

چرا مصری‌ها...



نقش اعداد وار قام در پروگرامهای انکشافی کشور

شماره ۴۱



Ketabton.com

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت دیپلوم‌های فارغان حربی پوهنتون را توزیع فرمودند



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم در محفل توزیع دیپلوم‌های فارغان حربی پوهنتون بیانیه شانرا ایراد میفرمایند.

بناغلی محمد داؤد گفتند:
امیدوارم مردم نجیب افغانستان با درک حقایق تاریخی و ایجابات عصری که دران زیست میکنیم با تصمیم کامل و عزم خلل ناپذیر بسرای سعادت آینده خویش و وطن خویش با قدم‌های سنجیده، متین و استوار به پیش روند. خداوند توانا در این راه مددگار ما باشد.

رهبر بزرگ ما افزودند:
ماجز سعادت افغانستان عزیز و خدمت با صداقت به هموطنان خود آرزویی نداریم، اما اگر بعضی از عناصر فاسد خود غرض و وطن فروش به تحریک و تشویق دشمنان افغانستان تصور کرده باشند ما را از این هدف مقدس ملی مامتصرف خواهند ساخت. مرتکب اشتباه بزرگ می‌خواهند شد.

رئیس دولت و صدر اعظم گفتند:
آنها بیکه برای اهداف مقدس ملی خود از همه چیز گذشته و با قبول هرگونه قربانی و ایثار انقلابی را بوجود آوردند و نظام نوینی را بنا نهادند. کردند امیدوار اند به لطف خداوند بزرگ و پشتیبانی مردم، منو دین و جوانان وطنپرست و اردوی فداکار افغانستان باهمان روحیه انقلابی از نظام نوین و اهداف مقدس انقلاب دفاع نمایند.

علم دانش زحمت و فداکاری ایشار و از خود گذری تقوا و پایداری بوظایف دسیلین و مقدسات ملی کلید و اساس آن موفقیت خواهد بود مشروط بر اینکه قلباً قبول و عملاً تطبیق گردد.

مردد مگر اینکه برای رسیدن به آن کاملاً مصمم باشد.
رئیس دولت و صدر اعظم علاوه کردند:
تصمیم شرط اول موفقیت است

قایدملی اظهارداشتند:
وظیفه خود میدانم برای شما خاطر نشان سازم که هیچ ملتی در هیچ عصر و زمان نتوانسته و نمیتواند به آرزوها و تمنیات ملی خویش نایل

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت عصر چهارشنبه هجری دیپلوم‌های فارغان حربی پوهنتون را در محفل بزرگی که باین مناسبت دران پوهنتون ترتیب شده بود توزیع فرمودند.
هنگام ورود رهبر ملی ماند مدخل پوهنتون از طرف کوماندا نان، استادان و محصلان پوهنتون استقبال شدند.

موقعیکه رئیس دولت و صدر اعظم به تالار ادیتوریوم پوهنتون تشریف آوردند تمام حضار بیا ایستاده با ابراز احساسات و کف زدن‌های مبتدیان ایشان استقبال کردند.
بناغلی رئیس دولت بعد از توزیع دیپلوم‌ها به او کین دسته از فارغان جوان اردوی جمهوریت افغانستان خطاب فرمودند:

شما که کوماندا نان فردای اردوی جمهوریت نوین افغانستان خوا هید بود وظایف و مسؤولیت‌های بس بزرگ و سنگین در پیش دارید.
امیدوارم که ایمان تان بخدا عشق تان به سعادت و تعالی وطن و خدمت به هموطنان عزیز و علاقه و پایداری تان بوظایف مقدس عسکری و قوانین مملکت راهنمای شما باشد و بتوانید در پر تو آن وظیفه اصلی تان را که حفظ استقلال و حاکمیت ملی و استحکام نظام جمهوری و بس آوردن آمال ملی افغانستان است بر آورده سازید.



رهبر بزرگ ما موقعیکه دیپلوم و جایزه بیک تن از فارغان را اعطا میفرمایند.

رئیس دولت و صدراعظم معین وزارت

خارجہ یوگوسلاویا را بحضور پذیرفتند



بنیاعلی محمد داؤدرئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه بنیاعلی پتربچ معین وزارت خارجہ یوگوسلاویا را بحضور پذیرفتند.

قاید ملی ما در ختم بیانات
شان خطاب بجوانان گفتند.

جوانان عزیز یک بار دیگر ایسن
موفقیت رابه همه شما تبریک میگویم
واز قوماندانان و استادان محترم تا ن
اظہار تشکر مینمایم.

پایندہ باد افغانستان

جاوید باد جمہوریت

کامیاب و سر فراز باد اردوی ہما

کار افغانستان

در این مراسم بزرگ اعضای
کمیته مرکزی، اعضای کابینہ، جنرال ہاو
صاحب منصبان اردوی جمہوری اشتراک
ورزیدہ بودند.

قبل از توزیع دیپلوم ہا دگروال
ارکان حرب خلیل اللہ امین معا و ن
حربی پوہنتون تشریف آوری مؤسس
ورئیس دولت جمہوری افغانستان را
درین محفل بزرگ خیر مقدم گفتہ
اظہار داشت:

جوانان فارغ التحصیل ہار و حیۃ
فطری عالی و وطنپرستی و جمہوری خواہی
تربیہ شدہ اند و این جوانان ما نند
ہر عضو دیگر اردو باعشق سرشاری
کہ بوطن مقدس ورزیدہ دلخواہ شان
دارند بہمو فقیہ و متانت میتوانند این
مکلفیت ہای عظیم تاریخی را در پرتو
ارزشہای نظام جدید و برای بقای
انقلاب سترگ جمہوریت مادر روشنی
رہنمائی ہای رہبر بزرگ ملی بوجہ احسن
ایفا نمایند.

وی گفت : ایشان باہم کامل
و ادراک تمام مسؤولیت ہای خویش
در مقابل مادر وطن طی مراسم تحلیفی
کہ ہمین دیروز بجا آوردند سوگند
یاد کردند تا در راہ بر آورده شدن این
نوع مامول مقدس از ہر نوع فداکاری
و ایثار دریغ نکنند.

متعاقب ختم بیانات بنیاعلی رئیس
دولت سرود ملی جدید جمہوریت
افغانستان بر آبی نخستین بار
نواختہ شد.

بنیاعلی پتربچ تمنیات گرم بنیاعلی تبتو
رئیس دولت یوگوسلاویا رابه بنیاعلی
محمد داؤد رسانید.
بنیاعلی محمد داؤد از بنیاعلی پتربچ
خواہش کردند آرزوہای صمیمانہ ایشان رابه
بنیاعلی تبتو برساند.
بنیاعلی یاکشا پتربچ با دوکتور محمد حسن
شرق معاون صدراعظم افغانستان نیز ملاقات
بعمل آورد.
بقیہ در صفحہ ۶۳

معین وزارت امور خارجہ یوگوسلاویا
بنیاعلی یاکشا پتربچ بنا بدعوت بنیاعلی وحید
عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجہ
دولت جمہوری افغانستان از تاریخ ۳۰ قوس
تا ۳۱ جدی ۱۳۵۲ از افغانستان باز دید رسمی
بعمل آورد.
بنیاعلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
افغانستان بنیاعلی یاکشا پتربچ را پذیرفتہ
و با وی صحبت دوستانہ کردند.

بنیاعلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
ساعت یازدہ قبل از ظہر ۲ جدی بنیاعلی
یاکشا پتربچ معین وزارت خارجہ یوگوسلاویا
را در قصر گلخانہ ریاست جمہوری بحضور
پذیرفتند.
درین موقع بنیاعلی وحید عبدالله معین
سیاسی وزارت امور خارجہ و بنیاعلی
سوباچیک سفیر کبیر یوگوسلاوی در کابل
نیز حاضر بودند.

فیصلہ دیوان حرب بالای یک عہدہ خاینین ملی عملی گردید

همچنان اشخاص آئی بہ مدتہای
مختلف حبس محکوم گردیدہ
اند:

- ۱- غلام حیدر بہ پانزدہ سال.
- ۲- تورن جنرال نیک محمد بہ دہ سال.
- ۳- جگرن سیف الرحمن بہ دہ سال.
- ۴- تورن جنرال محمد رحیم بہ ہشت سال.
- ۵- دگروال متقاعد گلشاہ علی بہ ہفت سال.
- ۶- تورن نقیب اللہ بہ ہفت سال.
- ۷- دگروال نور احمد بہ پنج سال.
- ۸- محمد اکبر جگرن بہ چہار سال.

آنہایی را کہ دیوان حرب محکوم
بہ حبس دوام نمودہ است قرار
ذیل اند:

- ۱- دگر جنرال متقاعد عبد الرزاق.
- ۲- دگروال کوهات.
- ۳- دگروال متقاعد امین اللہ.
- ۴- دگروال ممتاز.
- ۵- جگرن سید ہاشم.
- ۶- تورن محمد اکرم.
- ۷- حاجی فقیر محمد.

آنانیکہ بہ جرم خیانت ملی بہ
استناد اصولنامہ جزای عسکری
محکوم بہ اعدام شدہ اند
عبارتند:

- ۱- محمد ہاشم میوند وال کہ قبلا انتحار
کردہ.
- ۲- تورن جنرال متقاعد خان محمد.
- ۳- سیف الرحمن وکیل.
- ۴- محمد عارف تاجر.
- ۵- دگروال زرغوشاہ.
- ۶- دگر وال سید امیر.

طوریکہ سمو طبان گرامی خبر دارند قبلا
برای بر انداختن نظام جمہوری یک عہدہ
خاینین ملی دسیسہ ای ترتیب دادہ بودند
کہ از طرف حکومت جمہوری کشف و بعد از
نشر بعضی از آثار ایشان در جراید و رادیو
دوسہ نسبتی آنہا تکمیل و بہ دیوان حرب
جہت محاکمہ سپردہ شدہ بود.
دیوان حرب زر بارہ یکمدہ آنہا فیصلہ
و فیصلہ آنہا روز اول جدی عملی گردید.

در کنفرانس بین الحکوماتی

در مورد پالیسی های کلتوری در آسیا

بیانغلی رئیس

جلالتابان ، خانمبا ، آقایان !

بیانغلی رئیس نخست اجازه می خواهم انتخاب شمارا بچیت رئیس این اجتماع بزرگ که در نوع خود بینظیر میباشد تبریک بگویم. لیاقت و کفایت عالی شما و کریر ممتازتان موجب گردید که شما بریاست این اجتماع انتخاب گردید .

من از طرف هیات افغانستان موقیت شما را درین امر مهم خواهانم و از همکاری هیات افغانی در ایفای وظایف مهم نان اطمینان میدهم . انعقاد اولین کنفرانس بین الحکوماتی درباره پالیسی های کلتوری در اندونیزیا که جمهوریت افغانستان به آن روابط دوستانه دارد خیلی مناسب میباشد . ثقافت و کلتور اندونیزیا بذات خود یک غنای بزرگ آسیایی و جزء لاینفک کلتور آسیایی میباشد اگر ناجایکه به کلتور و ثقافت مربوط است این گفته صدق پیدا بتواند که در اتحاد تنوع موجود شده میتواند . پس مصداق آن قاره آسیا است که مهد غنی ترین و مولودترین کلتور های جهانست .

ولی یک نگاه مختصر بر گذشته آسیا و سمت کلتور های رانسان میدهد که بسا حد دیگر آمیخته شده اند . ثقافت آسیامانند بحر بزرگی است که محل تلاقی و امتزاج کلتور های مهم میباشد . این مدنیت های بزرگ همه درین بحر بزرگ ریخته و هر کدام در عین حال منبع و اصلت خود را حفظ نموده است و اگر اجازه داشته باشم میتوانم هر کدام از نمایندگان محترم که در اینجا حضور پهرسائیده اند خود نمایند و ممثل شعبات کلتور آسیایی اند و این خود نشان میدهند که جهان ما به حقایق این عصر علاقه میگیرد و این علاقه متماربا رو با افزایش است . در افغانستان که بتاريخ ۱۷ جولای امسال توسط زعیم بزرگ ما بیانغلی محمد داود رژیم جمهوری اعلام گردید در ثقافت آسیایی مقام خاصی را دارا میباشد .

مبالغه نخواهد بود اگر بگوئیم که نقطه آغاز افغانستان بذات خود آغاز تاریخ نوگر و بزرگ شدو محل تقاطع و ملاقات مدنیت ها گردید . از هی کدام این مدنیت ها مستفید شد . آنرا جذب کرد و انبایی را که توانست حفظ نمود و نقش سرزمینی را داشته است که در ثقافت آسیایی تما یلات جدیدی را متمر کمر ساخته است . نتیجه این اشتراک فعال در واقعات تاریخی آنست که امروز کشور من افتخار دارد که بقایای تما می مراحل تاریخی لغا فی در آن موجود باشد .

بشر شنا سان می گویند که او لین نقاشی بشر بالای یک پارچه سنگ که در آن کبرک واقع در حصص شمالی افغانستان پیدا شده بیست هزار سال قبل صورت گرفته است . این سنگ از تخم مرغابی اندکی کلانتر است و چهره مردی را بوضاحت تمام نشان میدهد که بر آن حک گردید .

اولین و بزرگترین معبد آتش که از طرف زردشتی ها تقریباً شش هزار سال قبل ساخته شده آتشکده نوبهار است که در نزدیک بلخ یعنی شهریکه در تاریخ آسیایام البلاد خوانده

میشود موجود میباشد .

مورخین آسیایی عقیده دارند که در آسیا شهری بمثل بلخ وجود داشته اگر چنگیزخان تولد نمیشد و یاسینر تجاوزات اوتغیبر میبافت امکان داشت بسیاری از آثار تاریخی بلخ تاحال محفوظ میماند همین امروز آنچه باقی مانده شکوه گذشته و تاریخی بلخ را نشان میدهد .

رفیع ترین مجسمه های جهان که پنجاه و سه سی و هفت متر بلندی دارند و از گچ ساخته شده است ، در بامیان واقع افغانستان موجود اند . آنها داستان بودیزم را بساز و موجودیت یک اندازه خلا های بزرگ مرادات

سید جمال الدین افغانی ، مولانا جلال الدین بلخی ، سنایی غزنوی ابو نصر فارابی و غیره . مثالهای محدودی اند از رجال مصر و ف کشور من .

بیانغلی رئیس!

در حالیکه تاریخ کشور من از نگاه غنای آثار ، آبدات و رجالی که در تاریخ سهم فراوان داشته اند یک تاریخ زنده و فعال میباشد . دیگر ممالک آسیایی از دوران گذشته وطن ما چندر اصطلاح دارند .

من از جبهی این سوال را طرح میکنم که از من باز و موجودیت یک اندازه خلا های بزرگ مرادات



پوهاند دوکتور نوین در کنفرانس بین الحکوماتی

و مخابرات مبادله اطلاعات بین ممالک آسیایی اندیشه دارم . قلت تماس هابین ممالک آسیایی که تاحال موجود است سبب گردیده که مبادلات ثقافی بین این ممالک چندان سریع نباشد .

کلتور های اصیل ممالک آسیایی تحت تهدید قرار گرفته اند . زیرا از یک طرف جهان و مخصوصا کلتور غربی برین ممالک فشار زیاد وارد مینمایند تا ثقافت خود را فراموش کنیم . و از جانب دیگر سرعت انکشاف تکنالوجی ، منحصر صادر سازه مطبوعات و اطلاعات ، بصورت روز افزون ارزش های کلتوری ما را تهدید مینماید . بعبارت دیگر جهان ما ، متناسفانه امانتدانه به چا لب

میکویند صدها مغازه که در اطراف این مجسمه موجود است طرز زندگی بر همین ها را مینمایند . در گلدره ، در نزدیکی کابل یک معبد بودایی وجود دارد که در نوع خود اولین معبد است . افغانستان از حیث داشتن آثار تاریخی دوره اسلامی نیز غنی میباشد .

این مسجد اسلامی در آسیای میا نسه مسجد نه گنبد در شمال افغانستان موجود است . مسجد جا مع هرات و رود شیهه ولایت ماب در مزار شریف دوشهبکار یست که از هنر و معماری آسیا ، حکایت مینماید ، بعضی از دانشمندان معروف جهان مثل فیلسوف شپبر این سینا ، البیرونی ، آن هیات شناسی و دانشور بسزاد مینا تور یست معروف ،

توحید شکل روانست تنوع ثقافتی که اسامیر زیبا شناسی است بصورت روز افزون و از نظر دور میرود . چون جلو این تمایل گرفته شده نمیتواند ضرورت محافظه مشخصات و ممیزات هر یک مامل یک چیلنج مقابل ما میا یستید که باید در این باره مساعی زیاد مینول کنیم و در عین حال مبادلات کلتوری را همیشه به نظر اهمیت بتکریم .

بیانغلی رئیس!

جمهوریت افغانستان باور نظر داشت اهمیت ثقافت ملی از همان آغاز تاسیس خود د برای حفاظت و حراست مواریت ملی تو جه عمیقی مینول نموده است . جمهوریت افغانستان با اینصورت فی الواقع متعهد شده تا مواریت چندین مدنیتی را حفظ کند که میراث مشترک آسیا و جبهان شمرده میشود .

بیانغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم دولت جمهوری افغانستان در بیانیه خطاب بملت که بتاريخ اول سنبله سال جاری ایراد کردند گفتند :

دولت جمهوری افغانستان بر پروگرامهای معارف تجدید نظر نموده و آنها را اصلاح خواهد کرد برای امحای بیسوادی عمو می و ایجاد تحول فرهنگی در مملکت بر اساس فرهنگ ملی و متر فی مبارزه خواهد نمود و نسل جوان را با تقوی و با روحیه وطن پرستی و خدمت به مردم پرورش خواهد داد .

دولت تعلیمات ابتدایی عمو می و معانی را برای تمام کودکان اعم از دختر و پسر از طریق بسط و توسعه مکاتب دولتی تا میسن خواهد کرد همچنان زمینه های تعلیمات متوسط و عالی را بمنظور پرورش کادر علمی آماده خواهد ساخت .

دولت جمهوری برای بسط و توسعه مطبوعات و انتشارات ریمو گرا تیک بمنظور بیداری مردم کمک موثر خواهد کرد و هنر های ملی تیاتر ، سینما ها و رادیو را تقویه و توسعه خواهد بخشید و همچنان برای ایجاد شبکه تلویزیون در مملکت عنداللزوم اقدام خواهد کرد .

دولت بمنظور توسعه تحقیقات علمی و تاریخی درباره مدنیت گذشته مملکت برای حفظ آثار باستانی و تحقیقات باستان شناسی و تاسیس موزیم های ملی اقدام لازم را مریسی خواهد داشت .

دولت در ایجاد کتابخانه هابویه های مختلف و در نقاط مختلف کشور سعی بعمل خواهد آورد .

دانستن این امر برای ما ، در افغانستان و نیز برای این اجتماع خیلی مهمست که یکی از اولین اقدامات رژیم جمهوری افغانستان تصویب پالیسی کلتوری بود .

متن پالیسی کلتوری افغانستان قر ار آتست :

حفظ و انتقال میراث فرهنگی جامعه بانوجه به ارزش های مثبت کلتوری که تحولات علمی و تخنیکی در روحیه همزیستی مسالمت آمیز ساز گار باشد .

آماده ساختن مردم برای سهم گیری از آزا دانسه و دار طلبانه در حیات کلتوری جامعه .

مساعدت ساختن ذهنیت مردم برای پذیرش تحول مثبت سیر تکامل بشری .

پروراندن ذوق بدیع مردم تا بدین وسیله از بدیده های هنری و جنبه های زیباشناسی حیات کلتوری لذت ببرند .

آماده ساختن ذهنیت مردم برای احترام و پذیرش عنعنات ملی و ممیزات کلتوری دیگر جوامع بو جود آوردن رابطه مستقیم بین زندگی کلتوری و شرایط اقتصادی و اجتماعی .

مبارزه بیکبیر برای تعمیم سواد حیاسی بمنظور درک اهداف و فعالیت های کلتوری ملی .

آشنا ساختن مردم با رموز زندگی عصری و انکشافات علمی و هنری آماده ساختن زمینه فعالیت برای متفکرین هنرمندان و نویسندگان تا

اسلام و زندگی

بر نامه تعاونی اسلام

تبع ع ، عبا

توانگران میخواهند تا دست ایشان را بگیرند و آنها را در سویه بالا تی زندگی برسانند و در صورتیکه در آنان قدرت و استعداد کار سراغ شود بپردازند قرضه های حسنه مشروط بر اینکه خالی از سود و ربا باشد زندگی این طبقه رونق و صورت آبرومندی بدهند و بدین وسیله احتیاج آنها را از خویششان بدور سازند و این نکته را هیچ گاه از خاطر خویش دور ننمایند که موقع دستگیری محتاجان بخود حق ندهند تا احساس عجب و شرور نموده شخصیت انسانی ایشان را پائین و کمتر از خویش پندارند .

رهبر عالی مقام اسلام حضرت محمد ص در باره دستگیری از همسایگان آن قدر ارشاد جلی میدهد که میگوید : (در مورد همسایه و همدردی باوی بحدی بمن توصیه و سفارشی میشود که خوف مینمایم همسایه وارت اموال همسایه شده دارائی او را بحیث برید)

اسلام گوئی افراد اسلامی را علامه گذاری کرده اخلاق ، کرکتر و شخصیت فرد مسلمان را مثل فلسفه واقعی اسلام می شمارد ازینرو اجتماع و افراد اسلامی را باسما اعمال و کردار اسلام ایشان مورد قضاوت قرار داده و آنها را در شمار مسلمانان واقعی و دارای شخصیت حقیقی اسلام قلمداد میکند ، چنانچه میگوید :

«آنکه شب باشم سیر به خواب رود و همسایه اش در پهلوی وی گرسنه بماند ، در زهره مسلمانان کامل حساب نمیشود » اسلام باوسعت نگاه بیشتر ساحت تعاون و امداد را در مورد افراد اسلامی منحصر نساخته بلکه تا سرحد افراد غیراسلامی نیز گسترش میدهد و انسانها را به منظور فراهم آوری زمین مساعدت بخش زندگی ، به دستگیری همسایگان غیر مسلمان تو صیه و هدایت می فرماید ، روی همین وسعت نظر و بینش انسانی است که اسلام همسایه و حقوق آنها به سه نوع منقسم ساخته و هر نوع ربه ترتیب آتی الذکر درجه جداگانه ای داده است : «همسایه غیر اسلامی ، همسایه مسلمان و همسایه مسلمانی که دارای قرابت و خویشاوندی نیز باشد .»

ازین سه نوع همسایه ، نوع اول یک حق دارد که عبارت از حق همسایه داری محض است ، نوع دو می داری دو حق است که عبارت از حق همسایه داری و حق

کوچک مخصوص بخودش زندگی می نماید . پروگرام های تعاونی اسلام درین حد نمی ایستد و تعاون پابین سویه ها را امر اساسی خویش قرار نمیدهد بلکه در مجال وسیعی پیش میرود و بروی فلسفه عالی انسانی عمق نگاه خود را متوجه سطح زندگی طبقه پائین و گروه محتاج اجتماع نموده آنقدر آنها مورد عنایت و اهتمام می گیرد که حتی بر خلاف کشور های امپیر یالسی کنونی به نگاه داشتن مستمندان در سطح حداقل زندگی راضی نمیشود و از

(خیلی شگفت آور است اگر آن فرد بیچاره که شب را در گرسنگی و فاقه بسر برده ، فردا بگریبان گروتمندان نیابزد و حق خویش را باخشم از آنهاستاند). اسلام وقتی یک فرد مسلمان را در ردیف مسلمانان واقعی و کامل قرار میدهد و صاحب شخصیت و کرکتر اسلامی می شمارد که وی آنچه را که بر خود می خواهد در مورد برادر اسلامی اش نیز روا دار شده و برای او هم بخواند و چنان فکری نکند که انسان تنها و تنها برای خود و بخاطر تنظیم بخشیدن به محیط

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

بقلم : قاری عینی

حضرت معاذ بن جبل (رض)

این شخصیت اسلامی بنام معاذ بن جبل معروف بوده کنیه اش ابو عبدالله انصاری ازقوم خزاج است ویکی از هفتاد تن انصار است که عقیدوم رادیده ازبزرگترین اصحاب رسول الله (ص) بشمار میرود . پیغمبر اسلام (ص) میان او و عبدالله بن مسعود «رض» عقد (برادری) راقائم نمودند ، هنگامیکه بدین اسلام مشرف گردید سنش به ۱۲ سال رسیده بود . بعد از جنگ بدر در تمامی غزوات با پیغمبر اسلام اشتراک ورزیده به فضیلت و شخصیت آن احادیث زیادی وارد شده است از آنجمله یکی هم اینست که پیغمبر اسلام فرمودند : اعلم امتی بالحلل والحرام معاذ بن جبل . یعنی داناترین امت من بحلال و حرام معاذ بن جبل است .

پیغمبر اسلام «ص» در هنگام دعوت خود او را حامل نامه برای اهل یمن تعیین نموده و گفته بودند که من به شما داناترین و بهترین و متدین ترین امت خود را فرستادم ، سپس وظیفه ولایت ، قضاوت و معلمی اهل یمن ربه عهده گرفت و در آنجا به تعلیم قرآن و توسعه شریعت اسلامی و جمع آوری ذکات اشتغال ورزید ، حاضر جوابی او هنگامیکه پیغمبر اسلام ویرابه حیث قاضی می فرستادند برسیدند : به چه حکم میکنی ؟ جواب داد که بکتاب خدا ، بعدا بسنت رسولش ، سپس از نظریه خود کا میگیرم و سعی

مطلبی را که هم اکنون عنوان کرده ایم مجال آن نیست تا در سطرهای چند بتوان حق آنرا ادا نمود ، از نیسو شمه ای از برجستگی های تعاونی اسلام را بصورت اندک شماری تقدیم خواهیم کرد .

سازمان تعاونی اسلام بمنظور جلب کمکهای مالی گروتمندان بنفع فقرا همواره از حسس ایماندارای مردم استفاده نموده و با تحریک شریفترین و عالیترین غرائز اجتماع یعنی غریزه مذهبی و عواطف انسانی و بشر دوستی در ایشان از آنها استمداد میکند و اسلام شئون تعاونی خود را بر پایه فضیلت و بزرگی می نهد و مردم را بدستگیری مستمندان دعوت میفرماید : اسلام خاطر نشان میکند که خداوند (ج) در کمک بنده خود است مادامیکه بنده هر کمک و یاری برادر خویش بوده و برادر اسلامی خود را در دشواری های زندگی تنها نگذارد و همچنان اگر کسی با پیروی از حسس نوع دوستی مشکلی از مشکلات زندگی مسلمانی را رفع مینماید ، خداوند (ج) در پاداش این عمل وی گوشه ای از ناگواری های روز باز پسرش را از او مرفوع میسازد .

این نکته در خود توجه است که ازجه چیز و چگونه چیزی بنام کمک ب دیگران باید پر داخت ، خداوند درین باره فرموده : کمال نیکی را نصیب نمیشود مگر هنگامیکه از بهترین دوست داشتنی ترین چیزی که در دست دارید برای واماندگان و نیازمندان کمک نمائید ، یعنی از محبوب ترین غذای خود بایشان بدهید و بهترین لباس خود را مورد استفاده آنها قرار بدهید .

بر نامه تعاونی اسلام در جوامع اسلامی طوری تنظیم یافته که در حال و دارائی گروتمندان حق و سهمی برای نیازمندان و بیچارگان قایل گردیده که بایستی گروتمندان ، آن حق را برای افراد محتاج و تنی دست اجتماع خویش بپردازند و به این ترتیب در بالا بردن سطح زندگی طبقات پائین اجتماع نقش موثر خود را مجذانه ایفا نماید تا بدین وسیله خشم و نفرت طبقات نیازمند نسبت به قشرهای بالا تر و پردرآمد تر ، جای خود را به محبت و خوشبینی بگذارد .

ابو ذر غفاری که یکی از یاران برگزیده و روشن بین پیامبر اسلام است در زمینه چنین می افزاید :

بقیه در صفحه ۶۳

چرا مصری‌ها خواستند بار دیگر نبودند در اسرا ئیل آغاز کنند

اما عامر می گفت میتوانند ، جنگ را با اسرا ئیل از سر گیرد و پلان های دارد که میتواند اراضی از دست رفته مصر را دو باره آزاد سازد اما سخن های وی کاملا میان تپی بود بالاخره سکوت خود را شکستم و به رئیس جمهور ، گفتم در صورتی که دو وظیفه طرف دلخواه عامر را به او دو باره تفویض نمی کنید بهتر است هیچ کدام آنرا بوی ندعید و این کار را بخاطر بهبود وطن نما نید .

بالاخره عامر اقا متگاه رئیس جمهور را ترك گفت در حالیکه هیچ وظیفه یی ، نه در حکومت و نه در قوای نظامی بوی داده شده بود . هیچکس نمیدانست که وی چه خواهد کرد منم به تعقیب وی رفتم و در خانه اش در گیزه چند ساعتی با وی بودم . حامیا نش در خانه وی آمدو رفت داشتند و چند روز بعد خانه اش به يك قرار گاه نظامی تبدیل شد .

عامر از قریه اش که در قسمت علیای مصر واقع است چندین نفر گارد را برای خود فراخواند و آنها را با تفنگ و ماشیندار مسلح ساخت .

منزل وی در قاهره مرکز قدرت سیاسی و نظامی شد . وضع خطرناک بود یکی از قدیمی ترین دوستان رئیس جمهور که در دریایی از ناکامی

غوطه می زند و هنوز هم در قوه عسکری حامیانی دارد ، برای خود در مرکز مصر يك اردوی خصوصی تهیه دیده است سه ماه بعد عامر در توطئه یی برای از پا در آوردن ناصر شرکت کرد اما ناکام ماند و دستگیر شد دو بار سعی ورزید انتظار کند در مرتبه دوم موفق شد که پوتاسیم لیاناید را که نزدش مخفی نگه داشته بود بخورد ، و بزندگی خود خاتمه دهد .

ملت مصر به تدریج و اما با دردهای فراوان از ور شکستگی ها بلند میشد کماندوهای مصری در امتداد کانال حمله بردند و در اطراف پورت فواد موافقا نه دفاع نمودند در آنجا عساکر مصری يك سلسله حملات را علیه اسرا ئیل براه انداختند و تا وقتی که اسرا ئیلی ها مجبور به عقب نشینی شدند بجنگ شان بقیه در صفحه ۵۶

اما فلید مارشال هر دو وظیفه را میخواست و در صورت تیکه این دو وظیفه برایش داده نمی شد از قبولی یکی آن امتناع می ورزید . وضع وخیم بود .

وی میدانست که حامیا نش طرفدار ادامه کار وی بودند و در آن وقت هیچکس نمی دانست که در مصر صلاحیت در کجا تمرکز یافته است . هیکل میگوید وقتی از نزد عامر بیرون رفتم به رئیس جمهور تلفونی گفتم که آنها بین شان یکبار ببینند . ساعت ۳ همان روز من و عامر بخانه رئیس جمهور رفتیم پیشنهاد کردم که آنها دویدو ملاقات نمایند ، اما هر دوی شان اصرار نمودند تا من نیز با آنها بمانم .

ناصر ، پیشنهادش را به عامر تکرار کرد که بحیث معاون رئیس جمهور باقی بماند و اما قوما ندانی عسکری به شخص دیگری تفویض خواهد شد ، ولی عامر جواب رد داد و ناصر کوشش می کرد وی را قانع سازد و او را متهم به سبب شکست مصر در جنگ با اسرا ئیل کرد .



ترین وظیفه را بدوش داشت ؟ وقتی که فوزی وظیفه را اشغال کرد یگانه قوه ای که وی تدارك تو نیست ناز قاهره دفاع کند ، مشتمل بر سه موتر مسلح بود سه روز را در بر گرفت که يك گروپ شصت تانك ، نوع تی - ۵۴ را گرد آورد ؟

مشکلات در این بحران با روش عامر شدت یافت . عامر قبل از آنکه استعفا یش قبول شود ؟ از طریق رادیو استعفا یش را اعلام نمود . عامر برای ۲۴ ساعت ، ناپدید شد و شب را با برخی از رفقاییش در منزلی در ناحیه زاما لك قاهره گذشتا ند .

هیکل میگو سید که عامر از وی خواهش کرد ، تا بدیدنش به آن خانه برود . هیکل موافقه کرد ، و وقتی از این توافق ناصر گفت : وی علاقه نشان داد تا با عامر بيك مصالحه برسد .

هیکل میگوید ، ناصر من دستور داد که به عامر بگویم ، که وی بحیث معاون اول رئیس جمهور باقی خواهد ماند و اما بیش از این نمی تواند قوماندان اردو باشد .

ناصر نجات زخمی ها و دستگیری از آنها را وظیفه اول خود قرار داد ، ما هیکل را نی که در منطقه کانال سويز بلدیت کامل داشتند تجهیز کرده شدند تا دسته های نجات را در بدست آوردن زخمی ها رهنمائی کند .

کسانی که از صحرای سینا مراجعت می کردند نه تنها جسمی زخمی بودند بلکه اعصاب خود را نیز از دست داده بودند . اسرا ئیلی ها بم های بطرو لی نا پالم را به مقدار زیاد استعمال کرده بودند و برخی از زخمی ها باشندت سوخته بودند اما برخی از کسانیکه در دماغ خود صدمه دیده بودند حال شان بدتر از زخمی های دیگر بود که آنها احساس میکردند که بدست دشمن سپرده شده بودند و شاک دیده بودند و نمی دانستند بر آنها چه واقع شده است .

خانم انورا لسادات همسر رئیس جمهور فعلی مصر که عضو صلیب احمر بود اکنون بخاطر می آورد که چطور در پهلوی بستر يك صاحب منصبی که در اثر بم های نا پالم شدیداً سوخته بود پنج ساعت را سپری کرد و کوشش نمود تا وی را از سکوت بکشد و وادار به حرف زدن کند .

یکی از اقدامات نخستین ناصر بعد از این فاجعه ، بر طرفی ، جنرال های مصر به استثنای قوماندانهای قوای هوایی ، زمینی و قوای بحری آنکشور بود ؟ یگانه کسی که در اردو باقی ماند ، لوی درستیز ، یعنی فوزی بود که بحیث قوما ندان عمومی ، مقرر شد . وی بعد از ناصر مشکل



شنبه ۸ جدی ۱۳۵۲ برابر به ذیحجه الحرام مطابق ۲۹ د سمبر ۱۹۷۳

تصمیم شرط اول موفقیت است

یناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم در محفل با شکو هسی که به مناسبت تو ذیع دیلوم های نارغان حربی پو هنتون تر تیب یافته بود خطاب به نارغان حربی پوهنتون اساسات و فکور های مهم ترقی و تعالی کشور را تحت لوای جمهوریت ارشاد فر مو دند .

قاند ملی ما با ارتباط به این اساسات گفتند : (تصمیم شرط اول موفقیت است . علم ، دانش ، زحمت و فدا کاری ، ایثار و از خود گذری تقوا و پابندی بو ظایف ، دسپلین و مقدسات ملی کلید و اساس آن موفقیت خواهد بود ، مشرو طبراینکه قلبا قبول و عملا تطبیق گردد .)

مردم نجیب وو طنیر سست افغانستان از همان آغاز از استقرار جمهوریت در کشور پشتیبانسی نهوده و با عزم و اراده خلل ناپذیر برای حفظ و نگهداری آن از هیچگونه ایثار و فدا کاری دریغ نخواهد کرد . اردوی فدا کار جمهوریت افغانستان هما نظور یکه بر ای

پیروز گردا نیلن انقلاب با تصمیم راسخ و عزیمتین شمشیر بر کمر بستند و برای هر گونه ایثار و از خود گذری در مقابل ارتجاع چون گوهی به پا ایستادند ، بهمین ترتیب چون قلعه مستحکم بر ای

حفظ و حراست نظام نوین مصمم اند . زیرا اردوی جوان ما با علم با ین موضوع که تصمیم درست از قضا و تصحیح وضع مو جود ناشی میشود راه خود را در جهت ارتقا با سعی و تلاش فراوان هموار خوا هند ساخت . و درین راه همه مردم ترقی خواه افغانستان و جهان با آنها همراه خوا هند بود .

از همان هنگامیکه طبیعه جمهوریت افق کشور را روشن بخشید ، تمام وطنپرستان بر مبنای سنجش و اتصال به اطلاعاتیکه از جامعه خود داشتند ، برای بر آوردن مقاصد و اهدا فیکه در بر تو آن افغانستان عزیز بسوی ترقی ، آبادی و عمران زهنمون گردید ، تصمیم خود را گرفته اند .

آنانیکه برای تحقق تو قعات و خواسته های ملی تلاش میکنند و برای به ثمر رساندن آرزو های انقلاب از هیچگونه ایثار و قربانی باکی ندارند ، مردم و تاریخ رد پای شانرا تعقیب خوا هند کرد .

جوانان از دوی فدا کار افغانستان باشناخت که از جافعه خویشس دارند ، با بصیرت و وسعت نظر عملا با آرزو هاییکه نظام نوین در قبال دارد همدر ش و همراه بوده و با صفای نیت و سر سپردگی تمام ، از نظام نوین دفاع خوا هند کرد .

جمهوریت و وظیفه و مسئولیت بزرگ تاریخی را بدوش جوانان روشنفکر ، منورین و تمام مردم ترقی خواه افغانستان گذاشته است . این وظیفه سترگ تاریخی گسه که از مکلفیت هر فرد مترقی است ، باید با آگاهی کامل ، اراده مستحکم ، دانش و وسیع و شناخت منطقی به منصفه اجراء و عمل گذارده شود .

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد .

محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

در دفتر مدیر

این دومین باریست که وارد دفتر مجله میشود . ولی این بار سخت عصبانی و آشفته بنظر میرسد . بعد از احوال پرسسی مختصر بالای چوکی آرام میگردد . بسویم نگاه میکند و زهر خندی در لبهایش می شکند . چهره اش آهاس کرده است . و این آشفتگی گونه ها و اطراف دهش را بیشتر ورم کرده مینمایاند .

مثل اینکه چیزی را به یاد استیزا و تمسخر قرار دهد بلند بلند میخندد و بعد میگوید : من از یک موضوع بسیار بدم می آید و آن حس بدبینی است که بعضی ها در مقابل دیگران دارند . اینها همیشه سعی میکنند منفی بافی کنند و بد بگویند ، بدون اینکه درک و شناسایی درستی از یک نفر داشته باشند .

او در حالیکه میخواهد جلو احساساتش را بگیرد و آهسته تر صحبت کند ، میگوید : بنظر من اینها آدمهای پر عقده ای هستند و با کوبیدن با اصطلاح رقیب میخواهند خوبشتر را تشبیه نمایند و بدینتر تیب ابراز شخصیت کنند . متاسفانه این نوع بدبینی هادر برخی از روشنفکران و کسانی که از نظر ذهنی در سطح بالا تری قرار دارند نیز بشاهده میرسد .

انتقاد کردن ، گویی باینندار شان عجیب است . آنها انتقاد نه بمفهوم قضاوت بلکه برای تخریب کردن و بد جلوه دادن ، مثلا من اشخاصی را میشناسم که از آدمهای صاحب استعداد و خوب انتقاد کرده و روی کارش انگشت گذاشته اند . بدون اینکه خود در زمینه ابراز نظر نموده و پیشنهادی عرضه کرده باشند .

کاملا حق با شماست . راستی تبارز دادن خود در بدگفتن از دیگران بین آواز خوانها ، مثلان و در یک کلام بین هنر مندان ما تیز دیده میشود . مافلا در شرایطی قرار داریم که بیشتر از هر کار دیگر به تعمیر کردن ضرورت داریم تا به تخریب نمودن .

برای آباد کردن و به هدف رسیدن ، کار جمعی و تفاهم شرط اصلی و درجه اول است . ولی چطور شد اینهمه شکوه و شکایت امروز بیارت آمد ؟

بفاطر اینکه ، وقتی از زینه های مطبوعه یائین میشدم با شخصی بر خوردم ، پس از آنکه یکی دو کلمه کم تحویل هم دادیم و به اصطلاح ازین و آن قصه گفتیم . طرفشروع کرد به انتقاد و بدگویی .

میگفت : ای بابا به او ره میشناسم . چندان آدمی خونیس . سرشما خوده یک چیزی تیر کده و غیره و غیره ...

خوب ، بعضی ها عادت دارند فقط بد بگویند . بالاخره متوجه میشوند و می فهمند که واقعیت چیز دیگر است . پس این موضوع جای اینهمه بر آشفتگی را ندارد .

میدانم ولی در بعضی موارد خوش آیند نیست و اما عرض کنم که همین حالا اعصابم خوب ، خوب است .



از: گل احمدزهاب نوری

نقش اعداد و ارقام در پروگرام‌های انکشافی کشور

*** احصاییه های مقدماتی ساحات زراعتی، تعداد دهقانان مامورین، اجیران، کارخانجات صنعتی و سطح تولیدات کشور تهیه گردیده است.**
*** پلان گذاری بدون موجودیت احصاییه های علمی کاریست مشکل**

افغانستان از لحاظ اقتصادی کشور بیست در حال رشد و رفیع این عقب ماندگی مستلزم آن است که گام های سریع و وسیعی در این زمینه برداشته شود و توجهات بنیادی درین مورد اجرا گردد و یک اقتصاد ملی، مستقله، مترقی و هماهنگ براساس پلان و تکنولوژی معاصر باید ایجاد شود. «از بیانیه خطاب بمردم»

جمع آوری، ترکیب، تحلیل و نشر کلیه ارقام احصاییه به شمول احصاییه های قوای بشری زراعتی، صنعتی، مالی، پولی و بانکی تجارتي، حمل و نقل، معادن و معارف صحت عامه و احصاییه های خدمات اجتماعی و اداری، قیم سطح استخدام و عواید خانواده ها، توسط این اداره صورت میگیرد. همچنان توحید و تنظیم فعالیت های احصاییه دوایر و موسساتیکه به صورت مستقیم و غیر مستقیم در رشته های مختلف اقتصادی و اجتماعی فعالیت دارند، با ارز یابی نتیجه کار سیستم ملی احصاییه در کشور از نظر کیفیت، دوام و سرعت و متناسب بودن با نیاز مند های کشور نیز بدوش اداره مرکز احصاییه میباشند.

منبع افزود:
وظایف دیگر این اداره را تمرکز و توحید پروگرام ها و فعالیت های زونون

اعداد و ارقام در جهان امر و نقش بس مهمی دارد، چه از طرح و تنظیم پلان های اساسی یک مملکت، تا مطالعات علمی، تحقیقاتی و فرهنگی، بالاخره همه امور یک مملکت، بدون تحلیل و تجزیه احصاییه های مربوط، امکان پذیر نبوده و یا اگر صورت بگیرد، طبعاً در حین تطبیق به موازات نمی بر خواهد خورد. برای این منظور در کشور ما، کنگاه دوایری در چوکات بعضی وزارت ها، فعالیت میگردند، که اخیراً این شعب شکل یک اداره مرکزی را گرفت.

منظور از تاسیس این اداره جمع آوری، توحید، ترکیب، تجزیه و تحلیل، اعمال، توزیع و انکشاف فعالیت های احصاییه در افغانستان میباشد.

یک منبع اداره مرکز احصاییه پیرامون وظایف آن، چنین توضیح داد:



احصائیه دقیق موسسات مختلف دولتی را برای پلان های انکشافی آینده شان کومک میکنند

ساینس و تکنالوژی معا صر باید رئیس دولت و صدر اعظم افغانستان ایجاد شود.

این اظهارات رئیس دولت و صدرا عظم دولت جمهوری افغانستان نشان دهنده واقعیت های ذیل است.

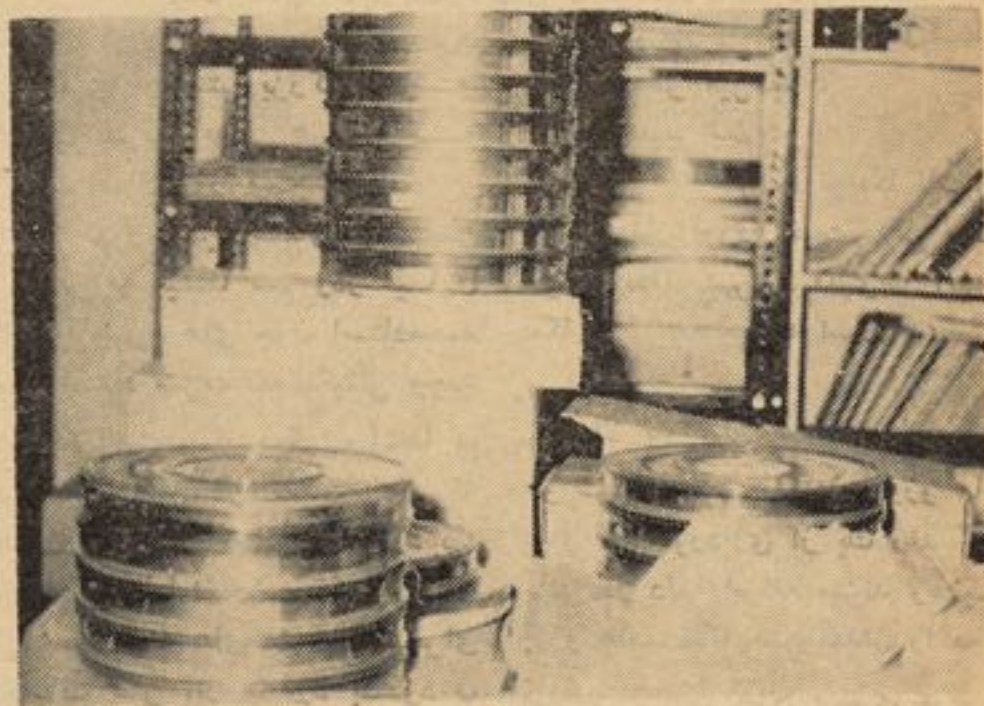
۱- نظام پلان گذاری ملی، بحیث وسیله منظم تحولات بنیادی در حیات اقتصادی و اجتماعی کشور به مقصد نایل شدن به اهداف اقتصادی و اجتماعی در نظام نوین جمهوریست پذیرفته شده است.

۲- از طرف موسس جمهوری

۳- موسس وزیر نظام جمهوری پایه های اساسی ایجاد اقتصاد ملی مستقل، متمرکز و هماهنگ را پلان ساینس و تکنالوژی معرفی نموده اند.

متبع ادا مه مید هد:

تعلیمی و تدریسی پرسوئل مسلکی احصائیه و انکشاف و ترویج اصلاحات، تعریف ها و سیستم های تصنیف احصائیه تشکیل میدهد. علاوه تا تاسیس و تدویر مرکز اعمال (بر اساس اعداد و ارقام) و ارزیابی نیاز مندی های دولت به تجهیزات تکنیکی و الکترونیکی، با تاسیس و انکشاف مرکز اطلاعات ملی و بانک احصائیه، جهت ذخیره و توزیع معلومات احصائیه، انجام



وظایف مربوط به تحقیقات و ارزیابی اعداد و ارقام احصائیه و نشر نتایج آن برای اطلاع عامه نیز به عهده اداره مرکز احصائیه گذاشته شده است.

البته نشر سالنامه احصائیه و تبادل نشرات احصائیه با مراکز احصائیه دیگر کشورهای جهان و سازمان های بین المللی نیز جزو وظایف ما می باشد.

می برسیم: بعد از استقرار رژیم جمهوری در کشور تحولی که در ساحه امور احصائیه پیش بینی می شود چیست و چه اقداماتی تا حال صورت گرفته؟ منبع چنین پاسخ میدهد:

وزیر و موسس نظام مترقی جمهوری در کشور، نیاغلی محمد داؤد در بیانیه تاریخی خطاب به مردم که روز اول سنبله ایراد کردند اظهار نظر فرمودند که: «ما مطابق به شرایط و قانون تکامل جامعه علما و عملا برحسب پلان و بیاری

خداوند بزرگ و همکار مردم خویش قدم بقدم برای اجرای تحولات بنیادی در حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه اقدام



با حفظ و جمع آوری آهنگهای محلی میتوان آرشیف فرهنگ مردمی را غنی ساخت

چرا خوانندگان رادیو شعر و تصنیف را غلط میخوانند؟

...

خوانندگان گروههای جاز، با موسیقی درست آشنایی ندارند.

...

دپارتمنت موسیقی باید کنسرت‌هایی برابر با اقتصاد مردم ترتیب دهد.

...

آهنگسازان ما چرا آهنگهای خارجی را کاپی میکنند؟

خالق و بولوچه آویزان خدمت‌مدیر مسؤل مجله رسیدم، با خشم پیش بینی شده او روبرو شدم و ناچار بعد از تحمیل نگاههای ملامتباروی قول دادم بجای مصاحبه اختصاصی راپورت گونه از موسیقی کشور تهیه نمایم که هم بکر باشد و هم تازه، و اینک آنچه از نظر کیمیا اثر شما

این هفته هم قرار بود بر وال گذشته گفتگوی دو ستانه ای بایکی از هنر مندان آوازخوان داشته باشیم اما شخص مورد نظر ما که میبایست پای صحبت ما بنشیند و از او جوفروهای زندگی اش قصه ساز کند ناگهان راهی مسافرت پیش بینی نشده‌ای گشت و من که با دست

بر داشت ها و تلقی ها چه تفاوت هایی با گذشته دارد و انگیزه این تفاوتها از کجا مایه میگیرد. استاد سر مست اولین کسی است که با او روبرو میشوم تازه از رهبری آرگست فارغ شده است و کمی خسته بنظر میرسد.

میگذرد، مطلبی است در همین زمینه که اگر بکر و تازه نیست لاقلاً شما را با چگونگی و دور نمای موسیقی رادیو آشنا میسازد.

در استودیوی شماره چهل و هشت رادیو افغانستان گروه سی و پنج نفری آرگستر بزرگ رادیو مشغول تمرین آهنگی هستند که بایست همان روز ثبت گردد.

من کم و بیش اعضای این آرگستر را میشناسم و در میان آنان با چهره های چون استاد محمد عمر، استاد سرمست ننگیالی و چند

تن دیگر بیشتر از دیگران آشنایم این هنر مندان در گذشته های نه چندان دور و در گفتگوها و درد دل های خود غالباً از وضع زندگی شان، از عدم زمینه های مثبت برای انکشاف هنر، از محدود بودن امکانات مساعد برای تبارز استعدادها و از مزد کم و کار زیاد شکایتی داشتند که منطقی بنظر میرسد و به همین علت نیز اکنون که بازم یکبار دیگر با آنها روبرو شده ام می خواهم بدانم در پرتو شرایط جدید

میدانم که شرایط نوامکانات نوی را بار معان آورده است. ولی می خواهم بدانم بهره برداری از این امکانات بچه پیمانه است؟ میگوید:

حالا بد بینی حاجا یشان را با خو شبینی عوض میکنند، آرزو هایی برای بر خورداری از يك زندگي بهتر در دلها جوانه میزند و همین آرزو هاست که هنر مندان را مجال میدهد که کار های بهتری عرضه نمایند و از حال رکود نیمی قبلی بدر آیند.

می خواهم با او بیشتر صحبت ولی و خنده میکند و میگوید: من دارم حر فهای سی که نمیتوانم در یکی دو جمله خلاصه



استاد سلیم سرمست در حال رهبری ارگستر بزرگ رادیو افغانستان

نمایم و از من میخواهد که درآیند. مصاحبه اختصاصی ای با او داشته باشم که می‌پذیرم، چند لحظه بعد خلاند وارد اتاق کنترل است و دیو می‌کردد، از او میخواهم نیستم ساعتی از وقتش را بمن بدهد تا پیرامون طرح‌های تازه مدیریت موسیقی مطلبی تهیه نمایم، قبول میکند و به صحبت می‌نشینیم.

خلاند در پاسخ این پرسش که رادیو برای جمع آوری و انکشاف موسیقی اصیل افغانی چه طرحها و پروگرام‌هایی دارد، میگوید: شکی نیست که در کشور ما استعداد ها و ظرفیت های هنری زیادی وجود دارد که کمتر مجال تبارز

را یافته اند و آهنگهایی که اگر جمع آوری و حفظ گردد آرشیف فرهنگ مردمی ما را غنی تر میسازد و به همین اساس است که رادیو تصمیم دارد در نخستین حله عدهای

از هنر مندان اما تور ولایات را به مصرف رادیو افغانستان بمرکز دعوت نماید و با آواز شان آهنگهای محلی را به ثبت برسانند این اقدام هم آوازهای نورا در اختیار ما می‌گذارد و هم آهنگهای نو را، و هم زمینه را برای تحقیق روی موسیقی محلی مساعد میگرداند. خلاند میافزاید: هم چنین رادیو برای

اینکه از آهنگ قبل از ثبت آن از نظر فنی مطالعه صورت گرفته بتواند شورای موسیقی را که در آن عدهای از بهترین استادان موسیقی عضویت دارند تاسیس نمود، این شورای تمام آهنگهایی را که در رادیو ثبت می‌گردد از نظر کیفیت هنری ارزیابی میکند و در صورتیکه از نظر فنی کاملاً بی‌عیب باشد با آن اجازه نشر میدهد.

تا جائیکه من متوجه شده‌ام غالباً خوانندگان رادیو یا شعر و تصنیف را غلط می‌خوانند و یا اینکه اصلاً این شعرها و تصنیفها تا سر حد ابتدال از هنر فاصله میگیرند، چرا اینطور است، نظر شما در این مورد چیست؟

قبول دارم، خوانندگان رادیو بعضاً بخوبی تلفظ کردن کلمات عادت نکرده اند و بهمین علت شعر و تصنیف را غلط می‌خوانند، من امیدوارم کمیته ادبی در پهلوی کمیته موسیقی در رادیو تاسیس گردد و بعد از این شعر خوب، آهنگ خوب و آواز خوب از رادیو پخش گردد.

آقای خلاند عدهای معتقدند که سوای آهنگهای آرمو نیزه شده محلی بیشترین آهنگهایی که باواز خوانندگان آماتور و یا جاز از رادیو پخش میگردد، کاپی های است از آهنگهای هندی عربی ایرانی و... به نظر شما این نقیصه چرا دیر دوام آورده است و کمیته موسیقی رادیو

در این مورد چه تصمیمی دارد؟ متأسفانه تا کنون در این مورد کمتر توجه گردیده و بعد از این البته کوششهایی صورت میگیرد که چنین نباشد، من شخصاً کاپی خوانی را جدا رد میکنم و معتقدم که کاپی یک آهنگ از روی آهنگ دیگر قوه ابتکار را تصنیف مینماید، البته در این زمینه باید جاز راستشنا قرار داد، چه جاز از مغانی است از غرب به شرق و طبعاً آهنگ ها و کمپوز هایش هم همین طور.

صحبت از جاز بمیان آمد، راستی از نظر شما جاز چیست های وطنی جقدر در کار خود موفق میباشند؟ میتوانم بگویم که هیچ و یا خیلی کم فرا موش نکنید که جاز در کشور ما عمری کوتاه دارد و به نسبت شنوندگان رادیو طرفداران و علاقمندان کم، با آن هم در چند سال گذشته عدهای از جوانان گروههایی را تشکیل دادند که «پیام» «پرا دران» «پرسنتو» و... از آن جمله اند و اقدام این جوانان در شرایط فعلی از نظر من قابل پاداش است، گرچه...

گرچه، چي؟ از نظر کیفیت هنری پیشرفتی ننموده اند، تا جائیکه ما بارها در رادیو دعوتشان نمودیم تا پارچه‌هایی را باواز خوانندگان شان ثبت نماییم ولی صدای این آواز خوانان آنقدر بی‌سر بود که موفق به پخش آن نشدیم.

بیشتر هنر مندان موسیقیدانان ما اعم از خواننده، نوآزنده و آهنگساز وضع اقتصادی رضایت بخشی ندارند و از کمی حق الزحمه در مقابل کار شان ناراضی اند، در شرایط کنونی چه امکان‌هایی برای تامین بهتر زندگی هنر مندان وجود دارد؟

حق الزحمه خوانندگان و نوآزندگان به نسبت معاش مامورین و وضع اقتصادی عمومی کم نیست، اگر هنر مندان غالباً ادعاهایی دارند، برای اینست که وضع خود را به نسبت هنر مندان خارجی مقایسه میکنند درست است که هنر مندان خارجی ثروتمند است، رفاه اجتماعی دارد و شرایط او اصلاً با شرایط هنر مند ما قابل مقایسه نیست، ولی نباید تصور نمود که هنر مند خارجی این همه پول را از موسسات دولتی کمایی میکند، هرگز، در همه جای دنیا نیز مانند کشور ما حق الزحمه های دولتی با سانس معاشات مامورین عیار میگردد، ولی شرایط محیطی هنر مند خارجی با شرایط ما فرق میکند، هنر مند خارجی در کاباره، سینما، تلو یزیون جشنها و مجالس مردم اشتراک میکنند و ساحه فعالیت وسیع دارد و از همه این فعالیت ها پول میگیرد در حالی که در محیط ما هنوز تعصبات فامیلی و اجتماعی بیشمار فعالیت خواننده و نوآزنده را در دایره رادیو محدود

بقیه در صفحه ۶۱



ننگیالی در حال رهبری ارگستر بزرگ رادیو افغانستان

هغه هو اچمه و نزي تنفس کو و اوژ و نند

موور پوری ترلی دی



سره هغه کړېده چه د هغی بهراز پوه شی او تر خاصې نظم لاندی یی راوړی .

په دی ډول په نژدی راتلونکی وخت کبسی به نه یوازی غره ختونکی بلکه ناروغان هم د هوا خرنکوالی له هوا پیژندونکی وځی او پوهیږی او ډاکتران به وکولای شی چه له زیاتو ناروغیو څخه مخنیوی وکړی .

د طب د علم دغه نوی څانگه چه پوهان په بیړه د هغی په بشپړولو لگیا دی ، (حیاتی هوا پیژندنه) نومیری او هغه علم دی چه دانسان دژوند سره د هوا او د هوا د حالاتو اړیکه اړتیا تر څیرنی لاندی نیسی .

په صنعتی بناونو کی له فابریکو څخه پیدا شوی لرگی ، د هوا په ککړتیا او دخلکو دروغتیا د خرابوالی سبب گرځی .

پنځه ویشت پیړی پخوا ، (هیپو کرات) چه د طب د علم پلاریسی ملگریا او دخلکو دروغتیا دخرابوالی سبب گرځی گڼلای شو ، د ناروغی علت په دریو شیانو کبسی بلل : هوا ، اوبه ، ځای او د هر ناروغ د پاره یی د هغه ناروغی په پاملرنی سره د مخصوص ځای ، ته اوبه او هوا سپارښتنه کوله د یوی اوږدی مودی د پاره د ده دغه سپارښت هیر شو او مکروبوته او توارنی ناروغی ، د ناروغیو اصلی علتو نه وپیژندل شول . مگر د ۲۵۰۰ کالو په تیریدو سره ، د هوا مساله یو ځل بیا د ورځی موضوع گرځیدلی ده اودغه فرضیه له سره ژوندی شویده .

ډاکتر (ریولیه) چه د دغی فرضیې له کلکو طرفدارانو څخه دی ، وایی (یوه شپه د فرانسې په یوه ښار کبسی د زړه ټول متخصصین د ناروغانو د کټ د پاسه راوبلل شول ، ځکه د هغو ناروغانو څخه

ایاکیره هوادراز راز ناروغیو دپیداکیډو سبب کبسی او ایاطوفانونه دانسان روغتیا په خطر کبسی اچوی؟

هغه کسان چه په نزی رنځ (سل) اخته دی باید د لمر له وړانگو څخه زیاته استفاده وکړی

پیمیری . دا موضوع یعنی د انسان دروغتیا او خوبسی سره د هیرا اړتیا هغه موضوع ده چه خلک تل ورته پاملرنه لری خو د هغی د علمی دلیل په موندلو نه دی بریالی شوی خو کلو راهیسی ، پوهانو د هوا د غیر تردید وړ اغیزو ته په پاملرنی

د انسان په روغتیا باندی د هوا اغیزه له هیچا څخه پته نه ده . کله چه هوا صافه او روښانه وی ، مونږ خپل ځان روغ او خوش احساسوو او بالعکس کله چه هوا تیاره او بد لیدونکی وی ، مونږ ته روحی ستړیا او اندیښنه او جسمی ستړیا



په غرنیو سیمو کی استوگنه اود لمر له وړانگو څخه استفاده انسان روغ او خوبس ساتی او هغه ته جسمی او روحی انډول ور بیښی



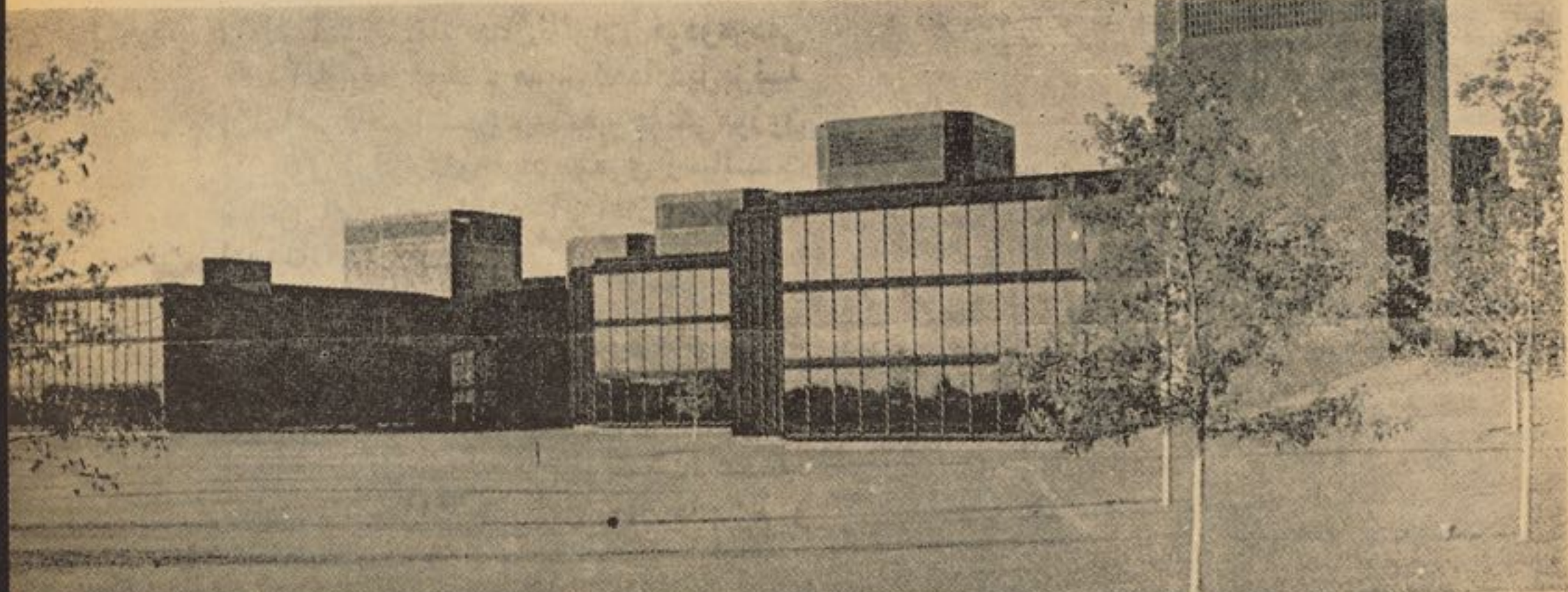
کلهچه تالنده او برېښنا پېښه شی د هوادبر ښما اندازه زیا تیزی ماشومان ته اړی او خلکد نا را می احساس کوی

سره همدغه ایونو نه منځ ته راوړی او د انسان په بدن باندی یی د هغو اغیزی تر څیرنې لاندی نیولی دی او دی نتیجی ته رسیدلی چه مثبت (ایون) ناوړه اغیزه لری او کله چه د سیمی او غبار په اثر مثبت ایونونه متراکم کیږی او هوا ور څخه ککره شی، ځینی اختلالو نه لکه دتنفس د دستگاه تحریک او عروقی او د زړه پېښی منځ ته راځی. ځینی ډاکتران د سږی د سرطان علت همدغه مثبت ایوان بولی او یا لعکس منفی (ایون) د انسان پر بدن ښه اغیزه لری او له زیاتو تجربو څخه وروسته چه په حیواناتو کښی شویدی. هغه د انسان په برخه کښی هم کړیدی اونن ورځ درماتیزم او عضلاتی ناروغیو په تداوی کښی استفاده ور څخه کوی.

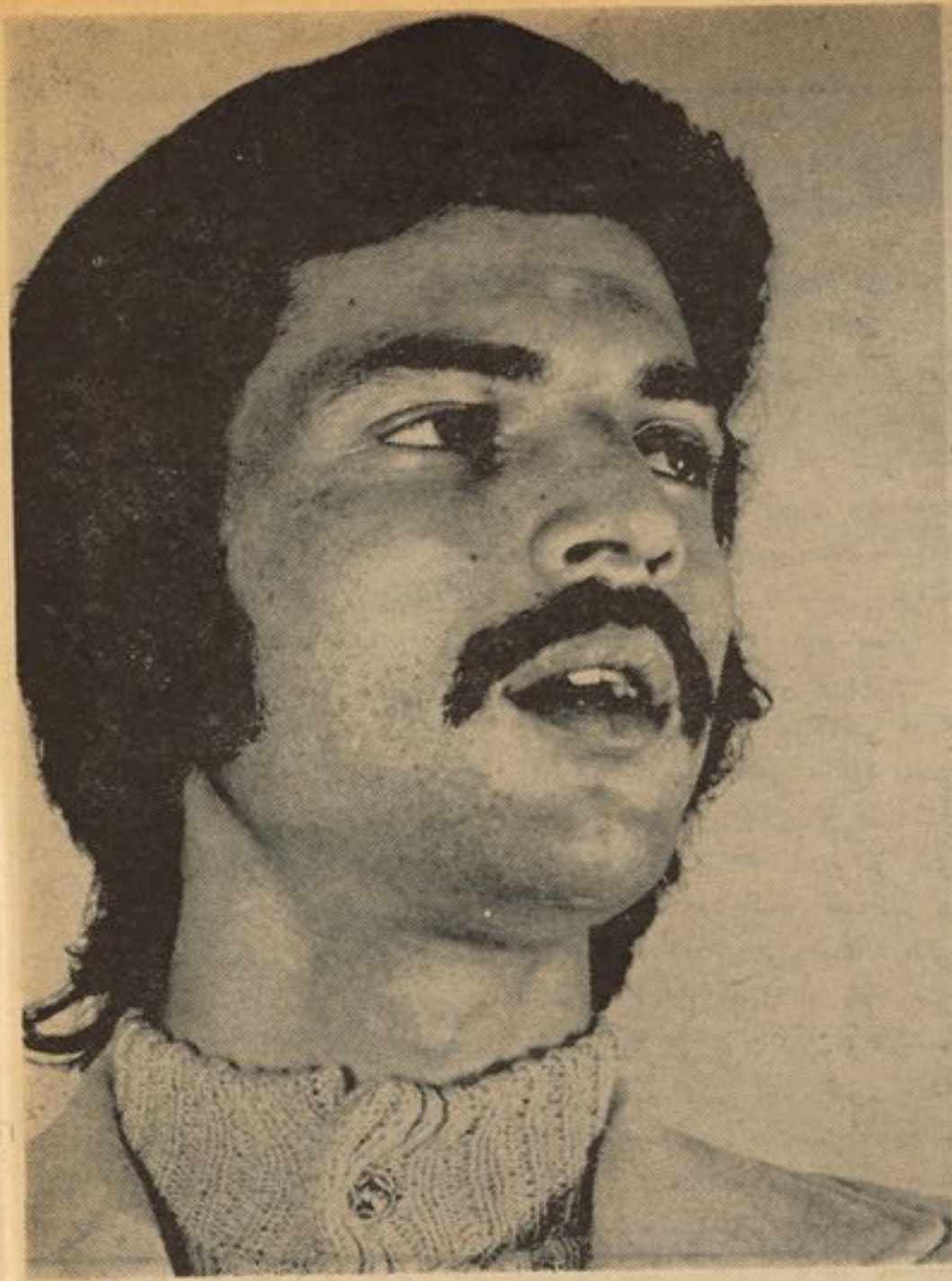
هوا، د ښار د پاسه د ککړو موادو دتولیدو سبب گرځی، سختی شیلی (میکرون) زیاتو او اوږدو سرخوړیو بی خوبیو او عصبی دردونو سبب کیږی، طوفان دویری او عاطفسی احساساتو دبدلون سبب کیږی او په عمومی صورت سره د هوا د حالاتو بدلون د هاضمی د گډوډی، دتنفسی ناروغیو، بی خو بیو او کمزوریو، د زړه د ناروغیو، روحی بحرانو نو لکه ځان وژلو او د روحی ناروغیو د بیا پیدا کیدو سره مل دی. کله چه تالنده او برېښنا پېښه شی، د هوا دبرېښنا اندازه زیاتیزی حیوانات ناارامه او عصبی کیږی، ماشومان ژاړی او ځوان گسان د فشار او نا رami احساس کوی. د دغو ټولو نارامیو علت د هوا د الکتریکی وضع گډوډی او د (ایون) بدلون دی. یو هیرو چه اتوم په عادی حالت کښی ځنځی دی یعنی د هستی الکتریکی بار او د هغه د شاوخوا الکترانو نو نه یو دی. که اتوم یو الکتران له لاسه ورکړی او یا یوه زیاتی الکتران واخلي، له دغه حالت څخه وځی او په اصطلاح (ایونیزه) کیږی چه (ایون) یا مثبت دی یا منفی. دغه پېښه په لوړه فضا کښی دلمریزو وړانگو او د کیهانی ذراتو د توغیدو له امله منځ ته راځی. نن ورځ په لویو هیوادو کښی د (بیو کلیماټو لوژی) په لویو دستگاوو

نقرس اخته شوی ناروغان د هوا د بدلون په وخت کښی د خپلو پښو په گوټو کښی د سختو دردونو د پیدا کیدو څخه شکایتو نه کړیدی. د هوا بدلون د دوی مختلفی هوا، یوه د قطب او دهغه دنږدی سیموله خوا او بله د استوا له سیمی څخه د ټکر په اثر پیدا کیږی، د غه دوه هوا چه په اصطلاح ورته سره او توده څپه وایی، یو د بل سره ټکر کړی او په جکره سره نښلی که توده هوا بریالی شی، دښار له پاسه به توده هوا تیره شی او که سره هوا بریالی شی، هوا به سره شی. دغه ټکر یوازی په فضا کښی نه دی بلکه د هغه سره یو ځای د انسان په وجود کښی هم گډوډی راځی، د بدن حیاتی اعمال د بدلون سره مخا مخ کیږی او دغه بدلون زیاتره د وینو په ترکیب او مترشحه داخلی غدو کښی لیدل کیږی. دغه اختلال د انسان د بدن د داخلی برخی انقلاب سبب کیږی چه نتیجه یی د مزمنو ناروغانو د ناروغی بیرته پیدا کیدل، د نو و عملیات شو و ناروغانو دونیو تونیدل، په مزمن رماتیزم باندی د اخته شوو ناروغانو د ناروغی شدت او دگریپ او ذات الری په شان د سختو ناروغتو پیدا کیدل ده. د انسان په وجود باندی د هوا د حالاتو د بدلون زیاتره عوارض څرگند دی، مثلا د غبار نه ډکه

برته چه د زړه په حمله اخته شوی او وضع یی ډیره ناوړه وه، یو زیات شمیر نور گسان هم د زړه د حملی سره مخا مخ شوی وو چه علت یی البته تصادفی نه وو گڼل شوی. د دغه راز احصایی مثالونه د زیاترو روغتونو نو له خوا رپوټ ورکړ شویدی، لکه په زیارتو نونو کښی د(فلبیت) او(ریوی آمبولونو) ناڅاپی او بی له علت څخه زیاتوالی، فلبیت په رگونو کښی وینو دخای په ځای کیدو څخه عبارت دی او آمبولی د دغو وینو له خوستا کیدو او د وینو په جریان کښی د هغه د حرکت او سږو ته درسیدو اوددغو سږو د کوم لوی یاوړو کی شریان له بندیدو څخه عبارت دی چه د مړینی سبب کیږی او دغه ناروغی په لنگه شو وښځو کښی لیدل کیږی او یوه عارضه ده. او یا په هغو ناروغانو کښی یی له کوم علت څخه د وینو تونیدل چه نوی عملیات شوی وی. (میشل کو کلن) د حیاتی هوا پیژندنی د بین المللی ټولنی غړی وایی: (د ناروغی په پیدا کیدو یا زیاتوالی باندی د هوا اغیزه دلیل راوړ لوته اړنه دی. په رماتیزم باندی ټول اخته شوی ناروغان پوهیږی چه د هوا د حالاتو ناڅاپی بدلون د ناروغی د شدت او یابیرته پیدا کیدو سره ارتباط لری او په



له ښارو نو څخه دباندی په صفا او پاکه هوا کښی دمغی «ریون» اندازه زیاته ده او په دغو سیمو کښی ژوند دانسان روغتیا تامینوی شماره ۴۱



هیچ انسانی نیست که در لحظات بخصوصی از زندگی خود شاعر نبوده باشد.

شعر احساس انسان است که با سنگریزه های کلمات بخاطر فرار، از فرار در بی نهایت زمان معجز میشود.

اگر شاعر نتواند میان تأثرات خود و مردمی که با آنان سر نوشت مشترک دارد پل بزند آن شاعر ناظم است و آن شعر جفنگی موزون با پیروی از فرم های آزاد شعری رسالت شاعر پایان نمی پذیرد، این آغاز رسالت اوست.

شعر خوانی هنر نیست، اما بهر ز هنر نزدیک است.

التزام هنری يك اصطلاح نویسیست، عده زیادی از شاعران مادر طول زمان ملتزم و متعهد بوده اند.

بای صحبت

شمارا بر ساخته بوده است و شما برای نجات از تنهایی بیخ را دیو را چرخانیده اید بسا صدای جا دویی و دکلمه مسعود گننده او با او همسر شده اید و از غصه های تان بیگانه. حتما او را شناختید، شادان را میگویم، نطافی که بیش از خیلی از همکاران خود مایه دارد و کمتر ادعا و برای همین است که هر وقت خواسته ام با گفتگویی خوبتر بخوانندگان زوندون بشناسانمش با تو اضعی دور از تظاهر خواهشم را رد نموده و باخته دوستانه دست خالی روانه ام نموده است ولی این بار در مقابل اصرار من راه گریز نمی یابد و مصاحبه را قبول میکند.

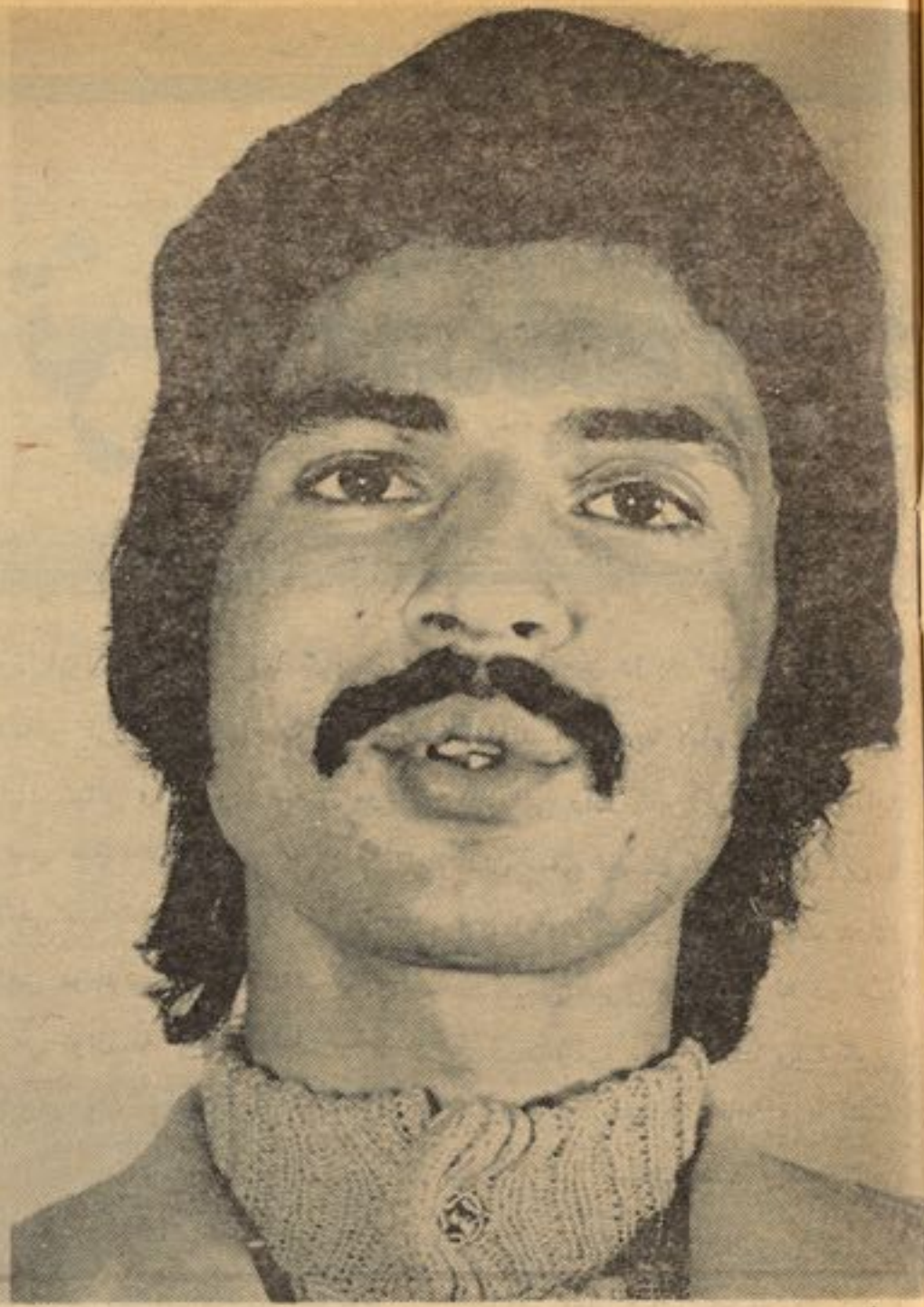
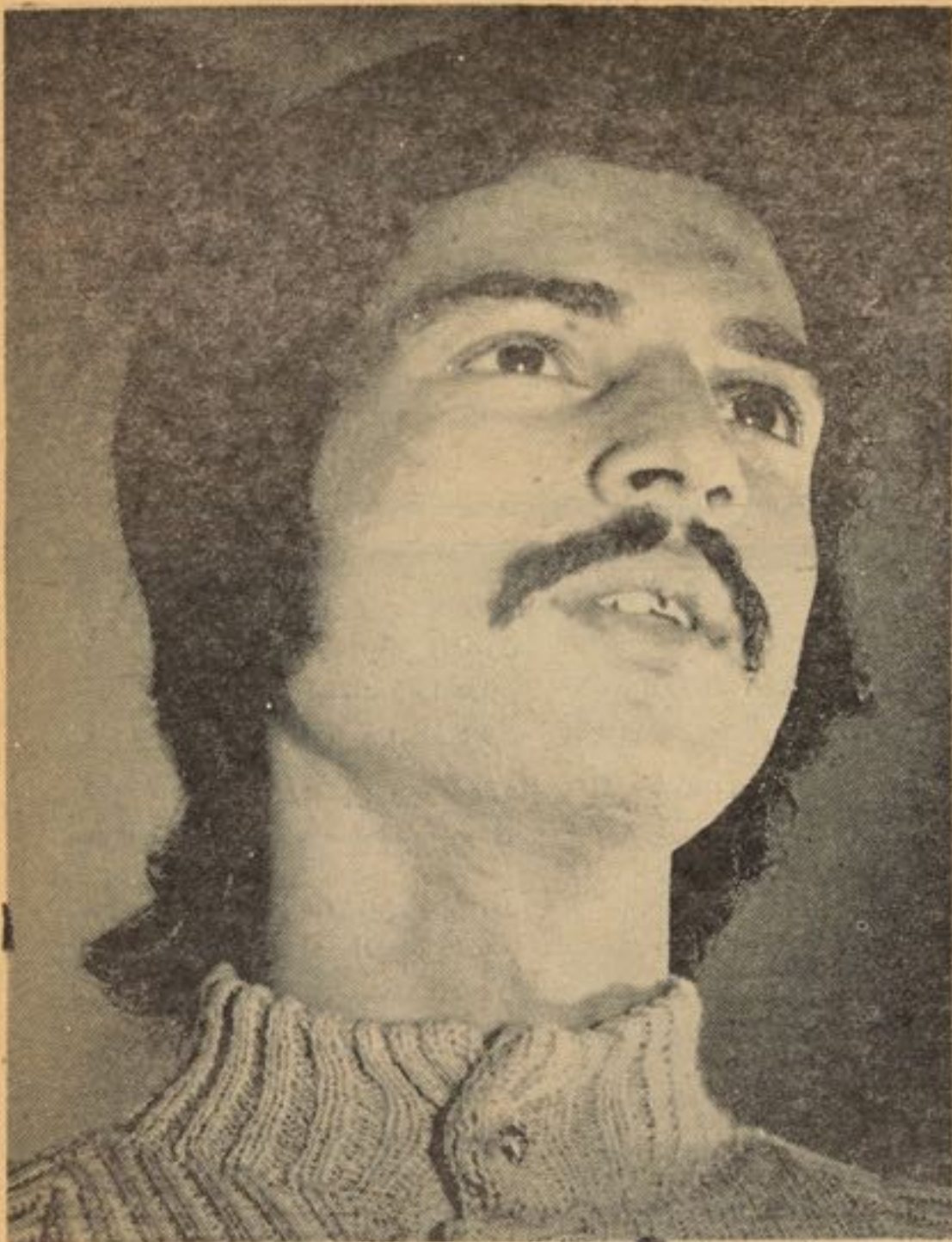
شادان تنها يك نطق و شعر خوان خوب و محبوب نیست، شاعر، نویسنده و شعر شناس خوبی هم هست و به همین علت نظرش را در باره شعر می خواهم.

خوب شادان اجازه بده از تو بپرسم شناخت و برداشت تو از شعر و شاعری چگونه است، از نظر تو شعر چیست و شاعر کیست؟

من در یکی از روز نامه ها پیرامون شعر نوشته ای داشتم که قسمتی از آن نوشته را مگرچه نارسا، دد برابر پرسش تان ارائه میکنم:

وقتی شعری را زمزمه میکند، انگار احساس لطیف يك شاعر و شکوه بزرگ يك عشق در صدای بم و مردانه او جاری میشود و او را تا مرز بی خودی به خلسه می برد، انگار زمان مفهوم خودش را می بازد و او به سبکی يك ابر و سرعت يك اندیشه با نسوی سابلها و قوتها گره می خورد تا بتواند عصیان حافظ را در مقابل اندیشه هایی که به لجن ربا و تزویر غوطه خورده است از انجماد کلمات بیرون بکشد، تا با باز آفرینی جاودانه شعر مولوی شور بیا کند و هستی بخشد، انگار وقتی او شعر می خواند کلمات در دهان او جان میگیرند، و هر مصرعایی با بازتابی از احساس و اندیشه شاعر گریه های او را، خنده های او را و شناخت و بسر داشت او را از زندگی در يك لحظه به ما انتقال میدهند و انگار این خود شاعر است که با مجموع لحظاتی که هستی او را رنگ زده است با همه قصه ها و غصه هایش در مقابل ما قرا میگیرد و با زبان کلمات از دهان او با ما صحبت میکند.

میدانم بیتابانه می خواهید بدانید این باز آفریننده کیست؟ عجله نکنید بدون شك او در این سیر و سفر بهر زهای زمان تنها نبوده است و چه بسا شبها و روزها آنگاه که اندوهی گنگ و نا شناس اندیشه



عبدالله شادان

پرده از روی زهدهای مصلحتی برداشته و چهره های ریا و روز را آشکار نمود .
 وبه همین ترتیب جاودانه مردافغانستان و جهان مولانای بلخ که التزام را در خدمت تصوف آورد وبه همه اندیشه های نادرست فلسفی حاکم بر اجتماع وقت خود لجام زد و ناصر و خسرو ... و ... که همه ملتزم بودند همه خوب تشخیص دادند که این التزام درجه مورد و یا مواردی باید ریخته شود که مفید تر ، موثر تر و همگانی تر باشد وبه همین علت نیز شعر شان از زندگی مایه گرفت باز زندگی عجیب گردید و تداوم زندگی نیز زنده است .
 و همین است که شاعر امروز رانیز ملتزم میسازد و متعهد ، ملتزم در اینکه شعر و انعکاس زندگی باشد و متعهد که این انعکاس باز تأییدهای باشد از نیازها و ضرورت های مردمش و باز هم طبیعی که اگر شاعر زمان درد مردم زمانرا نفهمد ، اگر دیدش ژرف و عمیق و عینی نباشد ، تصویری که با شعر خود ارائه میدهد و در آن می خواهد یک لحظه زندگی را و بیا یک حادثه و منظره طبیعی را با همه زشتی ها و زیبایی هایش ثبت نماید ، بازتابی او واقعیت نمی باشد بلکه آنچه ارائه داشته است تصویری مسخ شده از یک واقعیت زندگی بشمار میرود ،
 اشتباه نگردد من با آنکه متیقنم که در طول تاریخ همیشه هنر با سیاست های روز عجب بوده است دوست ندادم التزامی را ، که شاعر و یا هر هنرمند دیگری را در چوگان تنگ و فشرده یک عقیدت خاص سیاسی ، اجتماعی و یا فلسفی بشمارد و شا عر و هنرمند مدحیه سزای باشد برای آن سیاست و فلسفه خاص اما اگر بخواهیم در مورد یک حادثه همگانی

بقیم ، من میگویم نه شاعر امروز نه شاعر هر عصر دیگری حق ندارد شعرا و قلم ترسیم زیبایی های بیکره معشوقه اش نماید و در محتوی خواستهای و تمایلات تنی و جسمی ای را به خواننده القاء نماید که از امیال سرکوب شده و آرزوهای بر باد رفته فردی او مایه و الهام گرفته باشد ، اگر شعر فاقد جهان بینی شاعر باشد و در آن لحظه ای از لحظات زندگی انسان به صورت یک کل ارائه نگردد و اگر شاعر نتواند میان ناآرا تا خود و مردمی که با آنان سرزشت مشترک دارد پل بزند و ارتباط قایم نماید ، درد شانرا بشناسد ، درد شان را باز گوید و علیه آن برخاست کند ، آن شاعر ناظم است و آن شعر چیزی در ردیف جفگیات و اراجیف منظوم که فقط ببرد لحظات تنهایی سراییده و اطلاق غرور معشوقه او می خورد و بس . و طبیعی که چنین شعری عمری کوتاه تر از عمر شاعر دارد .
 به تاریخ می بینم وبه شخصیت های ادبی ای که تاریخ را از آن خود نموده اند فردوسی چرا جاویدان ماند ؟ او شاعری ملتزم بود که با شناخت عینی اش از اجتماعی که در آن زیست می گردید بید کرد و چه ملیت خواهی مردم او در زیر سایه نفوذ بیگانه ها با آرامی تضعیف می گردو این در زمانی که هر روز شیور جنگ نواخته میشد اعلام خطری بود که در صورت دوام ملت را بنا بودی میکشید ، پس او شاهنامه را آفرید و با نقل قصص و روایات واقعی از زندگی رزمی پدران همان مردم روح سلحشوری را در ملت برانگیخت و برسالت خود پایان بخشید و یا حافظ که در عصر او ریا ، دروغ ، تزویر و زهد های دروغین ، اخلاق معنوی اجتماع را با همه صداقت آن در خود حل و هضم نموده بود ، شاعری ملتزم بود که در شعر خود

بنظرم شعر احساس انسان است که با سنگریزه های کلمات بطاظر فرار از فرادردی نهایت زمان مچر میشود و یا اینکه شعر آئینه است درون نما و نهان نما که پوشیده ترین زاده های ذهن آدمی در آن رویت می یابد .
 یک سخن شعر آلبومی است از همگوز و ناهمگون ، خواستها ، آرزوها ، آرمانها و حرمانهای انسان . فی المثل :
 آن هنگام که شاعر فریاد زد :
 « این جهان نیست جز فسانه و باد »
 در حقیقت ژرفترین دریافتهش را از جهان و زندگی بیان کرد و جاودانگی بخشید و آن مصنوع تابلوی شد از حسرت انسان ، حسرت و دریغ انسان به خاطر گذرآب بودن جهان .
 وزمانیکه گفت :
 « از نخستین نگاهش رنگ در چهره ام شکست و ریشه برپاهایم افتاد . »
 در واقع زیباترین و ظریفترین احساس انسانرا پودر ترن ساخت و شعر تابلو گرانبهایی شد از عشق .
 و اما اینکه شاعر کیست ؟
 می توان گفت همه کس . از نظر من هیچ انسانی نیست که در لحظات بخصوصی از زندگی خود شاعر نبوده باشد ، آن مادری

تئاتر وانمیون

مورد قبول شاگردان ویا گروه معین اجتماعی قرار گرفته است به این ترتیب تئاتر وانمیون سعی نمود تا بررسی سؤ سؤلوی ژیکوی از تماشاگرانش بنماید و اکنون بقدر کافی آگاهی موجود است که در پر تو آن می توان نه تنها تماشاگران

مجرد و معین را به تماشاخانه تئاتر کشاند بلکه دید تمام گروه های اجتماعی را در نظر گرفت البته ، این بدان معنی نیست که پیروزی این یا آن نمایش تضمین شده است درک و تشخیص هنری يك مسأله در هم پیچیده و غامض است و پیشگویی پیروزی فلان نمایش نامه ، باله او پرا نیز مشکل است و خطراتی در پی دارد . هنگام تجلیل از صدمین سالگرد آغاز تئاتر که در آن اپرا « قمار باز » اثر داستایووسکی به کارگردانی پرو کو فیف روی صحنه آمد این مسأله بررسی همه جا نبه شد . نتیجه این بررسی نشان داد که اپرا های شناخته شده از نویسندگان کلاسیک چون : وردی ، چایکوفسکی ، بیتزبرو دین علاقمندان زیاد و تماشاگران فراوان دارد . برای جلب و جذب تماشاگران این شهر باید آن نمایش های را روی صحنه آورد که نتوانند جای دیگر آنها را تماشا کنند . پس به این ترتیب تئاتر وظیفه فقط زنده ساختن احساس را نداشته بلکه وظیفه سنگین آگاهی بخشیدن اجتماعی را دارد .

سالهای پیش ، تئاتر وانمیون فضل نوی در تاریخ تئاتر اش ، فعلی که می توان آن را « تیاتر و

در نظر داشت . بعد از سال ۱۹۵۸ تئاتر تحقیقی نمود و در یافت کرد که برای رسیدن به این هدف ، تمام گروه های هنری را باید دور هم جمع کرد . هم چنان بعد هنرنمایش از تمام تماشاگران پرسیده میشو دکه کدام اپرا را پسندیده اند ، با اینکه کدام درامه



چیز نو شتن در باره تئاتر وانمیون کار ساده و آسان نیست زیرا در این جا چیز های دلچسپ ، غیر قابل توقع و اصیل وجود دارد می توان در بنمورد صفحات متعددی در مورد نمایش های این تئاتر ، در باره تجارب جرأت آفرین آن و جستجو برای نوآوری های آن و یافتن شکل های جدید کارگردانی بر نمود ولی ، خیلی پر اهمیت است تا تعریفی ، سخنی و چیزی در مورد معنی زندگی آن بمیان آورد .

شهر تار تو خیلی کوچک بوده و نفوس آن از ۹۰ هزار تجاوز نمی کند . ولی در شهر چهل فیصد کاوشگران دانش جمع شده اند در این جا پوهنتون دولتی که یکی از قدیمترین پوهنتون های کشور است ، برپاست .

وانمیون تئاتر در هم پیچیده است . روی سن و استیژ آن می توان نمایش نامه ، اپرادلای پریت ، باله و محافل ساز را تماشا نمود . این تئاتر شامل گروه های موسیقی ، باله و درام و غز است تعمیر آن دارای دو ادیتو ایم است که گنجایش ۵۰۰ تا ۷۰۰ نفر را داشته و سالون کنسرت آن میتوانند ۸۰۰ نفر را در خود به گنجاند .

اولین هدف تئاتر در این حقیقت نهفته است که باید همیشه چوکی های تئاتر تماشاگران داشته باشد برای بر آورده ساختن این هدف نه تنها نمایش های بسیار عالی طرف ضرورت است بلکه باید دید تماشاگران و ذوق هنری آنها را

تماشاگرانش



اطفال خواند، باز نمود. زما نیکه تعمیر جدید ساخته شد سا لونی که در آن ۵۰۰ طفل گنجایش دارد برای نمایش های تیاتری اطفال اختصاص یافت. بر خورد در مورد نمایش تیاتری اطفال در بین هنر مندان تیاتر وانمیون یک مساله اضطرار آور است: تیاتر خودش تماشاگران آینده اش را می آموزاند روی همین دلیل است که بهترین نمایش ها هنری این گروه را داستا نهای فلکور یک یا مرد می می سازد که بخش زیاد آن توسط هنر مند جوان اوالد هرما کول ترتیب می گردد. این نمایش ها مملو از باکی، دانش فکاهی و آموزشی است. زبان تیاتر جدید بوده و هنر مندان چنان هنر نمایی میکنند که در آخر خود کودک کان بازی می کنند. بعد از اینکه نمایش بپایان میرسد از آنان دعوت میشود که روی ستیز بیایند و هنگامیکه مادر و پدرشان اعلام رفتن به خانه را می نمایند،

کارل ایرد، تنظیم کننده صحنه و کارگردان این تیاتر وانمیون گفته است که کسی که برای بار اول یک نمایش را می بیند با آن فرد یکصد ها نمایش را دیده است بر داشت واحد و یگانه ندارد. پس تیاتر باید سطح دید عمومی و تیاتری تماشاگر را در نظر داشته باشند در تیاتر وانمیون آنان تماشاگرانی را دوست



دارند که ذوق هنری شان سیراب نشدنی باشد. تیاتر وانمیون با علاقمندی، اصرار و فشار سعی می کند پیوند های با تماشاگران بیابد. و در نتیجه تماشاگران اکنون حالت ثابت تر دارند. این جا همه چیز نقش بازی می نماید: انتخاب نمایش نامه ها برای شان در فصل تیاتری گذشته وانمیون کمیدی را توسط درام نویس جورجیایی او، او شیا لیانی بنام (زمانیکه گادی برنی گرد) در وی صحنه آورد. این کمیدی در مورد مهاجرت مردمان جوان است که از ده به شهر کوچ میکنند کرکتر اصلی یک دهقان زن است که سعی می نماید پیوند بین کودک و زمین که آنان را نان میدهد، حفظ نمایند در تیاتر بخوبی برای تماشاگران دلایل گزینش این نمایش نامه تشریح میشود نمونه دیگر، معلمان شهر تارتو به نمایش «للو للو» که توسط اچ، گبلیس نمایش نامه نویس لاتویایی برشته تحریر در آمده بود، دعوت شدند تم و در نمایه این نمایش در اطراف تماشاگردان مکتب و پیوند های آنان با معلمان دور می زند. برای تیاتر خوش بختی بود که میدیسد چگونه معلمان از آن استقبال نموده

و هم تحلیلی از تماشاگران آینده اش (اطفال) نموده است معلمان این نمایش را پسندیدند و در تمام فصل تیاتر روی صحنه بودند. از طرف دیگر، وانمیون سعی می نماید نمایش های با سطح بلند برای تماشاگردان و محصلان روی صحنه بیاورید. کارگردانان اکثر اینگونه نمایش نامه ها جان تو متیک و اوالد هرما کول اند. همچنان سعی میشود تا هر گروه معین اجتماعی امکان آن را بیابند تا نمایش نامه خاص خود شان را روی صحنه ببینند. و بعد تیاتر از همین گروه ها میخواهد تا نظرشان را بر روشنی ابراز کنند این شهر دارای نهاد های زیاد فرهنگی مکتب ها، و خانه های فرهنگ سینما کافی های متعدد است. این را نباید فراموش کرد که فعالیت های این تیاتر در مرز های شهر تارتو در بند می ماند. این تیاتر در شهر های دیگر چون: مسکو، لنینگراد، بوداپست و غیره شهرت دارد. تماشاگران هنگری سال گذشته نمایش نامه «تر اژیدی انسان» اثر امر ماواچ را دیدند. هم چنان در بهار گذشته تیاتر وانمیون نمایش های در آلمان دموکراتیک در شهر پرو تسدام روی صحنه آورد.

داکتر طاهر صدیق

آیا کنفرانس ژنیو موفق بود؟

خواستن اش در حوضه آغاز مذاکرات مستقیم با قاهره بر آورده شده و ورودن حاضر شدند در یک اجتماع با آن سهم گیرند - ایمن

وقتی کنفرانس دوازده اما بسیار مختصر ژنیو روز شنبه گذشته بدون اشتراك تمام جوانب دیدخل بحران شرقمیانہ پایان یافت. این سوال در حلقه های سیاسی و مطبوعاتی کشور های علاقمند مطرح شد که آیا این اجتماع موفقانه پایان یافت یا خیر؟

آنها که در دو جلسه مختصر این کنفرانس اشتراك کرده بودند، پایان این اجتماع را موفقانه خواندند، موفقانه هم از دو جهت، اول اینکه بسوی یک کنفرانس عالی مذاکره درباره حل مشکل شرقمیانہ آغاز یافت، دوم اینکه این کنفرانس راه را برای آغاز مذاکراتی منظم بین نمایندگان نظامی مصر و اسرائیل جهت بررسی جوانب بحران شرق میانہ و مطالعه امکانات عقب کشیدن قسوی اسرائیلی باز نمود. از همین جهت سرمنشی ملل متحد و وزرای خارجه مصر، اردن، شوروی، امریکا و اسرائیل بحدت شامین این کنفرانس، تشکیل این اجتماع و نتیجه حاصله از آنرا سر آغاز حل مشکل شرقمیانہ خواندند. تعجب بیشتر هم از این جهت بود که حتی اباییان وزیر خارجه اسرائیل از نتایج این کنفرانس بیشتر خوشحال میبود آنها از این جهت که این اجتماع در قدم اول راه را برای عقب کشیدن قوای مصر و اسرائیل در عقب خطوط متارکه پیش از جنگ میا - اکتوبر هموار میسازد.

چرا این مذاکرات را موفقانه خواندند؟
وقتی جریان بحران شرقمیانہ را عمیقانه مطالعه نماییم و تمایل قدرت های علاقمند را در حوضه حل این مشکل بررسی کنیم واضح میشود که ایالات متحده امریکا از آغاز واحد شوروی درین اواخر میخواستند جوانب دیدخل این بحران، رو بروی هم نشسته به حضور و بوساطت آنها چاره برای پایان معضله شرقمیانہ دریافت کنند، اسرائیل بعد از پیروزی جنگ شش روزه جون ۱۹۶۷ همیشه ازین ضرورت یاد میکرد که تماس مستقیم آن با عربها بالاخره این مشکل را پایان خواهد داد. با ملاحظه این سفارش ها قاهره بالاخره در پایان جنگ هفده روزه اخیر عربها و اسرائیل تصمیم گرفت موقف اسرائیل را آزمایش کرده بمطالعه و وساطت دو قدرت بزرگ امریکا و شوروی درین حوضه جواب مثبت دهد. همان بود که دیدیم در پایان جنگ اخیر در کلبه متر ۱۰۱ جاده قاهره سوئیز نمایندگان مصر و اسرائیل در حضور نمایندگی ملل متحد در قبالی مساعی امریکا و شوروی با هم دیدند و بالاخره کنفرانس صلح ژنیو اساس آغاز مذاکرات منظم مصر و اسرائیل را در همان شهر گذاشت.
بنابراین قدرتهای بزرگ امریکا و شوروی راضی اند از اینکه می بینند بالاخره قسم اولی در راه مصالحه بین دو جانب مصر و اسرائیل واردن و اسرائیل از جانب دیگر باز شد و دنبال این راه بالاخره بیابان بحران شرقمیانہ خواهد انجامید.
اسرائیل خوش است از اینکه بالاخره

موضوع از آرزو های بسیار دیرین تل ابیب بود تا وجود و قدرت خود را بر عربها بقبولاند و با اینصورت راه برای شناختن وجود آن در شرقمیانہ باز گردد. تل ابیب اکنون خود را بسیار راضی میباشد که می بیند در برابرش هیات های دو کشور عربی، مصر و اردن نشسته اند و از اسرائیل درین اجتماع مطالباتی بعمل میاید و آن نظر خود را در زمینه ابراز میدارد و چنین نشان میدهد که حاضری است در حل مشکل شرقمیانہ کمک کند.

در حالیکه همین خود اسرائیل بود که بر قلمرو های عربی چندین بار حمله کرد، از زمین های عربی را اشغال نمود، در حل این مشکل کوچکترین کمکی نکرد، فیصله نامه های ملل متحد در زمینه نادیده گرفت، تا بالاخره به آرزوی خود رسید که آن نشستن در یک اجتماع عالی با نمایندگان عربی و دادن وعده های همکاری (؟) در زمینه میباشد.

اردن هم خوش است که در چنین اجتماعی راه برای آغاز تماسها و مذاکره در مسورد عقب نشینی قوای اسرائیل از قلمرو های عربی باز میشود زیرا برای اردن کسبه در

سیاست عمومی جهان عرب سیاست آن تقریباً مسیر مشخصی دارد، این موضوع اهمیت شایان دارد که اوضاع منطقه آرام باقی مانده و در آرامی به اشغال سرزمین های عربی پایان داده شود.

امانتظر دیگر کشور های عربی از جمله سوریه بحدت کشور آسیب دیده از دست اسرائیل و عراق، لیبیا، الجزایر و موسسه آزادیخواهی فلسطین در حل مشکل شرقمیانہ مستی دیگری را دنبال می کند، با اینصورت که آنها اسرائیل را بحدت یک قدرت متجاوز و اشغالگر در شرقمیانہ می شناسند و با استناد باینستاد های قبلی و تجاوزات مکرر آن علیه ملل عربی هرگونه پیش آمد اسرائیل را در حوضه حل مسالمت آمیز بحران شرقمیانہ حمله بیش نمی شمارند از همین جهت سوریه در کنفرانس صلح ژنیو سهم نگرفت، فدائیان فلسطین به آن اهمیتی ندادند و کشور های عراق، لیبیا و الجزایر هم از آن کوچکترین ثمری را مشهود نمی بینند. در مقابل آنها طرقدار کاهش بیشتر در صدور نفت بکشور

بقیه در صفحه ۵۲



وضع او بر بند شرقمیانہ

در مسیر تاریخ

نویسنده غ فاروق نیلاب رحیمی

دساولك نیمروز

وجه تسمیه نیمروز

در تاریخ کشور ما نیمروز شهرت فراوانی داشته و از آن بوفرت یا د شده است که ماذیلا پیرا مون وجهه تسمیه آن از خلال اسناد موثق تاریخی بحث خود را دنبال میکنیم اما نادیده نباید بگذریم که مورخان عرب و جغرافیه نو یسان قرون وسطی این منطقه باستانی را بنام سیستان خوانده اند، لیکن جان مطلب درین جا است که سیستان تنها نامی نیست که در بدو مر حله تاریخی باین ناحیه گذاشته شده باشد، بلکه این نام نتیجه نهائی تحولات چندین اسم ناحیه در مسیر تاریخ و گذشت زمان است.

نام باستانی سیستان در آثار قدیم (زرنگیا نا) قید شده است که تا امروز نیز در نام شهر (زرنگ) که معرب آن «زرنج» است مورد استعمال دارد، اسم «زرنگ» در فرس قدیم بر سیستان و زا بلستان اطلاق شده که کتیبه دار یوش مبین آنست. و بنا بحقیقکه در این مورد مرحوم ملک الشعراء بهار (ص ۲۳) یا ورقی تاریخ سیستان کرده است، چنین استنباط میشود که زرننگ یا (زریه) در اوستا بمعنی دریا آمده است، که در قدیم (دریه) و در «زریا» خوانده میشود که با دریای امروز یکسان است و مسلما اطلاق این نام بر سیستان بمنظور دریای «رزه» یا هامون هلمند، صورت گرفته است. نام زریکا نا در اثر هجوم قبا یل آریین نژادی بنام «سکها» در سال ۱۳۰ ق م به (سکستان) مبدل شد که بیانگر اقامت اقوام سکی میباشند اعراب در بدو ورود خود باین سر زمین نام آنرا به «سجستان» عوض

مردان نامور تاریخ

کردند که بالا خره سیستان جانشین آنگردید. مولف گمنام تاریخ سیستان درین مورد به نهج دیگری سخن می راند که در حلقه های علمی جهان از تعداد طرفداران آن کاسته شده است. مو صوف مینگارد که ضحاک زمانیکه مهمان گرشاسب بود. جرو

بحثی بین آنها صورت گرفت که در خلال آن سیستان را «سیو ستان» خواندند (تاریخ سیستان ص ۲۲) یعنی جائیکه «مردان مرد» از آنجا بر میخزد، نام دیگر این خطه بقول تاریخ مزبور «زاول» است. ودلیلی که در تائید این نام در تاریخ

تالیف و ترجمه: حسین عدی

ابومعشر بلخی (۸۷۶-۸۸۶ میلادی)

فرزانه ای که مشعل دانش او صد ها سال در اروپا روشنی افکند

ابومعشر جعفر بن محمد بن عمر بلخی، دانشمند فلکی و منجم مشیر از فرزندان برومند امیرالبلان بلخ است که از تحول علمای متبعر عصر خویش و از پیشوایان اصحاب نجوم بود. این فرزندان بلخ که در اروپا به اسم ابوم سر شهرت دارند، علم الفارنج و مسلم نیز از اساتید مسلم شمرده میشد و در فلسفه نیز صاحب رای و نظریه بود. اما در علوم ریاضی و نجوم بخصوص در «احکام نجوم» (آسترو لوجی) صیت شهرت و لیاقتش در اقصی نقاط جهان آروز رسیده و برخی از دانشمندان اسلامی رادر قلمرو اسلامی فرزانه ترین شخص اندرین دانش میخوانند. آنچه در مورد این استاد بزرگ مسلم است اینست که حتی در محافل علمی اروپائی از استادان عالی مقام ریاضی و از ستاره شناسان بزرگ شرق شناخته شده و اغلب تالیفاتش در این دوساحت علوم، مورد استفاده و ستایش اروپائیان قرار داشته و دوازده جلد از آثار او در کتابخانه های آن سامان نگهباری میشوند. چون مطالعات دانشوران کشور ما نظیر سایر علمای اسلامی در رشته نجوم نیز مانند دیگر شب علوم طبیعی مبتنی بر تجربه و مشاهد بود، لاجرم به اعمار رصدخانه ها و تنظیم زیجات (جدول حساب نجوم) پرداختند که تا امروز در مآخذ علوم از آنها با ستایش نامبرده میشود و یکی ازین زیج های منجمان اسلامی، زیج اختراع ابو معشر بلخی به اسم «سنی العالم» است که دارای صحیح ترین اوزار میباشد. ابو معشر در سال ۱۷۲ هجری (مطابق ۷۸۶ میلادی) در دامان فامیل تازه مسلمان در شهر تاریخی بلخ چشم جهان گشود و در نزد دانشمندان پرهیزگار «مدرسه طاهریه

بلخ، به تحصیل فقه و حدیث مشغول شد و نزد همه به درع وزهد معروف گردید. استاد در همین مدرسه مقدمات لسان و ادبیات عربی و مبادی ریاضیات را فرا گرفت. معروف است که حکیم بزرگ بلخ در آغاز به ابویوسف یعقوب الکندی (متوفی ۸۷۱ م) فیلسوف نامی اسلام، و به طرز تفکر وی بدین بود و با و مخاصمت میورزید و حتی به بدگویی او میپرداخت و مردم را بر او می شورانید تا اینکه کندی شخصی را محرمانه بگماشت تا او را به آموختن علوم عقلی و تحصیل حساب و هندسه ترغیب کند. بنا بر آن در حالیکه از عمر ابومعشر چهل و هفت سال میگشت، چون کودکی نو آموز به تحصیل ریاضیات پرداخت و بزودی قبل از اینکه در این رشته کامل گردد در پی تحصیل علم «احکام نجوم» برآمد و بزودی سرآمد اقران گردید. امامه بی از مولفان ابومعشر را شاکرد استاد یعقوب الکندی نیز خوانده اند. ابومعشر بعثت بحر و قدرتی که در استخراجهای شاذ و احکام صادقانه نجومی داشت در دستگاه خلافت دو خلیفه عباسی (الموفق بالله و المستعین بالله) منجم باشان و منزلت بود و داستانهای جالبی را در مورد استخراجات او نقل میکنند که اکثر مورخان این داستانها را محض «افسانه» میدانند. گویند در زمان خلافت المستعین بالله (دوازدهمین خلیفه عباسی متوفی ۲۵۳ ه) امری را مطابق واقع استخراج نمود و حکم آنرا پیش از وقوع اخبار کرد این معنی برخلافه ناپسند اتحاد و محکوم به ضرب چتد تازیانه اش نمود و از این جهت استاد همیشه میگفت: «اهبت ففوتبت» یعنی حکم صواب را اگر پادشاه اینست، در حکم خطا چه مکافات خواهد دید؟

سیستان ذکر شده این است که در جا های دیگر مبنای شهرها در کنار کوه پایه ها نسبت معادن و در کنار رود خانه ها یا بحار نیست اهمیت تجارتمی و گوهرها نیست که از آنها بدست میاید. اما در سیستان شالوده بنای شهر در کنار آبی پی ریزی شد، باین منظور که بنیان گذاران آن تصمیم اتخاذ کردند که کلیه احتیاجات خود را از آب و گل مرفوع سازند. اطلاق نام «زرنگ» را بر سیستان ما خود از نام (زال) پدر «رستم داستان» نیز میدا نند بقیه در صفحه ۶۳

به نظر نگارنده شاید اشتغال است و ابومعشر به احکام نجوم معلول شرایط زمان و مطابق توقع طبقات حاکمه و مردم از منجمان آن دور بوده ورنه ابومعشر بلخی در علم «عیات ریاضی» (آسترونومی) هم که اساس کلاسیک مطالعات فضایی عصر مارا تشکیل میدهد، دارای تالیفات متعدد است که در فهرست مطول آثارش میتوان به نام آنها برخورد. ابومعشر بلخی اولین دانشمند فلکی است که مدو جزو بحر را از اثر کشش خورشید و ماه دانست و این فرضیه نجومی خود را در کتاب: «المدخل الی علم احکام النجوم» که در قرون وسطی از کتب معتبر علم نجوم در شرق و غرب بود، ثبت نمود. بارون کارول دوو نویسنده مقاله (اختر شناس و ریاضیات) در کتاب «میراث اسلام» با آنچه مغرب زمین به ملل اسلامی مدیونست، راجع به ابومعشر بلخی، فرزانه کشورها، چنین مینویسد: «ابومعشر که در سن صد سالگی ۲۷۲ ه (۸۸۶ م) وفات شد یکی از منجمین بسیار معروف بود. چهار کتاب از آثار او را جهانیز هسپالیئس و اولارد از اهل بات، ب لاتینی ترجمه کرده است. ابومعشر بلخی در مدت یکصد سال عمر خویش آثار و تالیفات متعددی در نجوم، علوم و فنون دیگر نوشت و از خود یادگار گذاشت. تعداد مولفات این دانشمند بزرگ ما را این ندیم و فقی تاحدود چهل کتاب نامبرده اند. ابومعشر که در ۲۸ رمضان سال ۲۷۲ ه در شهر واسط (واقع بصره و کوفه) دور از وطن بدرود حیات گفت، با آثاری که بجا گذاشته است نقش موثر خود را در بنیانگذاری اصول علم حیات روشن نموده است.

پنجگانگی های که دو

دومین سالگرم تولدی او لین پنجگانگی های اروپا چگونه تجلیل شد؟
مطبوعات پولند میزمن ریچز ۳۳ ساله را «مادر ریکارد» لقب دادند.
مادر در انتظار یک دختر بود اما در عوض سه پسر و یک دختر بدنیآ آورد.

تولدی پنج طفل (سه بچه کاکل زری و دو دختر ماه پیشانی) و دو ساله شدن آنها نه تنها برای والدین آنها سرور انگیز و نشاط آور می باشد، بلکه در سر تاسر کشور پولند و حتی در اغلب کشورهای اروپا نیز موجی از شادمانی را برانگیخته است.

لیو کاد یار پجرت، مادر این پنجگانگی ها را مطبوعات اروپا در نخستین سالگرد تولد آنها «مادر ریکارد» لقب دادند زیرا او اولین مادر که تاریخ اروپا میبا شد که از یک بطن پنج کودک (سه پسر و دو دختر) را بدنیآ آورده است. در سال ۱۹۷۱ هنگامیکه این پنج طفل بدنیآ آمدند، نه تنها در مطبوعات جهان سروصدای زیادی بلند گردید بلکه در تاریخ طبابت اروپا نیز صفحه نویسی گشوده شد زیرا آن زمان محض سه بار پنجگانگی های سابقه داشت که بدنیآ آمدند ولی زنده نماند باری یک مادر کانا دایی نیز از یک بطن پنج طفل بدنیآ آورد که بیشتر عمر کردند اما دو پنجگانگی دیگر چند ساعت و یا چند روز بعد از تولد زنده بودند و یکی بعد دیگر به علت ضعف، ناتوانی و عدم مقاومت مردند. اما این پنج کودک فامیل ریچرت از آنز یک بو لند تا ایندم حیات دارند و اطبا اظهار رای میکنند که زندگی عادی و بدون درد سری خواهند داشت مشروط بر اینکه آفتی



بچه های کاکل زری و دخترهای ماه پیشانی دو ساله شدند.



سه ساله شدند

به آنها نرسد . گرفتند .
 این کودکان در هنگام تولد بین ۱۲۰۰ تا ۱۸۰۰ گرم داشتند از نظر جسمی علالت وضعی که بقای حیات آنان را تهدید کند نداشتند و ندارند و اینک دومین سالگرد تولدی خویش را جشن

و شوق سهیم شدند .
 وقتی که مادوسا بر خویشاوندان این پنجگانه ها از مرکز رادیو تلویزیون دا نزدیک ، بعد از ختم مراسم سالگرد و نشر مستقیم آن بمنزل باز گشتند در کنار دروازه خانه خویش گروه عظیم مردم را که در انتظار بازگشت آنان بود . آنها میخواهند اطفال عجیب را از نزد یک ببینند .

اطفال شادمان و خندان بودند اما آنچه بیشتر در مخیله تماشا کنندگان سیر میکرد شکل والدین آنها بود که مجبور بودند برای گردش آنها از سه نفر دیگر کمک بخواهند زیرا آن پنج کودک نه در ریکشاهای دوجایه و نه در ریکشاهای سهجایه «گنجایش سه کودک» گنجایش داشتند . اما والدین مجبور شده بودند دو دختر را در یک ریکشاهای سه نفره و پسر را در ریکشاهای دیگر بخواهاند و بگردش ببرند .

همانطوریکه در اولین جشن سالگرد آنان ، مادر شان لیو کادیا ریچرد برای هر کدام شان یک عدد کیک تولدی بدست خود ساخته بود و یک شمع را در وسط آن روشن کرده بود در دومین سن سالگرد شان نیز بدست خویش کیک ها را آماده کرد و بر روی میز قرارداد . میرمن ریچرد که سی و سه سال دارد هنگامیکه پیرامون صحبت اطفال پنجگانه خویش توضیحات میداد گفت :

بقیه در صفحه ۵۸



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند درباره تقویم و تاریخ

تعداد ستارگان هر برج :

ستاره شنا سان قدیم در باره تعداد ستارگان هر برج تحقیق نموده و هر کدام بر حسب معلومات خود چیزی گفته اند که با گفته و رای دیگران اختلاف دارد، ما در اینجا رای علامه ابوریحان بیرونی را که در دقت نظر وی جای هیچگونه تردیدی نیست نقل میکنیم تا نمونه ای از کوشش فراوان پیشینیان در راه دانش را نشان داده باشیم .

قبل از آنکه نظر علامه مو صوف نقل شود، بهتر است یاد آوری کنیم که علمای هیات قدیم، ستارگان را از حیث روشنی و بزرگی آنها که با چشم عادی دیده میشود به شش دسته تقسیم کرده اند که هر دسته را قدر یا عظم میخوانند و باز هر قدری را نظر به تفاوت بزرگی و روشنی ستارگان همان قدر، به سه دسته دیگر که اعظم، اوسط و اصغر نامیده میشود قسمت نموده اند .

ستارگان قدر اول بزرگتر و روشن ترند و قدر دوم از حیث بزرگی و روشنی نسبت به آنها در درجه پایین تر قرار دارد و بهمین قیاس تا قدر ششم که بزرگی و روشنی آن از همه کمتر است و هما نظیر که گفته شد: هر کدام آنها هم نسبت به دیگری تفاوت دارد ضمناً دو قسم ستاره دیگر هم تشخیص کرده بودند که یک قسم آنها مظلمه یعنی تاریک می نامیدند و آن عبارت از ستارگانی است که بزحمت با چشم دیده می

شوند و قسم دیگر ستارگانی است شبیه به ابر (غیر از کپکشان) که در جای، جای آسمان بنظر میرسند. و در مقالات آیند مراجع به هر نوع آن تفصیل داده میشود .

علامه بیرونی که از قراین بر می آید که شخصاً به رصد ستارگان پرداخته و اشتباهات منجمان دیگر را تصحیح نموده است تعداد ستارگان منطقه البروج را ۳۵۱ ستاره دانسته است: پنج ستاره از قدر اول نه ستاره از قدر دوم شصت و چهار ستاره، از قدر سوم، یکصد و سی و سه ستاره از قدر چهارم، یکصد و پنج ستاره از قدر پنجم، بیست و هفت ستاره از قدر ششم، سه ستاره از نوع سبحابی و پنج ستاره از نوع مظلمه . به تفصیل ذیل :

۱- در صورت حمل دو ستاره از قدر سوم، چهار ستاره از قدر چهارم شش ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از قدر ششم، جمله سیزده ستاره .

در خارج صورت حمل یک ستاره از قدر سوم، یک ستاره از قدر چهارم و سه ستاره از قدر پنجم جمله پنج ستاره .

۲- در صورت ثور یک ستاره از قدر اول، شش ستاره از قدر سوم یازده ستاره از قدر چهارم، سیزده ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از قدر ششم جمله سی و دو ستاره .

در خارج صورت ثور یک ستاره از قدر چهارم و دو ستاره از قدر پنجم جمله یازده ستاره .

۳- در صورت جوزا دو ستاره از قدر دوم، پنج ستاره از قدر سوم نه ستاره از قدر چهارم، و دو ستاره از قدر پنجم جمله هجده ستاره .

در خارج صورت جوزا سه ستاره از قدر چهارم و چهار ستاره از قدر پنجم جمله هفت ستاره .

۴- در صورت سرطان هفت ستاره از قدر چهارم، یک ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از نوع سبحابی جمله نه ستاره .

در خارج صورت سرطان دو ستاره از قدر چهارم و دو ستاره از قدر پنجم جمله چهار ستاره .

۵- در صورت اسد، دو ستاره از قدر اول، دو ستاره از قدر دوم، شش ستاره از قدر سوم، هشت ستاره از قدر چهارم، پنج ستاره از قدر پنجم و چهار ستاره از قدر ششم جمله بیست و هفت ستاره .

در خارج صورت اسد یک ستاره از قدر اول، شش ستاره از قدر سوم، هفت ستاره از قدر چهارم و دو ستاره از قدر پنجم و دو ستاره از قدر ششم جمله بیست و شش ستاره .

۶- در صورت سنبله یک ستاره از قدر اول، شش ستاره از قدر سوم، هفت ستاره از قدر چهارم و دو ستاره از قدر پنجم و دو ستاره از قدر ششم جمله بیست و شش ستاره .

در خارج صورت سنبله چهار ستاره از قدر پنجم و دو ستاره از قدر ششم جمله هشت ستاره .

در خارج صورت میزان یک ستاره از قدر سوم، پنج ستاره از قدر چهارم دو ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از قدر ششم جمله نه ستاره .

۸- در صورت عقرب یک ستاره از قدر دوم، سیزده ستاره از قدر سوم پنج ستاره از قدر چهارم و دو ستاره از قدر پنجم جمله بیست و یک ستاره .

در خارج صورت عقرب دو ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از نوع سبحابی جمله سه ستاره .

۹- در صورت قوس دو ستاره از قدر دوم، نه ستاره از قدر سوم، نه ستاره از قدر چهارم، هشت ستاره از قدر پنجم، دو ستاره از نوع مظلمه و یک ستاره از نوع سبحابی جمله سی و یک ستاره .

۱۰- در صورت جدی چهار ستاره از قدر سوم، نه ستاره از قدر چهارم و شش ستاره از قدر پنجم و شش ستاره از قدر ششم جمله بیست و هشت ستاره .

۱۱- در صورت دلو یک ستاره از قدر اول، نه ستاره از قدر سوم هجده ستاره از قدر چهارم، سیزده ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از قدر ششم جمله چهل و دو ستاره .

در خارج صورت دلو سه ستاره از قدر چهارم .

۱۲- در صورت حوت دو ستاره از قدر سوم، بیست و دو ستاره از قدر چهارم، سه ستاره از قدر پنجم، و هفت ستاره از قدر ششم جمله سی و چهار ستاره .

در خارج صورت حوت چهار ستاره از قدر چهارم .



تقسیم بروج به جهات و عناصر بنا بر عقیده بعضی منجمان

و ناگفته نماند که علامه بیرونی نامهای بروج دوازده گانه را به دری یاد نموده و آنها را بدینگونه نامیده است: بره، گاو، دو پیکر، خرچنگ، شیر، دوشیزه ناخواستنه، ترازو، گزدم، نیم اسپ بز، ریزنده آب و ماهی.

خواص احکام می بروج:

آنچه تا بحال در باره بروجهای دوازده گانه گفته شد، مطالبی بود که اگر چه از نگاه علمای امروز هیات قابل بحث و گفتگو است ولی تا اندازه زیادی جنبه علمی دارد، اما معتقدان به احکام نجوم که بر اساس قواعد احکام می، سخن می گویند و پیشگویی هایی می نمایند، برای هر برج خاصیت و طبیعت و حکمی فرض کرده اند که بعضی از آنها را در اینجا نقل میکنیم:

۱- برجها را به عناصر چهارگانه قدما (آتش، خاک، باد و آب) نسبت میدهند بدین ترتیب:

حمل، اسد و قوس: آتشی
ثور، سنبله و جدی: خاکی
جوزا، میزان و دلو: آبی
سرطان، عقرب و حوت: آبی.

۲- بر اساس نسبت هر برج به یکی از عناصر اربعه، طبیعتی برای هر برج قائل شده اند، بدین ترتیب:

برجهای آتشی: گرم و خشک
برجهای خاکی: سرد و خشک
برجهای آبی: گرم و تر
برجهای آبی سرد و تر.

۳- برای هر برج جنسیتی فرض کرده اند بدین ترتیب:

حمل، جوزا، اسد، میزان، قوس و دلو را مذکر میداند و ثور، سرطان، سنبله، عقرب، جدی و حوت را مؤنث می پندارند. به تعبیر دیگر هر برج گرم مذکر و هر برج سرد مؤنث است.

۴- هر برج را به یکی از اخلاط اربعه (صفرا، سودا، خون و بلغم) نسبت داده اند بدین ترتیب:

برجهای آتشی منسوب به صفرا است برجهای خاکی به سودا منسوب است برجهای آبی با دی بخون نسبت داده شده و برجهای آبی منسوب است به بلغم.

۵- برجها را به روز و شب هم نسبت میدهند بدین معنی که هر برج را که مذکر می پندارند نهاری (روزی) و هر کدام را که مؤنث می شمارند لیلی «شبی» میخوانند.

۶- برج اول هر فصل را منقلب برج دوم فصل را ثابت و برج سوم را ذو جسدین لقب داده اند مثلاً از فصل بهار: حمل منقلب، ثور ثابت و جوزا ذو جسدین است و بهمین ترتیب سرطان و میزان و جدی منقلبند، اسد و عقرب و دلو ثابت می باشند و سنبله و قوس و حوت ذو جسدین بشمار میروند.

۷- بعضی از منجمان شش برج اول (از حمل تا سنبله) را شمالی و شش برج دیگر «از میزان تا حوت» را جنوبی خوانده اند و برخی برجهای آتشی را شرقی، برجهای خاکی را جنوبی، برجهای آبی را غربی و برجهای آبی را شمالی پنداشته اند و در عین حال برای آنها ترتیبی خاص قائل شده اند باین معنی که از سه

به فاصله ای معین و دور تر از مدار دیگری، قابل بودند و هر فلکی را بر فلک زیرین محیط میدادند و در مقام تشبیه آنها را به طبقات بیاز مانند میکردند، زمین از نظر ایشان در وسط قرار داشت که فلک ماه دور تادور آنرا احاطه کرده بود و فلک عطارد بر فلک ماه محیط بود و بهمین ترتیب تا فلک زحل که بر فلک مشتری محیط بود، بعد از آن نوبت فلک ثوابت میرسید که فلک زحل در زیر آن قرار داشت و از آن بالاتر فلک الا فلاك بود که آنرا بر همه فلکها محیط می دانستند.

و کلیه محاسبات علمی یا پیشگویی های احکامی خود را یا در نظر گرفتن نسبت هر سیاره با سیاره دیگر یا برجهای دوازده گانه انجام میدادند و عموماً نظور که برای برجها خواصی قائل بودند، سیارات را هم دارای خاصیت های معین گمان میکردند و فرض می نمودند.

برج آتشی «حمل و اسد و قوس» حمل را در وسط، اسد را بطرف چپ آن و قوس را بطرف راست آن ثبت کرده حمل را منسوب به میانه مشرق، اسد را منسوب به آن قسمت از مشرق که به شمال نزدیک است و قوس را به آن قسمت از مشرق که به جنوب نزدیک است منسوب دانسته اند و سایر برجها را نیز همینگونه تقسیم و منسوب نموده اند چنانکه در شکل دیده میشود.

از اینگونه تقسیمات و نسبت ها در مورد بروج دوازده گانه بسیار دیده میشود.

سیارات سببه:

منجمان قدیم به پیروی از نظر بطليموس، زمین را کسری و ثابت و مرکز عالم می دانستند و به وجود هفت ستاره گرداننده «سیاره» در حول زمین قائل بودند، ماه را نزدیکترین سیارات به کره زمین میدادند و بعد از آن، عطارد و سپس به ترتیب زهره، آفتاب، مریخ، مشتری و زحل را پرو انکان شمع وجود زمین می پنداشتند.

برای هر يك از سیارات هفت گانه مدار معینی بنام فلک آن سیاره

مثلاً:

۱- زحل را بنام نحس اکبر و مریخ را بنام نحس اصغر می نامیدند و این دورا در هر حالی نحس می دانستند. مشتری را سعد اکبر و زهره را سعد اصغر نامیده بودند و آنها را همیشه سعد می پنداشتند. آفتاب را در بعضی موارد سعد و در موارد

شماره	نماد	رمز نجومی	
		غربی	شرقی
۱	حمل	♈	♈
۲	ثور	♉	♉
۳	جوزا	♊	♊
۴	سرطان	♋	♋
۵	اسد	♌	♌
۶	سنبله	♍	♍
۷	میزان	♎	♎
۸	عقرب	♏	♏
۹	قوس	♐	♐
۱۰	جدی	♑	♑
۱۱	دلو	♒	♒
۱۲	حوت	♓	♓

درین جدول علاوه بر صور منطقه، لبروج تحت عنوان رمز نجومی ثبت شده است آنچه درستون غربی آمده است رموزی است که نزد منجمان روم قدیم معمول بوده و در بعضی اسطرلابهای دوره اسلامی هم دیده میشود و اکنون صبغه بین المللی بخود گرفته و نزد منجمان غرب معمول است درستون شرقی رموزی آمده که در تقویمهای رومی و بین منجمان ما مستداول و معروف است.

بقیه در صفحه ۵۷

دردنهای بسوی تارکیپا

یاد داشت از: لیلیا - تنظیم از دید بان

- چهل هزار افغانی مبلغ کمی نیست و من باید در قبال دینم تضمینی داشته باشم .

جواد آهسته با انگشتش روی میز ، میزند و میگوید :

- تضمین ! حق دار ید ، بسا ید تضمین داشته باشید ، اما یکجیز هست ، آن مبلغ باقی مانده چه میشود ؟ و اگر ...

میفهمم جواد چه میخواهد بگوید ، میخواهد بگوید که اگر او سندش را باطل کند ممکن است من ده هزار دیگر نیز دازم . بهمین جهت جلو حرفش را میگیرم و میگویم :

- خیلی احمقانه است اگر فکر کنید که من برای ده هزار تصمیم دارم دروغ بگویم ، تصمیم دارم آدمی مثل شما ! را فریب بدهم . لبانش با خنده آشنایی بساز میشود :

- بنظر شما ممکن است احمقانه بیاید ، اما هستند کسانی که اینکار را می کنند ، هستند کسانی که دروغ می گویند و ...

خنده ای میکند و بعد ساکت میشود .

خشم ناخوانده ای سراسر و جودم را میلرزاند . میخواهم ، میخواهم با انگشتان خودم ، چشمان جواد را از حدقه بیرون بکشم . تا آنوقت چنین بیشرمی و وفا حتی از هیچ انسانی ندیده بودم . جواد ، این دیو سیه کار میخواست بگوید که ممکن است من دروغ بگویم ، که ممکن است من او را بفریبم . سرم بدوران می افتد و هوای اتاق برایم خفقان آور میشود . شاید منظور

جواد از این حرف جز این نبوده است که اعصاب فرسوده و در هم کوفته ام را بیشتر شکنجه دهد و بیشتر ناراحت کند . و اگر چنین باشد ، آیا من باید خودم را از دست بدهم و خودم را ناتوان و در مانده نشان بدهم ؟ آنهم در برابر کی ، در برابر جواد ؟

نگاه جواد مستقیماً بصورت من دوخته شده است و پوز خندی بر لب دارد .

سعی میکنم خودم را از دست

ندهم . لبخند میزنم ، لبخند زورکی آنچنانکه جواد را بفریبد و گمان نکند که حرف او ناراحت کننده است و یا تأثیری روی من داشته است .

جواد از سکوت کوتاهی که بین ما ایجاد شده است ، استفاده می کند و با همان لبخند میگوید :

سو تقا هم نشود ، منظور من شما نیستید و اگر بخواهید ، من همین فردا به محکمه میروم و میگویم پولم تماماً رسیده است .

میگویم :

- باید اینکار را بکنید و گرنه ناچارید چند روز دیگر صبر کنید تا آن ده هزار بقیه را تهیه کنم .

لحن خشک و خالی از احساس من شاید برای جواد عجیب بینماید که میگوید :

- پول زیاد برای من اهمیتی ندارد فقط نمیخواهم شما ناراحت شوید . با تحقیر میگویم :

- راستی !؟ جرات نمیکنند بگوید بلی فقط به تکان دادن سرش اکتفا میکنند .

اما من دشمنانه چشم در چشمش میدورم :

- لازم نیست در فکر من باشید اصلاً این حق ندارید ، اگر اجازه داده ام وارد این خانه شوید ، تنها و تنها برای این است که شما پولی از من طلب دارید و من باید آنرا بپر دازم . و حرفی هم اگر میزنید باید در مورد پول باشد ، میفهمید پول !

دهنش نیمه باز میماند و بعد با دست و پاچکی میگوید :

میفهمم ! - بسیار خوب . پس ما دیگر کاری باهم نداریم . فردا شما به محکمه می آید و من هم می آیم .

در حالیکه از جای بلند میخوم ، میگویم :

- فردا ساعت ده :

جواد دست و پایش را گم کرده است . بعد مثل اینکه ناگهانی به خود آمده باشد ، از جای بلند میشود و میگوید :

- بسیار خوب ، فردا ساعت ده .

درست در همین موقع در اتاق باز میشود و عمه در حالیکه پتئوسی در دست دارد ، وارد اتاق میشود و آنرا روی میز میگذارد . میخواهد حرفی بزند ، ولی من مجالش نمی دهم و می گویم :

- عمه ! چایت را ببر ، جواد خان میخواهند بروند .

بطرف در اشاره میکنم و می گویم :

- راهنمای شان کن ! نگاه های هردو لبریز از شگفتی

است ، اما من اهمیتی به هیچکدام نمیدهم و از اتاق بیرون می آیم . و صدای گامهای جواد و عمه را می شوم که بدنبال من قدم به راهرو میگذارند . بدون هیچ مکثی بطرف اتاق میروم و خودم را روی تخت می اندازم . هوا دیگر بکلی تاریک شده است . روشنائی کم رنگی از بیرون از چراغی که بالای صفا روشن است بداخل اتاق راه یافته است بواز سماهی وظلمت آن کاسته است . من در افکار دور و درازی فرو رفته ام و ورود عمه را متوجه نمیشوم ، فقط وقتی نور خیره کننده چراغ ، اتاق را پر میکند ، هیكل تکیده او را میبینم که جلو در ایستاده است و انگشتش هنوز روی تکه برق است . قدمی بطرف من بر میدارد و گوشه چادرش را که فرش را جوارو میکند دور گلونش می پیچد و میگوید :

- کار خوبی نکردی لیلیا ! اگر جواد يك پیاله چای میخورد چه میشد !؟ مستقیماً چشم بصورتش می درزم و حرفی نمیزنم و عمه

است ، اما من اهمیتی به هیچکدام نمیدهم و از اتاق بیرون می آیم . و صدای گامهای جواد و عمه را می شوم که بدنبال من قدم به راهرو میگذارند . بدون هیچ مکثی بطرف اتاق میروم و خودم را روی تخت می اندازم . هوا دیگر بکلی تاریک شده است . روشنائی کم رنگی از بیرون از چراغی که بالای صفا روشن است بداخل اتاق راه یافته است بواز سماهی وظلمت آن کاسته است . من در افکار دور و درازی فرو رفته ام و ورود عمه را متوجه نمیشوم ، فقط وقتی نور خیره کننده چراغ ، اتاق را پر میکند ، هیكل تکیده او را میبینم که جلو در ایستاده است و انگشتش هنوز روی تکه برق است . قدمی بطرف من بر میدارد و گوشه چادرش را که فرش را جوارو میکند دور گلونش می پیچد و میگوید :

- کار خوبی نکردی لیلیا ! اگر جواد يك پیاله چای میخورد چه میشد !؟ مستقیماً چشم بصورتش می درزم و حرفی نمیزنم و عمه

در می یابد که صحبت در این مورد سرودی ندارد و شاید بهمین جهت است که حرف دیگری را بمیان می کشد و میگوید :

- چرا نخواستی همه پول جواد را بدهی ، آن ده هزار باقی مانده را چکار میخواهی بکنی ؟

روی تخت می نشینم و میپرسم : - تو این موضوع را از کجا فهمیدی ؟

پوز خندی میزند :

- از کجا !؟ از پشت در . من همه حرفهای شما می شنیدم .

بی اختیار از جای بلند میخوم و درست روبروی عمه می ایستم .

- تو پشت در بودی ؟

بی اعتنا سرش را تکان میدهد و میگوید :

- بلی .

- و همه حرفهای ما را شنیدید ؟

باز هم میگوید :

- بلی .

بسرعت دستم را دراز میکنم و شانه استخوانی و برآمده اش را در چنگال میگیرم و میگویم :

عمه ! بسیار کار بدی کردی ، یادت باشد که دیگر از این فضولی ها نکنی ، من از جاسوس و جاسوسی متنفرم ، مخصوصاً از کارهای تو .

از فرط تعجب ، چشمانش میخواهد از حدقه بر بیاید و با صدای لرزانمی که انباشته از خشم است ، میگوید :

- لیلیا ! تو با من اینطور حرف میزنی ؟ تو بمن میگوئی ...

شانه اش را تکان میدهم :

- کافی است . از این پس در این خانه من فرمان میدهم . این را در معزت فرو کن و بفهم که من چه میخواهم و چه نمی خواهم . از چه خوشم می آید و از چه بدم می آید فهمیدی ! میخواهد حرفی بزند ، اما من به طرف در اتاق فشارش میدهم و میگویم :

- حالا برو بیرون ، غذای سیما را آماده کن من می خواهم چند دقیقه تنها باشم .

تا تمام .



بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهباز

از اینجا با ماهراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سولینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا بغاظر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و هشرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

زیرا تو بمن کمک خواهی کرد. جان !
- بچه تربیتی ؟

- من با فلیپ عروسی کردم و بعد بغاظر او ترسی در دل من خانه کرد. در حالیکه توجون در حال حاضر کسی را نداری که معشوقه باشد، چنین نگرانی هایی نیز برایت وجود ندارد.

- ولی من بغاظر تو نگرانم.
- این نگرانی لفظ تاموقع امضای قرارداد است. از آن به بعد حرفی نمی ماند زیگراگ میروم، درست است ؟

- هیچ فکر نکردی راه بهتری سراغ کنی ؟
- خیر، من دزدان سرمایه گذاری کردم

و این کار هم علت دیگری شد برای اینکه در این ده سال اخیر همیشه دچار هراس و اضطراب باشم ولی اکنون آرزو دارم بقیه عمرم را با فلیپا بخوشی و فارغ از اندیشه های بگذرانم. و تو هم بهمین علت بمایوسته ای.

گریج گفت :
- میدانم برای چه کاری آمده ام.

ناکسوس باناثر گفت :
- گرچه زارپ، در آرزوی مرگ من است،

معهد امید اندازم هم بتوانند مرا از بین ببرند، همه چیز برای فلیپا خواهد ماند و اونیز حاضر نخواهد شد به تربیتی با آنها کنار بیاید و بخواسته های شان توافق نشان دهد. بنابراین در حال حاضر زارپ برای نابودی من عجله ندارند و این موقف وادار میکند، بشکل دیگری دست بدیوانگی بزنند.

- میدانم.
- آری یگانه کاری که از آنها ساخته است

اینست که فلیپا را از من جدا کنند.
- و با شما مبلغ بیشتر از آنچه سرمایه

گذاری کرده اید، پیششاهان نمایند تاز آنجا دست بردارید.

این حرف ها بدون آنکه قبلا فکری کرده باشد از زبان گریج بیرون آمد ولی بعد بخود قناعت داد که خواه نخواهد باید روزی این حرف را میزد.

از موقعی که بالومیس مذاکره کرده بود، همیشه این اندیشه در مغز او دور میزد که اگر ناکسوس دوبدل با طرف توافق کند آنوقت چه خواهد شد ؟ زیرا ناکسوس مرد کار بود

و هدفش این بود که پول زیاد تر از آنچه دارد بدست بیاورد تا قدرت بیشتر داشته باشد.

- من از وضع خودم راضی‌ام بیول بیشتری

باز می شد و بعد آن پیراهن ابریشمین خود بخود بیاین می لغزید در پهلوی راستش گونت به اصیلزاده انگلیسی حکایت میکرد که چگونه سال گذشته موقعی که مجسمه ایرادر کورتینا جابجا میکرد، چگونه از اختیاریش برون شد و بزمین افتاد. شاید زیر تالیو شامپانی، مجسمه خواسته بود به او ثابت کند که میتواند عقب عقب برود و ناپدید شود. درینوقت ناکسوس از جا بلند شد و در گوش «پیا» گفت «چند دقیقه او را از تو دور میکنم عزیزم. میدای موضوع کار درین است»

پیا گفت :
- او که آن کار هارترک گفته بود ؟

- بغاظر اینکه اکنون مرد بزرگ و سرمایه داری است و کار خوبی میشود اگر طی یک معامله مقداری از ثروت او را بچنگ بیاورم. بعد خطاب به گریج گفت : «بیاجان و گیلانسترا هم بردار، وانگهی دگر پاره متوجه بیاشد: عزیزم، طول نمی کشد تا یک کنیاک دیگر بنوشی باز گشته ایم»

راه افتاد و هر دو داخل اتاق کوچکی شدند که نیمه اتاق کار و نیمه پذیرایی بود. اتاق مفروش بود. در دیوار ها خریطه های مختلف، یک مودل اولین فایق ناکسوس و یک پرتریست نیم تته ولی اندوهناک فلیپا جلب توجه میکرد. ناکسوس گیلان گریج را از کنیاک واز خودش رابازایی پر کرد و گفت :

- از اینکه باز با تو مواجه میشوم، جدا خوشحالم فلیپاهم از تو خوشش آمده است.

گریج باخود فکر کرد ناکسوس در گفتن حصه دوم جمله اش چقدر برخورد فشار آورده باشد، وانگهی در برابر کسی که مدت ها بوی مال قاچاق می فروخت، این شعار خصوصیت و دوستی چه مفهومی میتواند داشته باشد ؟ در هر حال می ترسید. هر دو نگاه در نگاه هم افکندند. یک نگاه آشتیانه مثل نگاه دو قهرمان کشتی یا دو بکسور بهم دیگر شان.

ناکسوس گفت : بسیار چو کات شده

بنظرم آتی و من شخصاً ازین وضعیت خوشحالم. البته برای تو ادامه این تشریفات بازی قدری دشوار خواهد بود ولی از عهد اش برمی آتی.

میدانی گریج یکوقتها فکر میکرد خیلی به آسانی میتوانم ترا استخدام و در معرض استفاده

قرار دهم ولی حالا چنان فکری بیهوده بنظرم آید

- خانم بسونی، معذرت می خواهم نام من جان گریج است نه آقای گریج.
- نام من هم پیابسونی است. تنها مرا پیا خطاب کن، بسیده است.
گریج یک لحظه اسامی دختران انگلیس را بیاد آورد از قبیل :

«فیت هوب»، «شریتی» و حتی «کاستی تی» پس بگری ای تالیایی حق نداشت نام پیابسونی را بر دختر خود بگذارد ؟ بیچاره چه می دانست وقتی صوفی او جوان میشود چه عامل تقسوا شکتی از او بمیدان می آید ؟
دختر گفت :

- من ونیس را خوب بلدم. اگر بغواهد من شما را بگردش ببرم و دیدنیهای آنرا نشان

تان دهم خیلی خوش میشوم.
- کار پاسبوها نخواهد بود، آری ؟

- نه اگر هم باشد، خیلی کم. آنها آنقدر تابو دارند که امکان ندارد همه را یکباره تماشا کرد.

گریج گفت : پس موافقم.
بعد هر دو داخل سالون غذاخوری شدند.

دیگور اتاق را دیوار های آبی و سقف قرمزی تشکیل میداد. در یک نظر معلوم می شد بهترین جارا برای فلیپا ریزور کرده اند. وقتی هر کسی بجای تعیین شده خود می نشست، گریج بار اول متوجه چیزی شده که از لحظه ورود تا آنوقت وقت نگرفته بود. تمام زنبائیکه درین دعوت اشتراک داشتند، گندمی رنگ بودند به استثنای فلیپا. گویی ناکسوس این انتخاب را عمدا کرده بود تا هشرش بیکه تاز رنگ سپید باشد.

این از وضع حاضران بخوبی پیدا بود.

غذا با خواندن یک قطعه شعر کوچک پنج مصرعی آغاز گردید و بهترین و قیمتی ترین مشروبات اروپایی سرویس شد. ناکسوس بیرون از المانی می نوشید و هشرش تا ختم غذا فقط یک پیک شراب سرخ نوشید.

گریج از اینکه ناکسوس ویسکی را فراموش کرده بود، خدارا سپاس گفته یک گیلان لیکور ۱۷ گرفت. غیر از او، ناکسوس و هشرش ۱۷ نفر دیگر جزء مدعوین بودند. چنان معلوم میشد که ناکسوس هر یک از آنان را مدتی است و با کاملا می شناسد. ولی از نظر گریج بعضی از آنها مشکوک جلوه میکردند و در مورد سایرین نیز هیچ نمی دانست. از بیجهت با خود می اندیشید که اگر یکی از آنها قصد کشتن ناکسوس را داشته باشد، نجات جان ناکسوس قسری مشکل خواهد شد.

ولی جنایت هم راه حل صحیحی نبود.

جزیره زارپ میخواست اوزنده و سلامت بسا سایرین وارد آنجا گردد. باین دلیل گریج فکر کرد که دشمن بجان عزیز ترین چیزی که نزد ناکسوس جبران ناپذیر باشد حمله خواهد بود یعنی فلیپا.

درین موقع غذا تمام شده و بجای آن کنیاک موضع گرفته بود. گریج بدون آنکه دیگری

باحساس او بی برد، در میان خاموشی جزئیات پنهانی را مراقبت میکرد. در حالیکه نشست

بود بیشتر حواسش متوجه «پیا» بود و تن و بدن زبیا و بدون لباس او را پیش چشم می آورد.

زیب لباس ابریشمین او یک اشاره انگشت

احتیاج ندارم.

اما گریج یقین داشت او دروغ میگوید و ناکسوس برای اینکه تظاهر کند، پول نزد او مقداری ندارد و او از ثروت کافی بهره مند است گفت :
- خوب، مثلا صد میلیون : عدد یک با هشت صفر در مقابل آن. آیا این یک ثروت کافی نیست ؟

گریج جواب داد :
- من چه میدانم ؟ در حالیکه عدد یک من

تاکنون هیچوقت بیش از سه صفر در پهلوی خود ندیده است.

ناکسوس بخنده افتاد و این از همان خنده های پرسرو صدایی بود که به آواز غریبند یک

گا و وحشی شباعت زیادی داشت. گریج گفت :
- لطفا راجع به مهمانان تان یک کمی برای من

توضیح بدهید. آیا آدم نامطلوبی وجود دارد ؟
- لست آنرا بدست خود ترتیب داده‌ام.

نفرات خودم نیز وقت زیاد کرده‌اند فقط بکنفر تاحدی بنظر مشکوک می آید. پیابسونی !

- بچه علتی این زن نفرت را گرفته است ؟
- نظرم را نگرفته ولی فلیپا اینطور فکر

میکند. علاوه تاحدی به فلیپا شبیه نیز هست در یک نگاه میشود دریافت که دختر پرتحرکی

است. معذالک خودش نقش چندانی ندارد، این رامیدانم ولی بغاظر مشهور شدن شاید

انجام کارهای را بعهد بگیرد.
- ولی این نشان نمیدهد که وی یک مامور

مخفی باشد.
- من بتوضیح میکنم. فلیپا دیوانه وار

به او علاقمند است. عقل زنده فقط همین پیا دزدیده میتواند یعنی میتواند از راه بدر کند.

از همه جا پای خودش را گرفته و تمام روز ها راباهم سیری میکنند. چنانکه گفتیم این افراط

در خصوصیت، ممکن است باری خطرناک شود.
گریج قانع شده گفت :

- بسیار خوب، او را تحت نظر می گیرم.
ولی گفتی این دو اصیلزاده چکاره اند ؟

- تاول و مارکسیون را میگوئی ؟ در مورد آنها جای نگرانی نیست. همانطوریکه در

اول گفته ام فقط دو اصیلزاده اند و بس. تاول مدتی در هند چین زندانی شده بود. رنج زیادی

کشیده است. در حال این راباور کن که هر دو آدمهای خوبی هستند.

- خیلی خوب. راستی چه موقع به لندن میرویم ؟

- هنوز ده روز فرصت داریم. بگذار کمی بیشتر تفریح کنیم.

- در کجا ؟
- فلیپ، می خواهد در ونیس پیاده شود

و گردش کند. در آنجا هم من یک خانه اصولی دارم.

توافقاً باید برای نجات دادن جان کسی ونیس جای خوبی است !

گریج این رابطور کنایه گفت و ناکسوس جواب داد :

- چه میتوان کرد؟ وقتی فلیپ بغواهد جانی برود، هیچ چاره جز قبول آن ندارم. مطلقاً

خواهم رفت.
گریج با تعجب تگاهی به او افکند و جز

تسلیم در برابر بیان قاطع ناکسوس راهی

نیافت و گفت :

- خوب اینطور باشد . منم سعی میکنم
یک نفر دیگر را برای کمک بخویم احضار کنم ؟
- چه کسی را ؟
- یک نفر خیلی مطمئن وقابل اعتماد را .
کسی را که از عهده انجام این کار بخوبی بدر
شده میتواند .
- منم حاضرم هر کمکی از من ساخته باشد ،
از تو مضایقه نکنم . بپرچه که احتیاج داشته
باشی ، می شمی ؟ هر چه احتیاج داشته باشی ،
بدون تعارف از من بخواه .
- بسیار خوب ، پس بمن از خبرهای
مربوط بوعاملات صحبت کن .

- چه گفتی ؟

- آیا این مذاکره مابرای معامله نبود که
به پیافگفتی ؟ اگر کسی سوالی طرح کند باید
من مقداری معلومات داشته باشم .
- تو واقعا کسی استی که میشود باتو معامله
فاجاق کرد .

بعد بسوی میز کار خود رفته روکی را کش
کرد و گفت :

- میتوانی از سهام شرکت الکترونیک مانگا
بگیری . سهام صنایع پلاستیک و شرکت
غذای دریایی نیز هست میتوانی کمی از آنهم
برداری و اگر مایل باشی پولت واقعا در اسرع
اوقات سه چید خود حاصل بدهد از سهام
این هر سه موسسه باید خریداری کنی .

- خیلی خوب . اما در عین حال مایلم چند
دقیقه بامیخانیک بسیم گشتیات صحبت کنم .

- این موضوع به او چه ارتباطی میگرد ؟

- من میخواهم معلوماتی را که از شما گرفتم
به شریک خودم مخابره کنم . او هم باید در
جریان این معامله قرار بگیرد .

ناکسوس دکمه را فشار داد و در دیکتافون
هدایاتی صادر کرد . بعد گفت : هم اکنون

حاضر میشوند . بعد از اینکه باتو معرفی اش
کردم من خارج میشوم . باید نزد فلینا برگردم .

گریج گفت :

- اگر بتوانی از رفتن به وینس منصرفش
کنی ، کار خوبی کرده ای .

- توفکر میکنی من چنین آرزویی دارم !
این اوست که تصمیم میگیرد . بعلاوه تو

اطلاع داری که او هر وقتی استعمال می کرد
ومن برای اینکه اودست ازین اعتیاد بردارد ،

چه ها که نکشیدم هر روز ماباهم حب معالجوی
می خوردیم . باوصف آن حواسش کمگانه

هوای آن ماده لعنتی رامیکند . از بیخبت
وبخاطر آنکه اودگر باره آن راه را انتخاب

نکند هر چه اراده کند گردن اطاعت منم
ولاجرم به وینس هم خواهیم رفت .

گریج بانگرانی پرسید :

- اگر او را برودند چی ؟

- این دیگر بتو مربوط است . از نرویم چه
عواقب خواهد شد ، درست حدس زده نمیتوانم

ولی آنچه پیش ازین از او شنیده ام میتوانم گفت
بدرت از مرگ بوده است .

گریج میخواست جواب بدهد که ناگهان در
بملایمت زده شد وتلگرافچی وارد گردید .

سراپا بلباس سفید ملیس بود و این رنگ با
تن و بدن آفتاب سوخته او تناسب خوبی نشان

میداد :

ناکسوس خطاب به او گفت : آندریوس .
آقای گریج خبری دارند که می خواهند

مخابره کنند .
بعد متوجه گریج شده گفت : راجع به اموری
که گفتیم البته تمام سعی خود را انجام خواهید

داد ، قبول ؟
گریج تبسم کرده جواب داد :

- قبول دارم ولی تضمین داده نمیتوانم .
- همین هم کافیهست .

ناکسوس بعد از ادای این جمله خارج شد
و او را باتلگرافچی تنها گذاشت .
آندریوس مودبانه سوال کرد :

- چه خدمتی بشما انجام داده میتوانم ؟

گریج تصویری را که لوئیس به او داده بود ،
از جنب درآورده تگاهی کرد و بعد متوجه آندریوس

شد . شباهت زیادی بین تصویر و آندریوس
وجود داشت . گریج قطی سگرت خود را بیرون

آورده به آندریوس تعارف کرد ولی او گفت :
- متشکرم آقای عزیزاگسر فعلا سگرت

نکشم بهتر است .
مثل اینکه مضمونی را از بر کرده باشی ، به

دقت صحبت میکرد . گریج سوال کرد :

- شاید این نوع سگرت را دوست نداری ؟
- نه ، براین تفاوتی ندارد اما اصلا خیلی

کم سگرت می کشم .
گریج بالایتر خود نخست تصویر وبعد

سگرت خود را در داد . مطمئن شده بود که
تلگرافچی همان اصل تصویر است . بعد خم

شده و رفتی از روی میز برداشت و در حالیکه
دقت میکرد انگشتان روی میز باقی نماند

بر صفحه کاغذ زربشت : آیا این اتاق را تفتیش
کرده ای ؟ و آنرا آندریوس داد . آندریوس به

جواب او نوشت : اگر ایجاب میکند الساعه .
هر دو به دقت مشغول تفتیش اتاق شدند .

آندریوس اولتر او همه دیکتافون وتیلفون
رانگاه کرد و گریج بسر وقت سایر اشیای

داخل اتاق رسید . در آخر آنچه را جستجو
میکرد در دیوار پشت تصویر فلینا یافت .

آنجا یک میکروفون کوچک نصب کرده بودند
و در پشت قطعه چوگات عکس نیز یک گیرنده

بسیار ظریف ونیز وید ترانزیستوری دیده
می شد . گریج باشاره انگشتانش آندریوس

رابسوی خود خواند . آندریوس تگاهی به آنچه
گریج کشف کرده بود ، انگنده ولی ظاهرا

از تصویر تمجید کرد :
واقعا خیلی زیباست . بعد با صدای

آهسته گفت : ساخت جاپان معلوم میشود
و روی یک فیته کوچک میتواند مسایل زیادی

را ضبط کند .
- ولی آواز باید قدری بلند باشد تا خوب

ثبت شود . چنین نیست ؟
آندریوس گفت : خیر . تمام لوازم طوری

تنظیم شده که این ماشین بطور اتوماتیک
نمیرسد .

بهر نوع آوازی خود بخود عیار میشود .

- وای بجانم .
آندریوس گفت :

- بیایه اتاق من برویم ناطرز کار آنرا
بتو نشان بد هم .

گریج اسراز موافقت کرد و ضمنا از او
پرسید : از اینکه به وینس خواهیم رفت

اطلاع داری ؟
آندریوس سر خود را بعلافت مثبت حرکت

داد . گریج ادامه داد عقیده دارد که این
مسافرت بخاطر سلامت خانمش تکرر اواحهیت

زیادی دارد . آیا اوقیلا بادوکتور معالجه
همسرش صحبت کرده است ؟

- نه ، در کشتی یک دوکتور موجود است
و در لندن هم قرار است بایک متخصص

مشوره کند بنام سر ماتیو . بقیه کارهایش
در آنجا فقط مصروفیت های تجارتمی است .

از قبیل مسایل مربوط به کار های بورس
بارنی اش در نیویارک با امور مربوط به

جزیره زارپ ویاهم بخاطر الماسهای مادام
یک سفر کوتاه بیاریس ودر وینس هم تماس

باسالون مودی بنام «پوسه» .
- آدرس این مودیست را گرفته ای ؟

- گرفته ام . در اتاق من است ، اما مرد
شریفی است . جز شبانه روز کار کردن

بخاطر کشف مود های جدید لباس ومایو ،
سرگرمی دیگری ندارد .

گریج گفت :
- خانم ناکسوس لباسهای خود را از پاریس

میگردد ، و تکه را هم از لندن انتخاب میکند
و در وینس فقط بوتهای خوب پیدا میشوند .

- خوب ، همینطور حساب کن .
گریج گفت :

- تاکنون در کشتی باکو نت ناول ، مارک
سوی ول ویاسونونی آشنا شده ام . ناکسوس

ازین زن چندان خوشش نمی آید و منم
از آن دونفر اولی چشم آب نمی خورد . توجه

عقیده داری ؟
- لیت مهمانرا به لندن فرستادم جواب

دادند که بین آنها آدم نامطلوبی بنظر
نمیرسد .

- از آنها خواهش کن راجع باین سه نفر
تحقیقات مفصل تر و همه جانبه انجام بدهند .

- خیلی خوب .
- وحالا برویم باتاق تو داین فیته تیب

راگوش کنیم . در اینجا من از اوضاع یکتوع
بستی را احساس میکنم .

اتاق آندریوس خیلی لوکس بود و هیچ
از اتاق یک مسافر اشرافی که در اتاقهای

درجه اول کشتی ها مسافرت میکند ، فرقی
نداشت . گریج یادیدن آنجا تعجب کرد چرا

این شخص با داشتن چنین حیات مجلس
و آرام جان خود را بخاطر کار های دیگران

بخاطر می اندازد در عین حال راجع بخودش
نیز همین فکر را کرد . خطر در زندگی او از

پانزده سالگی داخل شده و تاکنون از او جدا
نشده بون . آدم آنجا ایستاده و آندریوس را

که ترانزیستور کوچک رابه دقت از دستمال
خود بیرون می آورد تا بکار اندازد ، تماشا

میکرد . بعد گفت
- این یک بازی خطر ناک است ، نیست ؟

- بشما گفته بودم چیزی را که بخوایم
بخود معلوم کنیم از اتاق بسیم نیز شده

میتواند .
گریج جواب نداد . بدون یک کلمه حرف

باصبر کامل منتظر نتیجه کار آندریوس ماند .
آندریوس پس از آنکه سیم رابه نقطه از

ترانزیستور بدقت مر تبط ساخت ، گفت
«آماده است» . و گریج صحبت های آمرانه ،

معاملاتی و در عین حال عاشقانه ناکسوس را
شنید آخرین قسمت را وقتی انجام داده

بود که فلینا بداخل اتاق او رفته بود . آنگاه
بقیه صحبت های ناکسوس را با شنش ،

باگارسون وبعد هم باسه نفر سرگرتش
و کاپیتان کشتی گوش داد . همچنین مذاکرات

او را با اتحادیه در یانوردی نیویارک وامور
مربوط به جزیره زارپ ، شنید . دداین

صحبت های ناکسوس بز بانهای انگلیسی ، عربی
و روسی حرف زد ، ولی با «پوسه» در مورد

لباسها از اینا لبای نیز استفاده نموده بون .
وقتی که پوسه بجای ، «کود بای» «ادیسو»

گفت ، گریج صدازد صبر کن :
- از همین جمله به بعد رابکش کافی

است .
- کمی وقت می گیرد ولی ایسا پشت

تیب راهم می خواهی بشنوی ؟
وقتی گریج جواب مثبت داد آندریوس

دستگاه را دگر باره بکار انداخت تا پشت
تیب راگوش کنند . این قسمت شامل

مذاکرات نا کسوس باگریج میشد که حتی
صدای ریختن مشروب در گیلاس نیز به لیت

رسیده بود . گریج گفت درین قسمت همان
جمله خیلی خوب بنظر می آید . هماندقیقه

را بردار تاچائیکه از معاملات تجارت صحبت
میشود وبعد از آن رانیز پاک کن .

آندریوس گفت : پاک کردن آسان است
ولی خلاصی را که در مذاکره پیدا میشود باید

به ترتیبی از آواز کاغذ ها وغیره پسرگتم
در غیر آن کسی که آنرا گوش میکند ، دچار

شبهه میشوند .
گریج گفت : نه ، کاغذ درست نیست .

بعد متوجه اطراف خود شده چشمش روی
پروانه ایکه دور چراغ اتاق آندریوس برپر

می زد ، دوخته ماند . دست خود را پیش برده
پروانه را گرفت بانلاش پروانه گردیدن او

روی دست گریج ریخت . گریج روپه
آندریوس کرده پرسید :

- این چطور است ؟ پروانه در چراغ بوده
میتواند .

- آه . راست میگویی . این بهترین
وسیله است .

گریج پرسید :
- آیا میتوانی دستگاه را پس بجای اولش

برگردانی ؟
بقیه در صفحه ۵۶



پرگزیده



از : پوپ برستوف

آفریده میچاک

مترجم : نیرومند

آخرین ساعت

شما بگوید يك روز عالی نیست ؟ خوب چه عیب دارد که کمی وقت تر رسیدم شما می بینید ؟ آن مرد هنوز هم گل میخورد که با خود به گلیسا بیرون افتاب چه ملایم می نابد در يك چنین تابش مطبوع خورشید شگوفه ها بخوبی باز می شود امروز فی الواقع باید سر تا سر گلیسا غرق در عطر گلها باشم مانند يك دکان گل فروشی ! و که چه روز با شگوهی است ! شما خبر دارید ؟ بیاید با آن کافه کوچک می رویم . آنقدر پول در جیبم هست که دو قهوه فرمایش دهیم . تا آمدن کشیش و شروع موعظه اش برای نوشیدن قهوه وقت داریم در ضمن باید از داستان راجرز چیزی را بشما حکایت کنم .

هر دو نزدیک پنجره می نشینیم . از این جا بهتر می شود دروازه گلیسا را زیر نظر گرفت .

دو قهوه باشیر ؟

آری - به همراه شیر .

وجود میداشته باشد خوب بهر حال شما میدانید که منظورم چیست . لازمست بین يك مادر و يك عضو ریاست ارگان موجود باشد گرچه تا امروز من به چنین چیزی توجه نداشته ام . راجرز طبیعا نه این را می خواسته و نه خواهان آن دگر بوده است او يك معشوقه برای خودش میخواسته است و بس آدم می تواند واقعا زمانی شکایت کند که زنهای شوهر دار چرا نمی خواهند معشوقه شوهران شان با شند اصلا برای چه ؟ لاف می توانند چنان جلوه دهند .

خوب ازین موضوع می گذریم . من اطمینان کامل دارم که کلادیا از روابط شوهرش با لیلی چیزی نمیدانسته و اگر میفهمید که بین این دو علایقی بر قرار است بدون شك نمی گذاشت ادامه این روابط آزارش دهد و در صدد رسوایی هر دو بر می آمد . اما راجرز حتما میدانسته که هم سرش به او چنین اجازه را نخواهد داد . او لابد احساس نموده که نمی تواند موضوع را منطقی طرح کرده ، قناعت همسر سرا فراهم سازد و بر عکس امکان داشت رسوایی و افشاحی بزرگ را بیار آورد آری . پس چه چاره داشت ؟ کلادو یا را از میان بر دارد؟ غیر قابل باور کردن به گوش میخورد . همینطور نیست ؟

راجرز چیزی و چنین تصورات ؟ لاکن من بطور قطع متینم که او سر انجام چنین تصمیمی گرفته است

راجرز خواسته خالخش را به اثر حادثه از میان بر دارد و آنگاه بعین يك مرد بیوه با لیلی از دواج کند اما طبیعا حادثه باید از جمله حادثات درجه اول باشد تا پولیس بیچوجه نسبت به خودش سوظن پیدا نکند .

و حال بشنوید که او این پلان را چگونه ترتیب کرده است .

شما خبر دارید که من و همسر من «امی» روز های اخیر هفته را مشترکا راجرز و همسرش گذرانیدیم ! ما آنجا بودیم که این اتفاق روی داد يك چیز را من بشما اطمینان دادم می توانم که ، راجرز نقشه را آنقدر ماهرانه طرح و تنظیم کرده بود که از هیچ چیز غافل نمانده بود باید به او پشت دست گرفت . هر کسی این استعداد را ندا رد بسیاری مردم نمی توانند تا به سه را شمار کنند .

البته بمن وعده میدید که کم بین خود ما بماند ، همینطور نیست ؟ باید به عرضتان رسانیم که تا اینجا هر چه گفته ام همه اش حسیاتی بیش نیست ؟ زیرا پولیس تاکنون نتوانسته هیچ کاری بکند . و البته شما

بر دارن و رشته های ازدواج اول را پاره کند . و من بیشتر بشما عرض کردم که اگر کلادیا از ارتباط راجرز بوی بر میشد به یقین از آن زخم ناسور جور میکرد . «امی» و من وقتی وارد ماجرا شدیم که راجرز ما را دعوت کرد تا روز های تعطیل آخر هفته را به جیبل تفره برویم او بسا پیشنهاد کرد که هر دو خانواده يك يك عمارت را اجاره بگیریم . و رفع خستگی بهائیم . هم ماهی گیری کرده و هم مقداری بیا ساییم

خوب بلی ، ماکه ایرانی علیه ایمن پیشنهاد داشتیم وقتی موافقت خویشرا ابراز کردیم راجرز بطور محسوس احساس رضایت خاطر و خوشحالی کرد . اگر من اکنون دقیقا به آن لحظات می اندیشم و خرد ترین جریان را بخاطر می آورم ، از جهتست که واضحا از وجود ما محض برای بل خواباندن استفاده شده .

بهر صورت روز دگر ما سوار موترکمی اوشده و بسیار جیبل شدیم راجرز دو عمارت بیلای را به گرايه گرفت که در بقیه در صفحه ۶۲



پاینیر دهم

مسافر زمین بسوی کهکشانشانها

فاصله زمین تا ژو پیتر ۲۰ میلیون میل است

یکی از رویاهای دانش بشری بحقیقت پیوست



در سطح ژو پیتر لکه بزرگ و سرخ رنگ چشم میخورد

از زاز های علمی خواهند بود به زمین فرستاده راز هائیکه قرنهایش را بخود مشغول داشته و هنوز لاینحل بودند .

فاصله زمین تا ژو پیتر درین لحظه تاریخی ۶۲۰ میلیون میل بود ، و بدینصورت پایینردهم عملیات مهمی را انجام داد که اینک دانشمندان کشفیات علمی آنرا با آنچه که کو پر نیک ۴۵۰ سال قبل گفته بود ، در مقام مقایسه قرار داده اند . کوپر نیک اولین کسی بود که ثابت کرد زمین مرکز نظام شمسی نمی باشد .

پاینیر دهم در اوایل سال ۱۹۷۲ از زمین برتاب گردید و سفر پر مخاطره و مهم بیست و یکماهه ایرا با سرعت اعظمی ۸۲ هزار میل در ساعت بسوی جهان نامکشف نظام شمسی بسر رساند .

ابطال نظریات کهنه:

هنگامیکه میلیونها پرسش و مطلب مختلف در داخل کمپیو ترها در مرکز تحقیقاتی المیز نزدیک سانفرانسیسکو ، جا میگردفت بر هیجان دانشمندان فضا بی هر لحظه افزوده میگشت و لحظه بلحظ در اصلاح و تعدیل نظریات در باره ژو پیتر و آنچه که میلو نها میل دور تر در فضای خارجی جریان داشت میپرداختند .

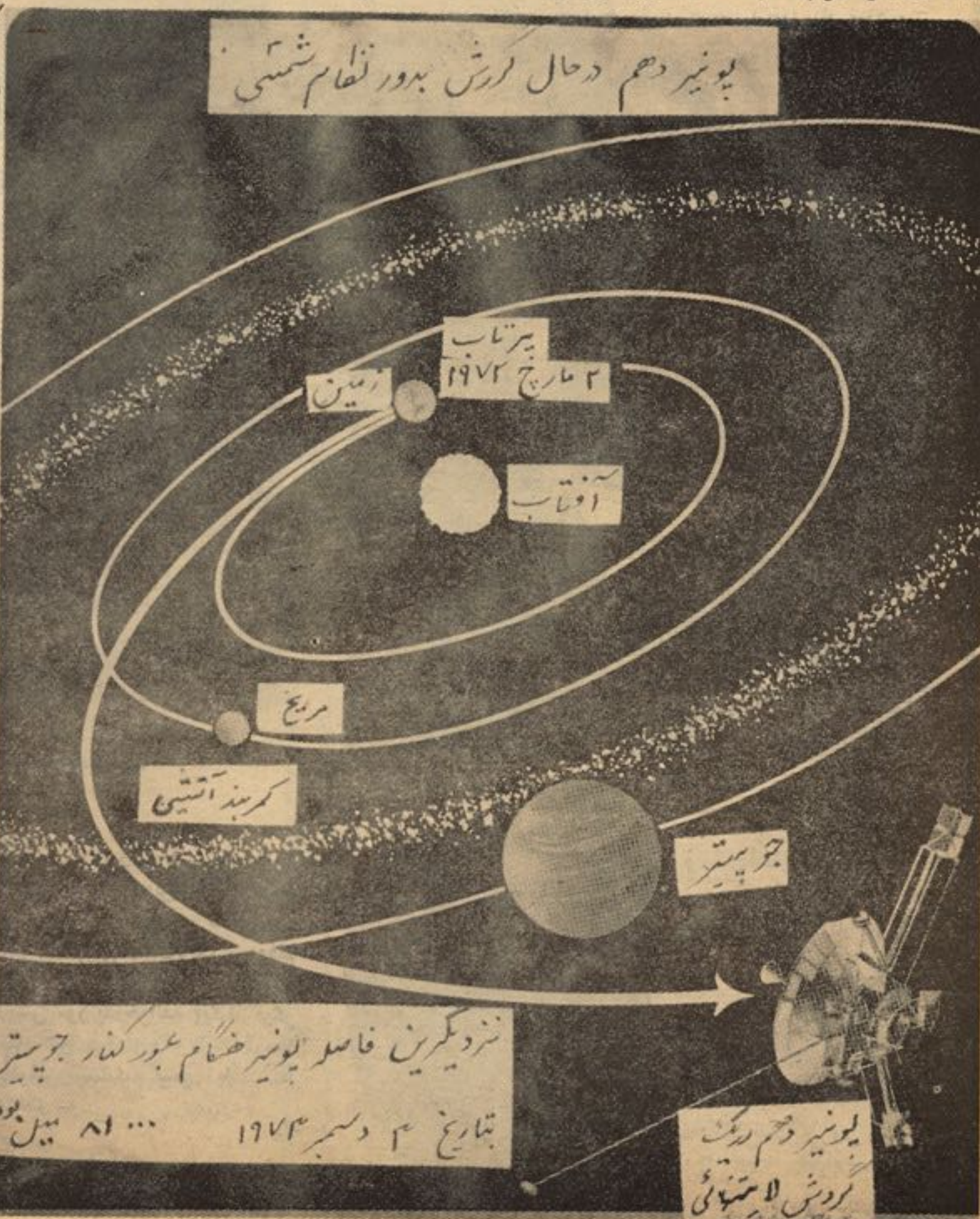
داکتر جان سمپسون یکی از دانشمندان پوهنتون شیکاگو اظهار داشت : اکنون دیگر تیوریهای و نظریات یک قرن قبل کهنه و غیر قابل قبول مینماید و لازمست تا بر نظریات و تیوریهای خویش تجدید نظر نمائیم .

داکتر جمیز فلچر آمر اداره فضایی و هوا نوردی ملی امریکا (ناسا) عقیده دارد که کار پایینردهم بیش از آنچه انتظار میرفت ، موفقیت آمیز بوده است .

ناتمام

سیاره ، از بین ابر نارنجی رنگ بسرعت گذشت و همزمان عکسها تیرا که فاش کننده بسیاری

سفینه فضایی امریکا موسوم به پایینیر دهم بتاريخ سوم دسامبر ۱۹۷۲ از داخل کمر بند مهلك و کشنده سیاره ژو پیتر که تشعشعات خطرناکی از آن بیرون میتراود ، عبور کرد و از فاصله ۸۱۰۰۰ مایلی



جیه بهادری رئیسہ انجمن ہنرمندان

جیا بہادری کہ جالابہ جیا بچن مسمی شدہ است بحیث رئیسہ انجمن ہنرمندان انتخاب شدہ است د عکس پرو فیسور سی ام پتیل بسا جیہ بہادری «ببخشید بچن» د یدہ میشود .



نوتن و خانم بلراج سہانی

نوتن کابی کتاب «مدن گوہر» را بخانم سنتو ش سہانی «بیوہ بلراج سہانی» تقدیم میکند . در عکس راجندر کمار ، پدما کپنہ و جی سی جاینند دیدہ میشود .



یک راجکپور زادہ مؤفق دیگر

ریشی کپور پسر دوم را جکپور کہ در فلم بابی بازی کردہ با یک گام بزرگ راہ چند سا لہ را پیمود و کسا نیکہ فلم میرا نام جوکر را دیدہ اند تصدیق میکنند کہ شہرتی کہ نصیب را جیش کپنہ بعد از فلم اراد ہناشد ایشی در فلم «میرا نام جوکر» بدست آورد . عدہ زیادی از مردم عقیدہ دارند کہ شہرت ریشی کپور بیشتر از برادر بزرگش «رہندر کپور» می باشد .

توقع میرود کہ ریشی کپور شہرتی را کہ از بعد فلم بابی بدست آوردہ تا آخر حفظ نماید را جکپور معروف ترین فلم ساز فعلی عقیدہ دارد کہ چنتو «نام ناز دانگی و خانگی ریشی کپور» بازی و تمثیل بدون عیبی دارد ، در پہلوی استعداد داشتن یک مقدار چانس ہم ضروری است . امید است ریشی کپور ہم ازین چانس برخوردار شود .



ریشی کپور

زینت امان سوار کار

زینت امان سوار کار خوبی است او کہ بعد از ہری رامہری کرشنا شہرت زیادی کسب کردہ است . هنوز ہم مانند سا بق «ملکہ زیبائی آسیا» بحساب میرود .



مارلین براندو کہ نقش نا پلیون بنا پارت را در فلم دیزیری با موفقیت بازی کردہ است در سالی کہ گذشت بشہرت عجیبی دست یافت ، دو فلم آخر او بنام های «آخرین تانگوی پاریس» و «پدرخواندہ» یکبار دیگر نام مارلین براندورا کہ از خا طرہا فراموش میشود بسر زبا نہا انداخت .



شعله خاموشش

در دل آسمان آبی رنگت
از برابر پاره های زردین
ماه زیبا همی نرو پا شد
نور بر پیکر سپید زمین

می وزد روی شهر رفته بخواب
باد سردی ز دامن کبکها ر
غرشش تند باد می پیچد
در خم گوچه های خامش و تار

بامهای ز برف پو شیده
شاخه های برهنه و لرزان
عکس لبخند ما هنا ب قشنگت
روی یخهای روشن و لغزان

همه از پرده سیا هی شب
می نماید به چشم خیره من
همچو آن خطه های جادویی
که بود در فسانه های کهن

پرتو سرد ماه از روزن
افتاده در ون کلبه تار
سایه زهر نگ می لر زد
چون تم روی سینه دیوار

شعله های طلائی آتشی
سرا نهفتند زیر خاکستر
شمع عم مرد و ماهتاب نشیت
خفت آهسته ، دید ه اختر

من کتون می روم به عالم خواب
می بسم رنج زندگی از یاد
می سپارم به دست رویا ها
روح السرده و دل نا شار
(محمود فارانی)

پیکر تراش

پیکر تراش بپریم و با تیشه خیال
تا در نگین چشم تو نقشی عوس لبسم

بر قامتت که وسو سه شمشو در اوست
تا از گزند چشم بدت ایمنی دهسم

تا بیج و تاب فد ترا دلشین کنم
از هر زنی تراش تنی وام کرد ام

اما تو چون بتی که به بت ساز نگرد
مست از می غروری و دور ازغم منی

هدارز آنکه از پس این پرده نیاز
یکشب که خصم عشق تو دیوانه ام کند
بیتند سایه ها که تراهم شکسته ام

«نادر پور»



زیر نظر گل محمد ادیبار

یادگاراو

از بهر یادگار

روزان سوز و ساز
داد آن پری مرا

زیبا کیوتری

چون چهر خود قشنگ ، چون صورت خود

سپید

بگرفتمش به شوق

پروردمش بناز

جا دادمش ز مهر

بر روی میز کار

او آرمیده بود

تا صبح می شکفت ، تا شام میرسید

چون عهد او شکست

چون مهر او گسست

یک روز صبحگاه

این نغم یاد گار

چون یار نیمه راه

هم بی جهت پرید ، هم بی سبب رمید...

از بعد هفته ها

در فرصت غروب

چون ماه نیم رنگ

از گوچه می گذشت

پرسید شر مسافر:

کو یاد گار من ؟

گفتم: زبام عشق ، بعد از تو ، او پرید.

« عبدالحمین توفیق »

سرود شب

این خلوت عشق ، این شام زیبا

این لرزش موج ، این رقص اختر

من دیده پر خون ، تو گل بدامن

من شعر بر لب ، تو شور بر سر

...

باد بهارا ، از بعد مردن

بر تربت من ، زین گل بکاری

ای ابر نیسان ، برمدان من

دروای این کوه ، اشکی بیاری

...

باناله زار ، باصوت محزون

بر روی آن قبر ، بلبل توهم باز

چندان بنالی ، کاندل دل خاک

از ناله تو ، نالم به آواز

«استاد خلیلی»

شب های روشن تنها نشینیم

در پهلوی هم ، در نور مهتاب

تاباد خیزد ، نالنده از کوه

تانور الحد ، لرزنده بر آب

...

در کوه پیچد ، دلکش صدایی

از دور آید ، گلباتک نایی

غم های دل را با هم بگویم

من بانیازی ، تو با ادایی

...

زین آب خندان ، آینه بنم

تا صبح بینی ، روی چو ماهت

از شاخ سنبل ، شب شانه سازم

تا بر فشانی موی سیاحت

غزل تازه بی از: ناصر طه پوری

شعله رسوا

به هر گجا که روم ، بردوت ، پناه من است
اگر براه توام ، بی گنه گشند ، رواست
همیشه دلخو شم از یاد آخرین نگهت:
همانکه پرندارزم دریده: اشک من است
خرد ، که عشق ترا اشتباه گفتم ، چه بالا؟
منم که چشم امیلم ، همیشه پرورختست

رسید شعر «طه پوری» به اوج و نیست عجب:
- که این ز عشق تو ای خوب شعر خواه من است!

غروب

قطره ای اشکم ز چشم روز گار افتاده ام
از سپید مزه ات پرسان استغنا چه سود؟
گرچه در ظاهر خموشم من در دین آمون عشق
زیر پای ناگهانم کرده ای چون برگ گل
برگ یا نیزم که در موج جفایت می تبم
چون غروب زندگی در شام تار افتاده ام
قطره ای خونم میان لاله زار افتاده ام
همچو سبیل سرکشم کز کوهسار افتاده ام
شبنم دشت جنونم خا کسار افتاده ام
بنگری همچون سبکان دور از دیار افتاده ام
«سید نور فرخ»

دو کوچه مارسم بود که هر کس را به نام پدرش بخوانند مرا هم به نام پدرم صدا میگردند :

- بچی بیرونی قمار باز ! از همان هنگامی که خودم را شناختم ،

با این نام آشنا شدم و این سه کلمه را جزئی از وجود خود پنداشتم . پس آنرا که بزرگتر شدم ، ازین نام ، ازین جزء وجود خودم ، بدم می آمد برای اینکه هر کس مرا به این نام میخواند ، در چشمها و آوازش نوعی بی اعتنائی ، تمسخر و تحقیر رامیدیدم . هر قدر بزرگتر میشدم ، صرفنظر خود را بهتر میشناختم ، نفرتم ازین کلمه ها بیشتر میشد ، برخی از اوقات که تنها میماندم ، در همان عالم کودکی ، صداهایی که شنیده بودم ، در گوشهایم طنین میآیداخته :

- بچی بیرونی قمار باز .. بچی بیرونی قمارباز...

آنگاه سر پدرم خشمگین می شدم و با خود میگفتم :

- پدرم هیچ کار دیگر نیافت که رفت و رفت قمار بازی را گرفت ؟

پاسخی نداشتم . تنها قهرم بیشتر می شد . بعد ، پدرم بانام کوچک واستخوانی و چشمهای سبزش پیش رویم مجسم می گردید ، به نظرم می آمد که با چهره بیخواب و لبخند محزونش عاجزانه سرا پایم رامی نگرند . آنوقت دلم برایش میسوخت . می خواستم گریه کنم .

پدرم ، بر عکس من ، چنان معلوم می شد که از این نام خوشش می آید و از داشتن چنین نامی بر خود میبالد . هر وقت غصناک میشد ، و گمبهای سر خرنگی در چشم های سبزش میدوید ، گوشه های دهنش از عصبانیت میلرزید ، با انگشت بزرگش سوی سینه اش اشاره میکرد - مثل اینکه مدال افتخاری را نشان بدهد - و فریاد میزد :

- مرا بیرونی قمار باز میگویند... بیرونی قمار باز !

هنگامی هم که قمار راسی برد و خوشحال میبود ، خنده های دراز را سر میداد ، چشمهایش پر آب میشد و می گفت :

- مرا بیرونی قمار باز میگویند... بیرونی قمار باز !

من در چنین اوقاتی دستم را زیر زانم میگرفتم ، خاموشانه پدرم را مینگریستم و با خود جرت میزدم :

- آخر چرا ازین نام کثیف خوشش می آید ؟

دو کوچه همه از پدرم بد میگفتند ، صفتهای زشت زشت به او میدادند و اوهم يك تنه با همه مقابله میکرد ، بیشتر بد گویی مردم را میکرد ، صفتهای زشتتر به آنان میداد و تقریبا هر روز با کسی جدالی را راه میآیداخته .

رو به روی خانه ما میدان کوچکی بود و غالباً جدالهای پدرم در همین جوارخ میداد و وقتی جدال آغاز میشد ، مردمی انبوه به میدان میریختند و به يك دیگر میگفتند :

- بیرونی قمار باز باز هم جنگ دارد! همیشه مردم با داد و فریاد پدرم یکجا میشد . طرف مقابل پدرم نیز غالمقال می کرد . حلقه های مردم آندو را تنگ درمیان میگرفت . مردم پدرم را تحقیر میکرد ند جوانان برایش آواز های ناخرا شس و نا تراش میکشیدند و پیر مردان دشنامش میدادند .

در چنین اوقات ، مادرم در اتاق بهسختی گریه میکرد و از پشت شیشه ارسسی حوادث را مینگریست . خواهر بزرگم

نیز کنار او میایستاد ، به کوچه چشم می دوخت و به مادرم میگفت :

- گریه نکن !.. گریه نکن!...

مادرم گریه کنان سوی جمعیت اشاره می کرد :

- آخر این چه روز است؟ این حالدا بین ...

بعد ، گریه اش شدید تر میشد و در میان گریه مینالید :

- نمیدانم که مرگ و مردنی دارد... آخر چار نفر پیدا خواهد شد که پایه های چار پایش را بگیرند ؟

خواهرم چیزی نمیگفت و از پشت شیشه پدرم را در میان مردم تماشا میکرد . روتا خواهر کوچکترم بینی هایشان را به شیشه ارسی میچسباندند و با چشمهای سبزش رنگشان خیره خیره پدرم رامینگریستند و به مادرم نشانش میدادند:

- میزنند ش... میزنند ش ...!

پدرم در میان مردم کوچکتر به نظر می رسید ، دستها یس را با شدت و عصبانیت تکان میداد . انگشش در در گردنش حلقه حلقه شده میبود ، چیخ میکشید و فحشهای پخته ، پخته یی به حریش میداد و به صدای بلند فریاد میزد :

- مرا بیرونی قمار باز میگویند... میفهمی یانی، بیرونی قمار باز !

من باز هم از خودم میگریستم:

- آخر چرا ازین نام کثیف خوشش می آید ؟ !

زنان روی باصفا میبرآمدند ، منظره کوچه را میدیدند و با همدگر بیچ میگردند ، کودکان با دلچسپی در کنج و کنار حوادث را تماشا میکردند . بعد ، با هر کدام که رو به رو میشدم ، با هیجان میگفت :

- دیدی باز هم پدرت را زنند؟

سر انجام مردم کوچه دخالت میکردند و پدرم را ملامت کنان به خانه می آوردند

آنگاه او بر بام خانه میبرآمد و برای مردمی

که در پایین میبودند ، خطابه یی مفصل و پر از دشنام ایراد میکرد . مردم از پایین سوی او سنگ می انداختند . او هم این طرف و آنطرف میدوید و هرچه به دستش می آمد سوی مردم پرتاب میکرد و فحش میداد بعد لحظه آخرین فرا میرسید : پدرم چشم هایش را گشاد میکرد و از اعماق وجودش فریاد میکشید :

خرها! سپس آب دهنش را فرو میرد و با دستش مردم را تهدید میکرد :

- خوب ، با همه تان کار دارم ! مردم از پایین هورا میکشیدند و غالمقال میکردند :

- کمتر جرس بکش! . کمتر ...

پدرم باز هم تهدید میکرد :

- خوب ، با همه تان کار دارم ! آنگاه از بام پایین میشد ، به اتاق می آمد ، همه مان را گرد خودش جمع میکرد و ساعتها با داد و فریاد نصیحت میکرد که

ازین مردم نادان حذر کنیم . شیدا و روز ها کسانی به خانه ما می آمدند که پدرم آنان را دوستان خودش مینامید . آنان همیشه در اتاق یا یسن

میدرآمدند و دروازه را میبستند ، وقتی از سوراخهای دروازه نگاه میکردم ، چیزی را نمیدیدم ، زیرا پرده را پایین میکردند ولی بوی گلیج کننده جرس را میشنیدم و آواز های پراشتیاق و هجان شان به گوشم می خورد که به دانه های کسایبی فرمان می دادند :

- همانطور!

- چار!

- دو!

- لعنت ...

هیچ کودکی به خانه ما نمی آمد . پدران و مادرانشان آنان را ازین کار منع کرده بودند

این کودکان بارها با کنجکاوای از من میگریستند :

- قمار خانه چه قسم جای است؟ جواب میدادم :

- نمیدانم . کسی دیگر سوال میکرد :

- مگر شما قمار خانه ندارید؟

- همه میدانند که شما قمار خانه دارید! دیگر میگفت :

- چر سخا نه هم دارید!

و دیگری میپرسید :

- چطور جرس میکشند؟

در برابر این پرسشها پاسخی نداشتم

خاموش میماندم . در چنین لحظات باز هم پدرم به نظرم می آمد که با چهره بیخواب و محزونش عاجزانه سرا پایم را مینگرد و مادرم را میدیدم که

در میان گریه مینالد :

- چار نفر پیدا خواهد شد که پایه های چار پایش را بگیرند ؟

همسا یگان دو طرف از دشمنان سر سخت پدرم بودند طرف راست خانه ما يك بزاز زندگی میکرد که همه جا به پیمانها

وسیع علیه پدرم به تبلیغ میرداخت ولی پسرش بر خلاف او از دوستان پدرم بود

به خانه ما می آمد . او جوانی قوی اندام و تیره رنگ بود ، خوش داشت کالا های گرانبها و پاکیزه بیوشد .

طرف چپ خانه ما مردی زندگی میکرد که کار معینی نداشت . غالباً تابستانها آب یخ میفروخت و زمستانها در حمام کار میکرد .

یکروز که از خواب بر خاستیم ، از خانه همسایه طرف چپما شیون بلند بود . پدرم نخست از این سر و صدا ها خشمگین شد

و بعد ، رفت تا ببیند که چه گمب است . نهم از دنبالش رفتیم . حویلی کوچک همسایه مان پر از مردم بود همه به آنان

در حویلی کوچک بچیده بود . همه میخواستند گمب بزندند . بلند بلند صحبت میکردند کسی گمب کسی را نمیشنید

از : اعظم رهنورد زریاب

راه...



همه خودشان را متاثر نشان میدادند .
 از درون اتاق آواز گریه شنیده میشد
 کسی به پدرم اعتراضی نکرد . پدرم هم به
 کسی اعتراض نکرد . اینجا و آنجا زمزمه هایی
 شنیده میشد :
 - بیچاره آدم خوبی بود!
 بعد زن مرد آبفروش از اتاق بیرون شد
 گرن و پیشش را گود گان قندو نیم قد
 گرفته بودند . همه شان میگریستند .
 چشمهای زن سرخ ، سرخ شده بود و
 موعاش زولیده به نظر می آمد .
 در حال گریه سوی مردم میدید و طرف
 گود گانش اشاره میکرد .
 - باایشها چطور کتم؟ ... همه غسوره
 ناپخته اند ...
 کوچکیها یمان دلاییش میکردند :
 - خداوند مهربان است .. خداوند ...
 يك نفر که تازه وارد شده بود ، بلند
 بلند از زن پرسید :
 - چطور مرد؟ ... چه شده بودش؟
 زن پاسخ داد :
 - يك نان بزرگ را خورد و مرد!
 از آوازش معلوم میشد که این جمله را
 زیاد تکرار کرده است .
 مردی که سوال کرده بود ، همانطور بلند
 بلند گفت :
 - خداوند بیا مرزدش !
 و سرش را پایین انداخت و از حویلی
 بر آمد .
 کسی از میان مردم گفت :
 - باید کمکی کنیم .
 چند صدای دیگر تایید کردند :
 - باید کمک کنیم .
 یکی دیگر افزود :
 - هرکس به قدر توانش .
 چند نفری آهسته و بیصدا بیرون رفتند
 دیگران خاموش ماندند . پدرم از بازویم
 گرفت و بیرونم کرد . در کوچه ، درحالی
 که گوشه های دهانش از عصبانیت میلرزید
 و رگهای سر خرتک در چشمهایش قویده
 و درست است .. ولی ماجزی را گسرو

بود ، پیهم میگفت :
 - عجب مردمی ! ... میبینی پسر؟ عجب
 مردمی !
 وقتی به خانه رسیدیم ، مادرم نبود . پدرم
 لختی به پشت روی کف اتاق دراز کشید و
 بهجت خیره خیره نگریست .
 بعد ، یکبار دیگر گفت :
 - عجب مردمی !
 لختی سکوت کرد و بعد به سخن آمد :
 - می بینی پسر ، عجب مردمی؟! می
 بینی چه میگویند ... عجب !
 دلنگی عمیقی در دید گانش خوانده می
 شد :
 - میگویند کهک کنیم .. هرکس به
 قدر توانش ... عجب ! ...
 ناگهان بر خاست . صندوق مادرم را
 آورد ، قفل آن را شکست ، رختهای مادرم
 را بیرون افکند و انگشتری را بیرون
 آورد .
 از اتاق که برآمد ، به دنبالش رفتم
 دروازه همسایه دست راست مان را که
 بزازه بود ، به صدا در آورد . بزازه خودش
 دروازه را باز کرد و با شگفتی پرسید :
 - چی گپ شده ؟
 پدرم انگشتری را به او نشان داد :
 - ببین ... امروز دستم بند شده ، این
 انگشتر را میخواهم گرو کتم . پنج هزار
 کار دارم . انگشتر طلاست ... طلای
 بخارایی . نگینش هم الماس است می
 بینی که خیلی بیشتر از پنج هزار میارزد .
 بزازه در حالی که انگشتر را با دقت
 میدید و طلای آن را با ناخنش آزما ییش
 میکرد ، گفت :
 - والله ، چه بگویم ... راستش این است
 که ما چیزی گرو نمیگیریم .
 پدرم سخنش را برید :
 - چرا بیسه تان خو جایی نمیرود . وقتی
 این انگشتر پیش تان باشد ، مثل ایسن
 است که بیسه در جیب تان است .
 - درست است .. ولی ماجزی را گسرو

نمیگیریم . اما ..
 - اما چی؟
 - اما اگر میفروشی ، میخریم . به همین
 پنج هزار .
 پدرم فریاد زد :
 - عجب مردمی !
 بعد ، سوی من دید و فریادش را این
 طور تکرار کرد :
 - می بینی پسر ، عجب مردمی؟!
 بزازه که سخت ترسیده بود ، انگشتر را
 به دست پدرم داد و دروازه را با شتاب
 بست .
 پدرم لختی به دروازه بسته و لختی
 سوی من نگریست :
 - میگویند هرکس کهک کند... خوب!
 بعد ، دهانش را نزدیک دروازه برد و
 صدا زد :
 - بیا میفروشش!
 همسایه با عجله باز گشت و دروازه را
 باز کرد :
 - باشید که من بیسه بیارم .
 این را گفت و به درون رفت . پس از
 لحظی بر گشت .
 پول را آورده بود . میخواست دو باره
 بشمارد . پدرم پرسید :
 - پنج هزار است؟
 بزازه جواب داد :
 - پنج هزار پوره .
 پدرم انگشتر را به او داد و پولها را
 گرفت . از دنبالش روان شدم . به خانه
 همسایه رست چپ مان رفتم .
 هنوز مردم آنجا بودند . يك نفر از
 دیگران پول جمع میکرد . کسی پرسید :
 - چند جمع شده؟
 آنکه پول میکرد ، پاسخ داد :
 - پنج صد .
 کسی دیگر گفت :
 - این که چیزی نمیشود .
 زن و گود گان همسایه همانطور مسی

گریستند . پدرم پیش رفت کسی به او
 اعتراض نکرد و او فریاد زد .
 - این خیراتها رابس کنید!
 چشمها به سوی او بر گشت همه مملو
 از خشم ، همه خود شان را برای حمله ای
 سخت آماده کردند . پدرم فریادش را تکرار
 کرد :
 - این خیراتها رابس کنید .. خودم همه
 خرجش را میکنم : همسایه ام است ...
 سرم حق دارد ...
 برای نخستین بار سخنها ی پدرم بیجواب
 ماند همه با حیوت سوی همدیگر نگریستند
 بعد ، در چشمهایشان نوعی شر مساری
 سایه انداخت . پدرم نزدیک رفت ، پولها
 را به ریش سفیدی داد و گفت :
 - من از کار های مرده داری چیزی نمیدانم
 شما کار ها را جور کنید .
 این را گفت و از حویلی بر آمد .
 باز هم به دنبالش رفتم . هنوز گنجهای
 دهانش میلرزید .
 و رگهای سر خرتک در چشمهای سبز
 رنگش دیده میشد . به من گفت :
 - تو دیگر برو خانه .
 به خانه در آمدم ، مادرم فریاد میسزد
 خواهراتم نیز سرا سیمه بوزلد از من
 پرسیدند که چه کسی صندوق را بساز
 کرده است و من گفتم که پدرم . و گفتم
 که انگشتر را سر بزازه فروخته است .
 آنوقت مادرم چادربیش را گرفت و به
 خانه بزازه رفت .
 بزازه در حویلی بود . مادرم با اضطراب
 ولی عاجزانه از او پرسید :
 - انگشتر پیش شماست ؟
 بزازه وار خطا شد :
 - همه ؟ انگ ؟ انگ ... انگشتر ؟
 - ها انگشتر!
 - انگشتر پیش من نیست .. من
 خریدمش ... پنج هزار ...
 و سوی من نگریست :
 - تو بگو نخریدم ؟
 مادرم بالتماس گفت :
 - این انگشتر از مادرم بود . به من دادش
 به او هم از مادرش رسیده بود ، می بینی
 خیلی قدیم است؟ من باید به دخترم بدهمش ...
 در عوض يك تکه مال دیگر می آرم .
 بزازه تقریبا با خشم گفت :
 - چه میگوئی ؟
 - انگشتر را پس بدهید!
 بزازه فریاد زد :
 - پس پنج هزار من چه میشود؟
 مادرم در پاسخ گفت :
 - آن انگشتر تبرک است !
 بزازه دو باره فریاد کشید :
 - پس پنج هزار چه میشود؟
 زنش نیز از اتاق بالایی فریاد او را
 تکرار کرد :
 - پس پنج هزار چه میشود ؟
 مادرم با چشمهای اشک آلود لختی آندو
 را نگریست .
 بعد پرسید :
 - پنج هزار ها؟
 زن و شوهر به يك صدا پاسخ دادند :
 - ها ، پنج هزار .
 مادرم حق حق کنان گفت :
 - پنج هزار تا نرا مرده شوی ببرد!
 باز هم دو صدا يك جا شنیده شد :
 - پنج هزار خو ملت نیامده!
 بقیه در صفحه ۵۹



ته چه په مخ لری خالو نه واوره
 ولسی به ستا ظلم زه نه ستا یمه
 ستا محبت به زره لری نه کسرم
 دلیره مه کله از میشتونه په ما
 ستا محبت کبسی زما سره شه شیدی
 ملگری ولسی په آرام او د د یسی
 ستا دلایره می ژوندو نخراب شه
 وړان به بی شمیره کزی کورونه واوره
 ته چه په ما کوی ظلمونه واوره
 که خورم په مخ مخ گذارونه واوره
 په مادی شوی از میشتو نه واوره
 در نه قربان شه ډیر سرو نه واوره
 راتنه دسوی زره رازونه وا وره
 زما فرمان دشو لی شعرو نه وا وره
 (سرمان)

د سترگو سودا

یا د چه ستا د سترگو په سودا شومه
 پس نه یم رسوا که اوس رسوا شومه
 پت پکنی دستا ددین زبیری ژ
 خکه د یوه گل په تماشا شو مه
 پس هره بیا دی په ما اوس غم لکی
 ستا د دردو غم سره آشنا شو مه
 تیر و تسم و بسکلو په خندا پاندي
 شه شوه چه د خلکو د خندا شومه
 بخت که می او ده وی تل نوگرم نه دی
 بنکار د خوبولو د حیا شو مه
 (اجمل خټک)

د سیمنی تجلی

په کوکل می بل دیمنی هسی اوردی
 چه په آه باندی می مخ د آسمان توردی
 مینه خه دهره لجه دپه سورگل کبسی
 چه بی ایسی داغ په زره دتور بلبل کبسی
 تب و تاب کبسی می دیمنی هسی تابدی
 چه هلال زما د خیال د پبسی دکابدی
 زما مینه نه خالیزی دی جهان کبسی
 خکه کورجوړوی اوس خان ته آسمان کبسی
 هسی رنگ ته می دیمنی خوبه جوشدی
 چه دی جوش کبسی خپل خان هم فراموشدی
 زما مینه د مجنون د کور ډیوه شوه
 چه بنکاره ورته لیلای یکی یوه شوه
 زما عشق وړک دی د زلفو شیبستان کبسی
 زما عشق پندی په سترگو دجانان کبسی
 زما مینه دسرو شونډو تبسم دی
 چه غوټی سپری بهار خه به موسم دی
 زما مینه دساقی سترگو کبسی ډوبه
 خکه نه ده ویاړانو ته مطلوبه
 زما مینه د شرابو پیمانته ده
 چه نشو کی بی تر وره زما نه ده
 هسی سوز دی هسی ساز دی زما مینه
 چه محمود او هم ایاز دی زما مینه
 زما مینه په مروزډونو کبسی ژوندون دی
 زما مینه د عیسی د دم الفسون دی
 ما اخیستی هسی درمند د یقین دی
 چه آسمان یهم د مینی خوشه چین دی
 زما مینه تجلی دکوه طور ده
 زما مینه یوه جلوه د خدای د نور ده
 (نصرت الله حانس)

لندی

ناری وهم پرخ راتنه نکری
 بیا به جهان را پسی کوری نه به یمه
 ر ب دی د دی واره را چور کسه
 خلک به وایی بختی تور دی یاری مریته
 د تپی نه یم چه به چور شم
 زه د کازه اور بل شمال وعلی یمه
 خدایه ویشتلی طوطی چور کسری
 چه د طویانو سره شی خیاره بالونه

شوخی سترگی

دنگس تر گله زه یم خو چندان شوخ
 شوخی سترگی د نرگس کوزی له شرمه
 په زها می هسی خود په خندا لاشی
 آینه بی د مخ هسی پر حیا ده
 چه وږمه بی دنسیم پر د خسار داغشی
 چه وروا چوی گمته د تورو زلفو
 د حیا په کورمی واورى د لیس
 لکه شوم چه په خو لونکی سپی ناپیری
 د حمید له نام و تنگ سره خه دی
 چه بی یار شولایچی مشت گریوان شوخ
 چه په غټو سترگو موم گلر خان شوخ
 چه د باغ په لوری وادوی چشمان شوخ
 لکه پانی د گل ماتی کسری باران شوخ
 چه نفس بی د نسیم لگی په خان شوخ
 د بوسی په وخت وروپای نشم لبان شوخ
 د بازار په گمیده گاندی آهوان شوخ
 په خندا چه راته سپین گاندی دندان شوخ
 هسی بنه ایسی دتر کو رفیقان شوخ



د دیدار مستانه

زه مرهون د ستا دیمنی یم د لیره
 لکه می وژنی که پر پندی می د زره سره
 په هر خه چه ستا سلوی زما سلا ده
 خو می مه شوه هیکله له خپل دره
 منت بار دی د جلوی یم که پوهیری
 مستانه دی د دیدار یم ماه پیکره
 خوند د شونډو چه دی جا خکلی اوسی
 نور په غوږ او په ونه خکی له کوثره
 ستاد مینی مستی هیرانه جهان کس
 چه له خان اوله جهان یم بی خیر
 مستو سترگو دی هغه گانی راوکری
 چه می شوق د میو وواته له سره
 که دمیو مستی په نیمه شپه وینیری
 دساقی مست به وین تسی تر سحره
 ماته سری سترگی را واپوه خمارى
 گوندی مستی په خوب ویده شم تر محشره
 پیالی ماتی مینا و غور خوه یاره
 ماته غماه غری را شه برابره
 چه مرهبری درضوان حوری غلمان شى
 تو به و باسم له می اوله ساغر
 (ارشاد)

ساقی ته

زلفی خوری واخله ساقی چه یو غزل ولیم
 ناز او نغری واخله ساقی چه یو غزل ولیم
 مایه نشی کبسی داشعارو مضامین گزل پیدا
 راتنه کاسی واخله ساقی چه یو غزل ولیم
 غواړم چه وگورم وسعت د خیالانو دینار
 خپلی نشی واخله ساقی چه یو غزل ولیم
 نن خو رها دپاره خپلو اوږدو زلفو کبسی ته
 تودی تیری واخله ساقی چه یو غزل ولیم
 راو له ساغر چه پکنی ناسته ده لیلای دخیال
 واخله پیسی واخله ساقی چه یو غزل ولیم
 لکه چه زلفی د آشنا وهی تالی په جیبسن
 داسی نغری واخله ساقی چه یو غزل ولیم
 نن ما گوهر ته په قیمت کی د شرابون جام
 ماتی تویی واخله ساقی چه یو غزل ولیم
 (گوهر)

تورخال

په گوښه دی دلپانو تو رخال ناست دی
 دکور په چشمه باندي بلال ناست دی
 په دوران دی بی د مستو سترگو وینم
 چه پارسا د زماني په بل حال ناست دی
 ستا لبانو رواج گم د میخوری کس
 محتسب له دغه غمه ملال ناست دی
 الف قده له احواله یسی خیر شه
 چه له غمه دی زاهد لکه وال ناست دی
 لعل و درمی په گریوان په لمن لو نی
 چه دسترگو په دکان می مستاخیا ناست دی
 دسرو لپو و تورخال ته دی حیران یم
 چه زنگی د سرو لعلونو د لال ناست دی
 معزالله دی هسی محو شو مخ ته
 لکه نقش د تصویر بی مجال ناست دی
 «معزالله»



دهان مندان خار سمان

ستاره زیبای اتحاد شوروی

زیدار رینتین بر گیس هنر مند زیبای شوروی اصلا از لیتوانیسا است ، این هنرمند انستیتوت رژیسوری و اکادیمی درام و تیاتر را خوانده است .



زیدار رینتین بر گیس امروز در میان تماشاگران سینما محبوبیت فراوانی کسب کرده است . او در فلم های (علت و معلول) در ۱۹۵۵ (ملاح) و (بعد از طوفان) از ۱۹۵۶ شروع طوفان ها در ۱۹۵۷ خوشبختی تو و بدبختی ناشناس در ۱۹۶۰ - در زیر يك سقف در ۱۹۶۳ - بازی های بدون مقررات در ۱۹۶۵ و بسی فلم های ارزنده هنری بازی نموده است این ستاره زیبا هم اکنون در فلم جدیدی بازی میکند که ممکن است از فلم های برجسته سینمای اتحاد شوروی بحساب رود .

يك فلم کمیدی به سبک جدید

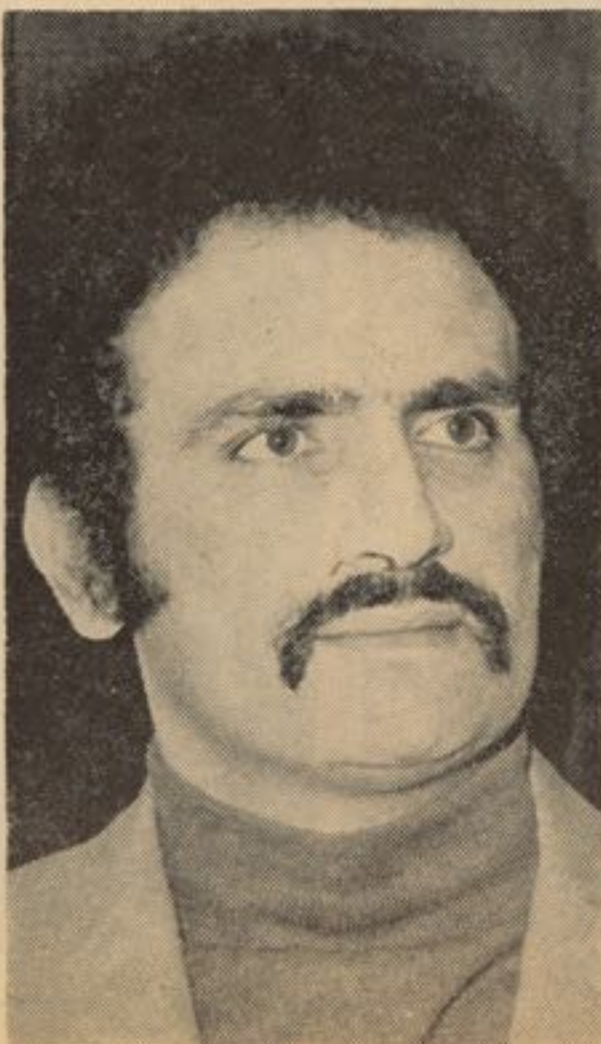


رهندر کپور ریکا وای اس جوهر فلم کمیدی خلیفه را قرار است بسازند . این فلم بزودی تکمیل خواهد شد این فلم که بشکل مودرن تهیه میشود شاید از بهترین فلم های کمیدی هند باشد .

نگاه و جفائی مصروف اند

طوری که خبر شده ایم سید مقدسی نگاه هنرمند شناخته شده کشور دیرین روزها مصروف نوشتن يك درام کمیدی است ، نگاه نگفته است که نام این درام چه خواهد بود ولی اینقدر شایع شده که ممکن است درام مذکور راستار جفائی دایر کت کند ستار جفائی درام کجری قروت را هم دایر کت کرده بود که در آن استاد رفیق صادق ، مقدس نگاه ، زرغونه رفاه خورشید پشته ، حشمت امید و يك عده چهره های جدید نقش هائی را بعهده داشتند .

مقدس نگاه و جفائی معمولا در کنار هم دیده میشوند ، این دو نفر در اکثر آرامه های نیل سایمن که در کابل نمایش داده شده در کنار هم نقش هائی را بازی کرده اند جفائی که در هند تحصیل کرده از جمله دایر کتران و هنر مندان میفرق کشور ماست . او علاوه از اینکه دایر کتر خوب و هنر مند موقسی است يك عکاس آماتور و ماهر به حساب میرود چنانچه عکس های زینت گلچین و پروین صنعتگر را که در روی جلد مجله ژوندون مشاهده کردید عکاسی جفائی بود بهر حال امیدواریم آتش جفائی و نگاه زود تر پخته شده بروی سنج کشیده شود (آتش بخاطر آن گفتم که نام این اثر نگاه هنوز معلوم نیست و نوشته دیگر او کجری قروت بود) .



جفایی



نگاه



زیر نظر: سیما غواص

دانستنیهای زندگی:

نظم و ترتیب

سوم اتاق خواب:

هر گاه زمین اتاق خواب را با فرش میپوشانید مواظب باشید که پایه های تخت خواب روی قالیسین قرار نگیرد هم آهنکی رنگهای رو تختی و پرده هارا در نظر داشته باشید تا بزیبائی اتاق شما افزوده شود. قسمت بالای تخت خواب بیک چراغ خواب بگذارید و همچنان یک قفسه کوچک برای گذاردن گیلای آب و غیره که بتوان چراغ خواب را هم روی آن قرار داده می توانید بالای تخت خواب بگذارید. کلکین های اتاق خواب باید با اندازه ای باشد که آفتاب بحد کافی در اتاق بتابد. از گذاشتن اشیا زیاد که مانع نظافت و پاک کردن اتاق میشود خود داری کنید. اگر در اتاق خواب گلدان و یا گل میگذارید در شب آنرا خارج کنید. چون الماری لباس شما معمولا در اتاق خواب قرار دارد لذ اسعی نمائید برای حفظ نظافت اتاق چیز های را که بر میدارید بطور نامرتب در آن جای ندهید. زیرا اگر داخل الماری لباس تان در هم و نا منظم باشد، برای پیدا کردن یکی از لوازم خود باید ساعت ها جستجو کنید. تا پیدا شود. همیشه هر چه را بر میدارید بعد از استفاده بجای خودش قرار دهید. بخاطر داشته باشید لباسهای که بیشتر مورد استفاده است نزدیکتر و آنهای که کمتر استفاده میشود دورتر قرار دهید. بوت و دستکول و جوراب های خود را در جعبه های مخصوص به خود شان بگذارید تا از گرد و خاک محفوظ باشد. هر هفته بازدیدی از الماری لباس بنمائید تا اگر حشراتی در آن پیدا شده بزودی از بین ببرید. همچنان لباسهای خود را نیز هر هفته بازدید کرده اگر تکه ای کم و یا درزی شکافه بود تر میم نمائید هیچوقت لباسهای چرب و کثیف خود را داخل الماری لباس نگذارید زیرا تولید بوی نا مطلوبی مینماید. یا شیدن چند قطره ادو کلن در الماری لباس های شما را معطر نگه میدارد.

چهارم اتاق بچه ها:

برای تزئین و نظافت اتاق



مدت کوتاهی قبل از اینکه کودک دندان بکشد، بیره هایش قرمز و متورم میشود و کمی خارش پیدامی کند از همین سبب هر چه بدستش آمد به دهان میبرد و بیره هایش را روی آن میفشرد. برای کمک به چنین کودکی و کاهش حالت عصبی اش بهترین راه حل اینست که زردک بزرگی را پتر اشید به دست بشوئید و به دست کودک بد هید تا بیره هایش را روی آن بفشرد، عصبانیتش را کاهش دهد و آرام شود.

مادران و کودکان:

دندان کشیدن نوزاد

مدت کوتاهی قبل از اینکه کودک دندان بکشد، بیره هایش قرمز و متورم میشود و کمی خارش پیدامی کند از همین سبب هر چه بدستش آمد به دهان میبرد و بیره هایش را روی آن میفشرد. برای کمک به چنین کودکی و کاهش حالت عصبی اش بهترین راه حل اینست که زردک بزرگی را پتر اشید به دست بشوئید و به دست کودک بد هید تا بیره هایش را روی آن بفشرد، عصبانیتش را کاهش دهد و آرام شود.

اعتماد به نفس داشته باشید

مورد اینکه حس حقارت از کجا منشا میگیرد. باید گفت که شرایط فامیلی، موقعیت اجتماعی و کمبود محبت در دوره طفولیت برای بوجود آمدن و رشد حس حقارت خیلی موثر است، بطور مثال دختر یک روزها و شبها ناظر صحنه های گفتگو و جنگ و دعوی پدر و مادر بوده است معمولا انسانیت ضعیف النفس، خجول در انجام هر کاری دودل و متردد، تصمیم گرفته نمیتواند و اعتماد به نفس ندارد و خود را نسبت به دیگران حقیر و کوچک مینداند. برای بدست آوردن اعتماد به نفس باید عقده حقارت را در خود از بین برد و نخستین قدم در این راه آنست که از خود پیر سید: از چه چیز و چرا احساس حقارت میکنید؟ آیا سواد کافی ندارند؟ آیا در کوچکی نظر به عواملی مجبور به ترک تحصیل شده اید؟ آیا خیلی زیبا و شیک نیستید؟ آیا وضع مادی تان خراب بقیه در صفحه ۶۰

یکی از مسایلی که دختران جوان بان مواجه هستند و بشدت از آنرنج میبرند کمروی و عدم اعتماد بنفس است. اغلب در اجتماعات به دختران بر میخوریم که به جزئی ترین کاری دست و پاچه شده، و یارنگشان پریده به لکنت زبان افتیده و بشدت خجالت می کشند و احساس حقارت میکنند.

وحشت از نا هماهنگی با دیگران و ترس اوواکنشهای طبیعی خاص یکنه داد زیادی از دختران است این عده تصور میکنند از دیگران فرق دارند، مردم از آنها متنفرند، افراد خانواده دو ستشان ندارند از ظاهر شدن در اجتماعات بیزارند و گوشه خلوت اتاق خود را به هر گونه ضیافت جالب و سالمی ترجیح میدهند.

اینها دخترانی هستند که شخصیت سالمی ندارند و بدلیل نداشتن اعتماد بنفس بشدت از اجتماع و انجام و یا پذیرش هرگونه کارو یا مسئولیتی گریزانند، در





رهز زیبایی و موفقیت :

آرایش موی

های تان دور نمایند. همچنان اگر مقداری از موها پیشانی را بپوشاند به جدا بیت چهره می افزاید. اگر صورت شما بیضی شکل است شما خیلی طالعمندید، و بساداشتن این فرم صورت میتوانید بهر شکل که خواسته باشید موهای تان را بیا رانید. زیرا صورتتان به هر گونه آرایش مناسب است. اگر صورت شما در از شکل است، هیچگاه از وسط سر فرق باز نکنید، موهای صاف به هیچوجه بصورت تان مناسب نیست. اندازه موها بهتر است تا زیر گوش ها یتان باشد و مقداری از موها را روی پیشانی بیاورید. اگر صورت چهار گوشه دارید، موها را در پشت گوش قرار ندهید زیرا این وضع به چهره تان حالت بدی میبخشد میتوانید فرق کوتاهی باز کنید آنها را طوری شانه کنید که نزدیک به خط روش موها در پیشانی قرار گیرد.

از آنجا که موها در زیبایی و جذابیت چهره نقش مهمی دارند، لذا با آرایش در ست و مناسب آنها میتوان نازیبایی ها و نواقص چهره را پوشانید و صورت جدا ب و زیبایی داشت. هر گاه شما از جمله آن عده دختران و یازنانی هستید که از بیماریهای موی تان رنج میبرید، بطور مثال هر گاه موهای تان موی خوره دارد و شما از این لحاظ خیلی ناراحت هستید، میتوانید با انتخاب یک شامپوی طبی البته تحت نظردا کتر متخصص خود تان را از این ناراحتی نجات دهید اما اگر موهای قشنگ و دلخواهی دارید مگر نمیدانید چگونه آنها را بیا رانید تا بصورت شما هما هنگ باشد اینک در اینجا به بررسی فرمهای گوناگون صورت میبریم و آرایش درست و یا نا درست موها را بشمام میگویم: هر گاه صورت تان گرد است، بهتر است موهای تان را در بالای سر کمی بلند کنید و از روی گونه

انتخاب کنید که همیشه محفوظ باشند در نظافت و پاکیزگی آشپز خانه بیش از هر اتاق دیگری دقت نمایند برای خشک کردن ظروف از جا ظرفهای پلاستیکی و یا سبدهای که مخصوص اینکار است استفاده کنید. محل یخچال شما در آشپزخانه است در پاکیزگی آن توجه داشته باشید. هر گاه یخچال بوی غذا گرفت آنرا خالی نمائید، پاک بشوئید و چند ساعتی مقداری آمونیاک زرد در دهان باز در آن بگذارد تا بوی آن برطرف شود. اگر کاردو چنگال شما فلز است که ممکن است پس از شستن زنگ آلود بزند آنها را بلافاصله پس از شستن خشک کنید. برای گذاشتن گوگرد محل مخصوص را در نظر بگیرید که همیشه همانجا باشد. ظروف مسی را دقت کنید که قلعی آن از بین نرفته باشد که باعث زنگ زدگی و مسومیت میشود.

ششم تشناب:

تشناب را همیشه پاک نگه دارید. اگر حمام و دستشویی در یک محل قرار دارد آنها را با کشیدن پرده ای از نایلون مجزا کنید. سعی کنید حوله های دست و رو حمام همیشه پاک باشد. برای هر یک از افراد فامیل حوله جدا گانه ای در نظر بگیرید. برس و کرم دندان را در کنار دستشویی قرار دهید. دستگاه سنجش وزن اگر دارید جای آن در تشناب است. یک سبد در دار پیک کیسه که بدیوار آویزان شود برای قرار دادن لباسهای چرک در حمام بگذارید.

کودکان از خودشان اظهار عقیده بخواهید و عقیده خود را به آنها تحمیل نکنید. بلکه آنها را در کارشان راهنمایی نمائید با آنها بفهمانید که اتاق خود را مرتب نمایند تا به بی نظمی عادت نکنند. در اتاق اطفال یک سبد برای ریختن کاغذ باطله قرار دهید تا آنها را به اطراف خود پراکنده نسازند. میز کار و چوکی شما را در گوشه ای قرار دهید که نور به اندازه کافی بوده و به درستی مطالعه کرده بتوانند.

پنجم آشپزخانه:

بعضی از خانه ها دارای آشپزخانه ای بزرگ است که گذاشتن یک میز و چند چوکی (به تعداد افراد خانواده) میتوان برای غذا خوردن از آنجا استفاده کرد (ولی نه برای مهمانان) بهتر است رنگ میز و چوکی هاراکه در آشپزخانه میکذارید سفید انتخاب کنید و طوری باشد که بتوان با سانی آنرا شستشو کرد.

کف و دیوارهای آشپزخانه بهتر است از کاشی یا موزائیک باشد که هم قابل شستشو باشد و هم تولید رطوبت نکند. برای اشیاء ولوازم طبخ محلی را در قسمتی از آشپزخانه معین نمائید. بو تلها و قطعی هائیکه آذوقه در آن قرار دارد با چسباندن کاغذ کوچکی که روی آن نام شی، نوشته شده مشخص نمائید. و طوری قرار دهید که بتوانید فوراً تشخیص دهید. قفسه ای که دارای در باشد برای قرار دادن ظروف چینی بدیوار نصب کنید. برای ریختن زباله و کثافات ظرف در داری

دانشتهنی های سودمند

بوی ماهی :

وقتی در آشپزخانه، خوراکهای تهیه میشود، بوی ماهی در تمام انا قها پخش میشود. برای از میان بردن این بوی روی آتش یک توتنه قند و یا پوست لیمو ترش بسوزانید.

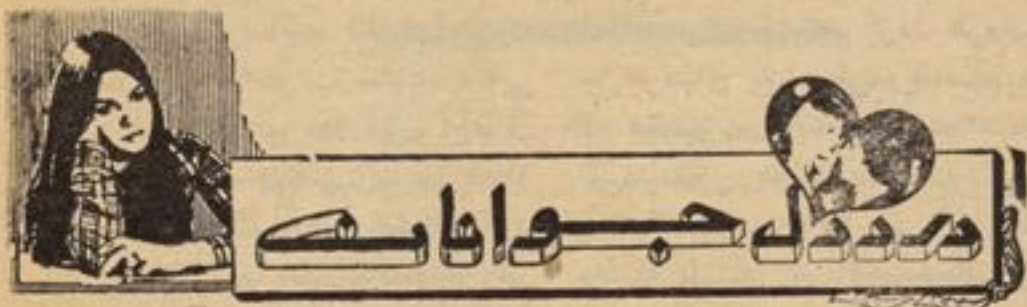
ظروف چینی :

برای پاک کردن چرک ظروف چینی قیمتی و گرانبها این ظرف را مدت کوتاهی در آب سرد محتوی آب لیموی ترش قرار دهید. خواهید دید که چرک ظروف چینی به آسانی از بین میرود.



دخترانان

ژوندون



مدرات تعقیب کنید ... و اما تقلید نکنید

متصدی محترم صفحه جوانان .
 من یکی از خوانندگان دایمی مجله ژوندون و بخصوص صفحه جوانان هستم .
 برآستی که دقت و توجه تان برای آوردن مطالب ارزنده و سودمند درخور ذوق جوانان قابل تحسین است .
 یکی از مسایلی که همیشه مرا رنج می دهد و برایم ناراحت کننده است و امروز تصمیم گرفتم آنرا برای شما بنویسم تا در صورت امکان مرا ممنون ساخته در این صفحه نشر کنید مسئله تقلید بیجای بعضی از جوانان وطن ما است تقلید از مد های مضطرب و جلف اروپایی ها مد های که به جامعه ما راه انداخته است و از خود شرایط و جایابی دارد مگر با کمال تأسف کمتر جوانان این نکته را در نظر میگیرند .
 یکی از خصوصیات طبقه جوان استقبالی و پذیرش مد های جدید است هر گاه که مد تازه ای توسط مدسازان عرضه میشود آن مد هر طور و هر شکلی که داشته باشد به

نامه های رسیده

پیغله فرزانه از شهر نو هرات !
 وجیزه های انتخابی شما به اداره مجله ژوندون رسیده موقع که لازم اقتید نشر میشود اطمینان داشته باشید .

بنا علی محمد ها رون از کلو له پشته !
 مضمون شما به اداره مجله ژوندون رسیده احساس شما واقعا جالب و قابل قدر است از همکاریتان تشکر .

پیغله مینا از کلو له پشته !
 واقعا شما خوب فهمیدید که دخترانی بسن و سال شما باید بیشتر از همه به درس های خویش توجه داشته باشد امید داریم که این احساس شما را همه دخترانی

که به سن و سال شما قرارداد داشته باشند به امید موفقیت شما .

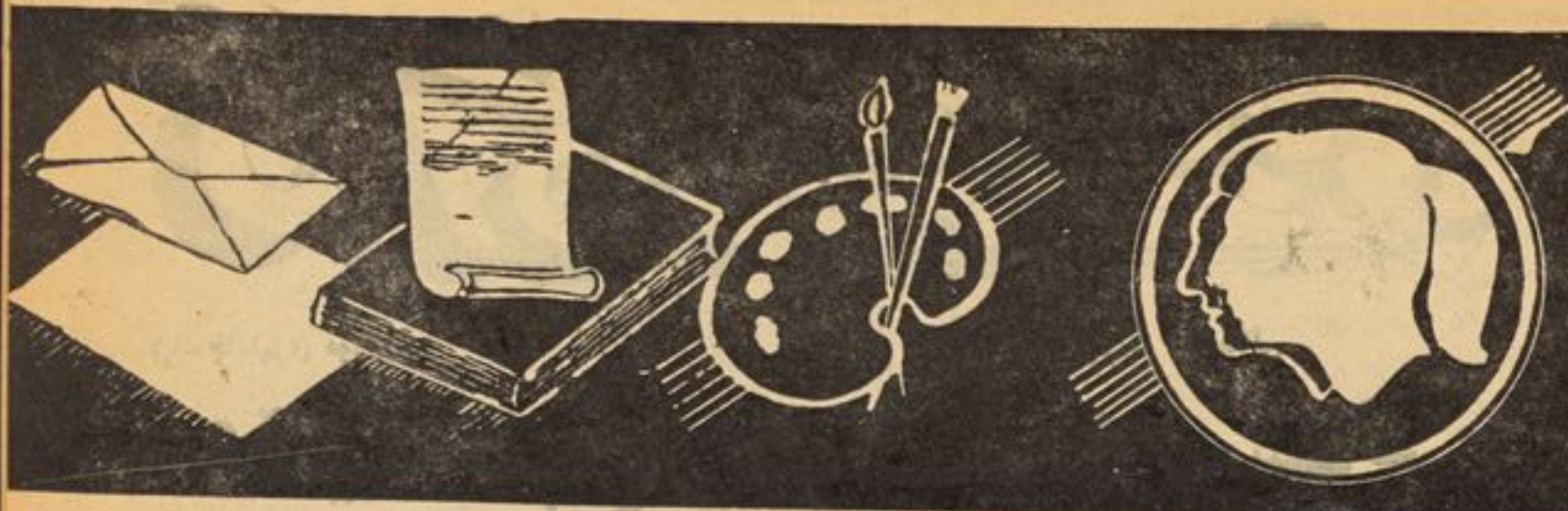
میر من فوزیه از پلخمري !
 نامه شما به اداره مجله رسیده و شما در نامه خود از ما شکایت نموده اید که چرا تمام شعر شما را نشر نکرده ایم و تنها چند بیتي از شعر شما نشر شده است . خواهر عزیز !
 شما خوبتر میدانید که با دو ستون محدود که بنام «نامه های رسیده» در صفحه جوانان وجود دارد نمی توان تمام مضامین و اشعاریکه به ما میرسد نشر گردد امید داریم که قناعت شما را حاصل کرده باشیم با امید همکاری های بیشتر شما .

تفریح و استراحت

استغراق بینهایت خاطر که کوشش لازم دارد اراده را دیر یا زود خسته میکند بعد از یک دوره فعالیت برای تجدید قوا باید چند ساعتی با استراحت پردازید تا اینکه بتوانید با شادمانی کار خود را از نو شروع کنید اگر میخواهید کاری را انجام دهید شرط عقل نیست که بدون انقطاع و درنگ بان میادرت ورزید زیرا خود را بطرف یک کوفتگی دایمی و خطر ناک سوق میدهید دانستن استراحت فن جدا گانه ای است رها کردن فوری ترین کارها از روی اختیار و با استراحت واداشتن مغز و اعصاب و عضلات بهترین وسیله برای انجام مقاصد و نقشه ها است .
 هر تفریح دیگری برای این منظور در صورتی سود مند است که شخص در هر موقع که بخواهد بتواند آن را رها کند و وقت او را بیشتر از اندازه ای که پیش بینی کرده است تلف نکند .

در هر روز و هر ساعت «با استراحت های موقتی» بپردازید . و در این هنگام از فکر کردن بپرهیزید و قوای روحی از فکر کردن بپرهیزید و دهید مطابق این دستور وقتی که ساعت تفریح فرا رسیده فوراً باید از کار دست بکشید و تمام وقت خود را برای تربیت بدنی منظرزیا و بازی پهبایی که انتخاب کرده اید صرف کنید تا بوسیله این مکت مفید قوای روحی را از قید خستگی آزاد و فکر را برای ادامه کار جنگیدن با مشکلات و موانع و تعقیب مقاصد خویش آماده سازید .
 خواننده ای که میل دارد به تملک نفس خود موفق شود در اینگونه مواقع او را از بجا آوردن امیال نامشروع صریحاً باز میداریم وقتی ناگهان میلی شما را تحریک کرد باید حتی المقدور عنان نفس خود را از کف ندهید و فوراً بکار خود مشغول شوید .





شاگردان ممتاز



نام : عبدالستار
 صنف : یازدهم «وا» لیسه حبیبیه
 درجه : اول نمبر
 علاقمند : به ساینس
 آرزو : میخواد در آینده رشته ساینس را تعقیب کنه .

• • •



نام : محمد مسعود واصل
 صنف : ۱۱ «ک» لیسه حبیبیه
 درجه : اول نمبر عمومی سال ۱۳۵۲
 علاقمند : ورزش فوتبال
 آرزو : میخوام در آینده دکتر بشوم .

صفحه ۳۹

کلید دانش

شاگردی که بکورتی و مادی گذرانند و پوهنتون میگردند فردا باید در سالون های بزرگ سخنرانی به صحبت استادان گوش فرا دهد . برای او مرحله جدیدی از زندگی آغاز یافته است . در مدت پنج یا شش سال او ممکن انجینیری خواهد شد و یا در رشته طبابت تحصیل نماید . ولی یک محصل بودن معنی آن را دارد که دانش بیشتری فرا گیرد .

برداشت تویی از زندگی بیاید شخصیتش را بسازد و روش خود اداره نمودن را فرا گیرد . بین مکتب و پوهنتون خلای ژرفی وجود دارد و هر دو در سطح های مختلف قرار دارند سیستم آموزشی جداگانه دارد ، روش امتحانی دیگرگون در آنها دیده میشود و بر خورد روانی متفاوتی در آن ژرفنا وجود دارد . یک نفر چگونگی ازین ژرفنا عبور نماید ؟ در این مورد انبوهی از مطالب نوشته شده است . ولی یک حقیقتی که میتواند بحیث پل بزرگی روی این خلا قرار گیرد همان « ایجاد فضای دو ستانسه » در پوهنتون است .

از همه مهمتر اینک پوهنتون فقط یک محل آموزشی منفرد نیست بلکه در آن فضای آرام ایجاد تفاهم ها دیده میشود .

پس پوهنتون پل بزرگی است که بروی آن میتوان از بحر بیگروان دانش عبور نمود و برای زیستن بهتر کار گرفت .



مرا سم تحلیف یک محصل

طبعی است که جوانان میتوانند از مدهای قشنگ و شیک که به آنها حالت شاد بدهد استفاده کنند ، اما باید توجه داشت که حتی در مراکز مد اروپایی هم هیچ وقت دیده نشده است که مثلاً خانمی لباس مخصوص شب را روز بپوشد و در کوچه و بازار به آن شکل ظاهر شود آنها اگر از مد پیروی میکنند اینکار را به شیوه درست و اصولی آن انجام میدهند زیرا میدانند که مد برای زیبا تر شدن و بهتر شدن باید طرف استفاده قرار گیرد ، نه اینکه هر چه مد روز است اگر هم خیلی مضیک و جلف و نامعانهک بوضع و شرایط اجتماعی باشد ، از آن استفاده کنند ، فقط به این منظور که نظرها را جلب کند !

شاید جوانان محیط ما با پیروی از این شیوه واقعا هدف و مقصد خود که عبارت از جلب توجه دیگران است برستند ، بی توجه به اینکه این توجه مردم غالباً با تمسخر و تحقیر همراه است .

و اما باید دانست که طبقه جوان براساسی نیروی فعال جامعه را تشکیل میدهند و امروزه جامعه ما بیش از پیش به لیاقت ، کاردانی تلاش و مجاهدت جوانان درجهت مثبت نیاز مند است .

بقیه در صفحه ۶۱

بناغلی ثبات شعر شما که (چه کنم) نام داشت به اداره مجله رسید اینهم شعر شما .

چه کنم ؟

مست چشمان توام ای مه روشن چه کنم
 بی تو من باغ و گل و سنبل و سوسن چه کنم
 بده یک بوسه که من مست شوم از لب تو
 بی تو من سیر گل و باده و گلشن چه کنم
 ناله بی کسیم هیچکسی گوش نکرد
 بادل سنگ تو ای پاره آهن چه کنم
 غنچه شوق من از جور تو افسرد هم
 ساقه خشک و با این سربس تن چه کنم
 او که بادل شکستی عشق من از خاطر برد
 یار اغیار شدو دلبر دشمن چه کنم
 زدی آتش به خدا بر همه هستی «لبات»
 من افسرده دل و سوخته خرم چه کنم

صغی الله «لبات»

وقتیکه صبح از خواب بیدار میشوم

من بچه فرزندی بودم ، یعنی که تمام این افتخارات بی فایده بوده است .

بدون اینکه خودم بخوبی بدانم بلغاریایی خالص بودم نمی دانم که این موضوع مرا به کجا خواهد کشانید تا بحال درین باره فکر درست نکرده و همه جوانب آنرا احساس حساب نکرده ام و در حقیقت خیلی جگر خون شدم . بلغاریایی مکمل و یا نیمه همه یکی است . مهم این است که با وجود همه این زندگی طولانی از زن فنلندی بدم آمد . از پدرم آنقدر زیاد بدم نمی آید . بلکه دلم بحالش می سوزد و خیلی با او با ملایمت رفتار میکنم و یا اینکه بخاطر يك احساسی او را خیلی زیاد دوست دارم .

درباره چنین احساسات مغلق دیوانه میباشم .

و این هم پدرم . ریش تراشی خود را تمام کرد و حالا بهبسترم نزدیک میشود و حالا روی خود را او اود یکلون میزند اورانمی بینم برای اینکه به عقب خوابیده ام ولی میدانم که او همین کار را میکند خیلی دوست دارم که آنها به عقب من باشند و هیچ نمی خواهم چیزی را بدانم .

پدرم گفت :

امروز هوا خیلی زیاد سرد است .

در صورتیکه هوا سرد است پس بخاری را در بده ! اوه او بخاری رادر میدهد ! مردن را ترجیح می دهد نه بخاری در دادن را از هر چیز اولتر يك گیلانس شراب را خواهد نوشید که گرم شود او در حقیقت معشوقه دارد و دختران قهوه خانه را دوست دارد همه صفات بست آن دختر هارا میداند و اگر فکر میکنید که این مطلب در من تأثیر میکند اشتباه میکنید .

پدرم معشوقه خود را دایما به اطاق من میاورد . ما سه اطاق داریم ولی او خیلی دوست دارد او را در این جا در اطاق من بیاورد تا برایم نشان بدهد که خیلی مهم است از زنان مضحک بدم میاید . و وقتیکه در عقب من يك دیگر را می بوسند حوصله ام را بسر می رساند جوانی را تمثیل میکنند . خیلی آرزو دارند که به مثل جوانان باشند . از همه بالا تر این سنیزینه و یا نمی دانم این دختر را در آنجا چه می نامند

شده بود .

مادرم را خوبتر بخاطر دارم . به گمانم او دارای مو های زرد بود و شاید هم بخاطر نداشته باشم دست او را که رنگ ناخن گلابی زده بود و ناخن های دراز داشت زیاد تر بخاطر دارم . وقتیکه نزدیک او می بودم خیلی از او می ترسیدم که مبادا با ناخن های خود مرا بترت بکند . برای اینکه ناخن های خیلی دراز و تیز داشت مرا وقتیکه ناز میداد بطرف من دید ولی من بطرف ناخن های او می دیدم .

در آن وقت که او مرا ناز می داد از تماس ناخن های او احساس می کردم که مرا ققتنک میدهد . به مجرد تماس ناخن او بروی جلدم قتتکم آمده شروع به خنده می کردم و از همین سبب او به ناز دادن خود ادامه میداد ولی حالا که مرا ناز میدهد دیگر از آن قتتنک خبری نیست هیچ بالایم تأثیر نمی کند .

مادرم اصلا اطریشی نژاد و از تیروول است اگر مبالغه نکرده باشم و یا درست نمی دانم مادرم به گمان اغلب از فنلند بود و یا از استونی فیا و از همین جاها خوب درست نمی دانم پدرم جای اصلی او را گفته بود ولی از فکرم رفته . دایما چیز های مهم را فراموش میکنم ولی

بخاطر دارم که در طفلی به خارجی بودن مادرم خیلی افتخار می کردم که مادرم از فنلند است و من نیمه بلغاریایی هستم و از همین قبیل چیز ها . و همین نیم و میانه روی تأثیر عجیبی در من کرده بود . دایما به چیز های نیمه فکر می کردم مثلا نیمه احق نیمچه مرد .. و یا نیمه هر چیز .

بالاخره چند هفته قبل دانستم که مادرم مادر اصلی من نیست . بلکه

دربستر خود تازه از خواب بیدار شده ام ولی هنوز بلند نشده ام آواز ریش تراشیدن پدرم را از تشناب می شنوم . آواز لغزش ماشین ریش بالای صورتش به گوشم میرسد این صدا را هیچ وقت تحمل کرده نمی توانم . عینا به مثل صدای که يك چیز درشت را بالای آئینه تماس داده و بالای آن خطی بوجود بیاورید ولی از تمام صدا های که در اطاق می شنوم این زیاد تر است .

به پدرم فقط بگوئید که ریش خود را اصلاح کند خیلی زیاد دوست دارد که ریشی خود را بتراشد دیوانه ریش تراشی است . اگر بدل خودش باشد او شاید روز چار پنج مرتبه ریش خود را اصلاح کند خیلی به ریش خود علاقه دارد و آنها شاید بخاطر اینکه در جوانی کوسه بوده .

جوانی او را بخاطر ندارم . شاید يك کوسه مطلق بوده من او را بعد از آنکه از دواج کرد شناختم و آنهم چند سال بعد از تولدم و در آن وقت ریش او بر آمده بود و از آن وقت بود که او دیوانه ریش تراشیدن



داستان کا شتن گل و پسر شوخ و بیعقل



بپاهای او هم کیفیت است او را چرا نمی زنی ؟

منطق آمر

ماهوری از رئیس خود تقاضای معاش اضافی کرد و رئیس در جواب چنین نوشت :

(آقای محترم هر سال (۳۶۵) روز است و شما هر روز شش ساعت کار می کنید ، که مجموع آن می شود ۹۲ روز و هر هفته یک روز جمعه دزد گه می شود ، در هر سال ۵۲ جمعه و می ماند (۴۰) روز و پنجشنبه ها یک ساعت زود تر رخصت می شوید و می ماند ۳۷ روز و هر سال تقریبا (۱۷) روز رخصتی عمومی دارد که می ماند (۲۰) روز و سالی (۱۵) روز رخصتی می گیرد که باقی می ماند (۵) روز هم بدون شك مریض می شوید و باقی می ماند هیچ . اگر باز هم تقاضای معاش پیشگی و اضافی دارید ، حاضریم :

ارسالی : و ستوك (كارمل)

افكار نو كود گانه

ماریای كوچك از نداشتن هم بازی بسیار رنج می برد و هر روز درین فكر بود كه يك همبازی پیدا كند درین وقت مادرش گفت : ماریا جان غم نخور ، بعد از چند روز يك خواهر یا برادر پیدا خواهی كرد .

ومادرش بعد از چند روز كه از زایشگاه به خانه آمد ، ماریا گفت :

حالا خوشی هستی كه برادر ك پیدا كردی ماریا بادل سردی جواب داد .

من فكر می كردم كه برابر خودم يك برادر پیدا خواهم كرد ، اما این چه است يك خاشه گك .

ارسالی : و ستوك كارمل

پسر امروز

پدر : بچیم . مادرت را زیاد دوست داری ، یا مرا ؟
پسر : دختر خاله ام را زیاد دوست دارم .

ارسالی . ویسن نجم .

نویسم . مضامین خیلی استقادی اولی مر دم آنها پسند می کنند منقدین جوان قهوه خانه دیوانه من هستند . خیلی برایم عجیب است كه من هم دوست دارم از من خوشش شان بیاید و مرا بنام ای دایك بلغاریا بی مسما نموده اند بخاطر من می میرند ای دایك بلغاریا ! این احساس در نظرم خیلی كمیدی آمده و مرا تقریبا قتنك میدهد فقط برایم خوش آیند است اگر چه میدانیم آنها تا اندازه مبالغه میکنند و یا بهتر بگویم جابلوسی می کنند ولی باز هم خوشم میاید اگر چه این را هم خوب میدانم كه حالا نوشته هایم را چاپ نمی کنند ولی زعانش میاید ولی مهم اینست كه مرا دوست دارند و در عین زمان از اینكه نوشته

هایم را بطرف همه دور داده و منتظر می مانم . پدرم در باره چیز های دیگری می اندیشد . بیچار خیلی از مود قدیم است ولی خیلی زیاد پول کمایی میکند .

نریاکی و یا کدام چیز ازین قبیل و شاید هم در باره او راست هم بگویند .

چشمش خیلی زیاد باز است و اگر دروغ نگویم در وقتی كه او اینجا می باشد به تخته پشت من نگاه میکند در قسمتی از كمر و پشت گردنم كه نگاه او می افتد آنجا را می سوزاند و داغ میکند .

نگاه خود را مثل پروژکتور به هر طرف پشت و گردنم می گرداند فكر میکنم كه او به جز از دیدن پشت و گردنم کدام کاری دیگر ندارد .

خون سردی من را درین مورد خیلی دوست دارند تمام كار كتان قهوه خانه دیوانه وار طرف دار خون سردی و بی اعتدای هستند فقط آرزو دارند كه فقط کسی در مقابل آنها بی اعتنا باشد .

او درین اواخر شاید پدرم را ترك كند گر چه به نظر او پدرم مردی خوب و مهربان ، متین و عالی مقام است ولی باز هم از مود های سابق است او يك انجنیر است ازین كار های بازاری چندان چیزی نمی داند و تابه حال به اندازه صدها هزار لیوه به موسسه خود منفعترسانیده

است خوب پول بدست می آورد ولی باز هم از مود های قدیم است به اندازه آخر طرف دار مود قدیم است كه دل شما را از آن سیاه كند ولی من باز هم او را دوست دارم ازینكه او را دوست دارم افسوس می خورم ولی باز هم او را دوست از بعضی كار های او خوشم نمی آید ولی باز هم او را دوست دارم .

این دختر یعنی سنیر ی بعضا شعر مینویسد گرچه خیلی شعر های بدی می سراید ولی باز هم می سراید يك دفعه برای پدرم اشعار خود را می خواند نزدیک بود از خنده بمیرم بكلی از دست خنده مریض شدم او شعر خود را می خواند و پدرم طوری وانمود می كرد كه اشعارش خیلی خوشش میاید و آنرا بدقت گوش میداد و در حقیقت آنقدرها بد شعر هم نگفته بود اشعار پراز سكس و از این قبیل خوشم آمد ازینكه از هیچ چیز متأثر نمیشد و در عین زمان من هم بعضی اوقات مضمون های می



قصه مردیكه بخاطر كندن گل ها جریمه شد از منابع خارجی

حادثه در نیمه شب

تا اینجای داستان

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند. در قصر دیوالتی حوادث اسرار آمیزی در حال جریان بود. جوزف با همیان او را زیر نظر داشت. برید فورد که از دیر زمانی او را می شناخت با او ابراز علاقه کرد، اما رابطه او با برید فورد زیر نظر جوزف بود. دوشیزه ایزابل با برید فورد رابطه مخفی داشت. بالاخره سرفتی در قصر صورت گرفت که فکر می شد در قسم اول جوزف، ویسون و دیسونبورت در آن دست داشتند شواهد علیه لی بود دیگران می خواستند که او را نابود کنند. این هر بقیه داستان.

- یک کسی میدانست. حدس میزنم که این شخص دیو نبوت باشد. جوزف ادامه داد:

- بدین ترتیب آنها قطار آهن را در گاراج زیر برج شمالی شکستاندند و فکر میکنم اول جواهرات را از آن خارج و بعد فلزمذکور را آنقدر گویدند که غیر قابل شناخت گردد و بدین ترتیب آنها میتوانستند که آنرا در بازار بفروش برسانند.

لی با خودش فکر کرد، پس آوازی که فکر میشد از تل تشاب می آید آواز کوسبیدن نمونه قطار آهن بوده است. او تاجه اندازه به آسانی و سادگی فریب سخنان برید فورد را خورده بود. جوزف گفت:

- فکر نمیکنم که این کار از مگوره برید فورد لارنس سر چشمه گرفته باشد زیرا دیگران قبل از اینکه او به قصر ویولتی بیاید شروع به تخریب و شکستادن نمودند قطار آهن نموده بودند. اما مطمئن هستم که او در مراحل بعدی سهم داشته است.

لی با آواز خفه در حالیکه از مرورد رخشش شعله جدیدی در مغزش حیران شده بود گفت: - اوبلان های بزرگتری داشت. او در میراث عمه ام سهم شده بود. اگر من اول می مردم او تمام ثروت اپلیتون را بدست می آورد. آقای دیسونبورت این موضوع را ترتیب داده بود. حالا نوبت جوزف بود که باتکاه های خیره و متعجب لی را بر انداز نماید. جوزف پرسید:

- من فکر میکنم که او میخواست شما را از باعث قطار آهن متوجه نقطه دیگری سازد. بعد از آن هیچ کسی قادر نمیشد که ارزش واقعی آنرا اگر شما و عمه تان چشم از جهان میپوشید بد تخمین بزنند.

لی به آرامی گفت: - فکر میکنم که نمونه قطار آهن برای دیگران بود چیزی که برید فورد لارنس میخواست مافوق همه بود.

در روز دفن آنتی آسمان میبارید. صحنه را که گروه کوچک در زیر چتری ها نزدیک قبر باز ایستاده بودند نمیشد به آسانی تحمل کرد. او دیل، ایلا، برتا و آقای بیگس در آنجا بودند. لی آواز زمزمه مانند آنتی را از بستر مرگش شنید که میگفت: - تعداد زیاد مردم با من مهربان بودند و بسیاری از آنها رامن دوست داشتند و بودند بسیاری از آنها که مرا دوست داشتند.

لی احساس کرد که آنها در آنجا حاضر هستند. دوستان مهربان اما فراموش شده و مرده آنتی آنها را که آنتی دوست شان داشت و جا لا میرفت که با آنها بیبوند. اما زنده ها باقی مانده بودند و از همراهی آنتی محروم بودند.

وقتی که مراسم به پا بان رسید لی چهره اش را چرخ داده و در حالیکه از شدت گریه نمیتوانست پیش پیش را ببیند با دیگران سوی موتر های که منتظر شان بود حرکت کرد. کنار جوزف نشسته و در آن باران

سپل آسا سوی قصر بحرکت در آمدند. هنگامی که از مقابل قبر ستان میگذاشتند لی با خود فیصله نمود که هنگام عبور از مقابل قبرستان خانواده لارنس نباید سرش را دور داده و سوی قبری که توده خاک روی آن تازه بود و در زیر آن برید فورد لارنس خوابیده بود نظر بیاندازد.

بازرسی از چگونگی وقوع حادثه و منجر شدن آن به مرگ برید فورد لارنس شروع گردید. لی در این باره شهادت داد. به آنها لی توضیح کرد که:

- بلی. برید فورد لارنس پسر کاگای من بود. پسر کاگای تقریباً فراموش شده. بر علاوه او وارث دارایی و جایگاه عمه ام نیز شناخته شده بود. چنین وصیت شده بود که اول میبیرم او میتواند که تمام دارایی اپلیتون را تصاحب کند. همه این مسايل در وصیت نامه ذکر شده است.

قاضی یعنی آقای لارکن گفت: - و این موضوع او را تحریک به قتل شما کرد.

آقای لارکن مردی بسود با چهره گلابی و گوشت آلود. قدری متکبر معلوم میگردد. اما مردی بود که نصف از انسان و نصف از فرشته ساخته شده بود. لی گفت:

- بلی و این آقای مورلی بود که مراسم مرگ حتمی نجات داد.

بدون شك آقای لارکن میدانست که جو مورلی چه کسی است زیرا تقریباً با حالت احترام آمیز رخس را سوی او دور داده و گفت:

- بهترین مردی که میتواند شما را نجات بدهد. در این باز رسی برده از روی اسرار خانواده

لارنس برداشته شد. بسیار مشکل بود که در وهله اول آنرا قبول کرد. خانواده لارنس از بین رفته بود. عمه دارایی آن محو شده بود و همین طور همه اعضای آن. قصر مغرور به و از بین رفته های لوچ سمبول تراجیدی و مصیبت بود که آنها را از بین برده بود. و جفدر برای پشلوب لارنس خوب شد پیش از اینکه این همه بدبختی جامه عمل بپوشند چشم از جهان پوشیده بود. پسر او یعنی پدر برید فورد تمام آنها را با کار های مصیبت آورش از بین برده بود و وقتی پول و دارایی خانواده به اتمام رسید پول دیگران را مورد استفاده قرار داد. و این قرض گرفتن را به اعتماد و اعتبار موقعیت قبلی اش به سرحد اطراف رسانید. بالاخره نسبت اختلاسش به زندان افتید و در آنجا خود را به حلق آویز کرد. مادر برید فورد این حادثه را تحمل نتوانسته و چشم از جهان پوشید.

بالاخره برید فورد لارنس این پسر فشنگ و خشن برید فورد لا ریش شده آن بوتهای چرمی نرم و جاکت تینس سفید عاشق دروغ گوی که در دل هوای خیانت داشت. دماغش به اندازه با تراجیدی خانواده اش بیخ خورده بود که آماده برای کشتن و یادروغ گفتن به هر کسی بود تا بدین ترتیب چیزی را که از دست داده بود دوباره احیاء سازد. در پایان تنها لی باقی مانده بود که نمیتوانست مراسم دفن و کفن برید فورد را ترتیب و تنظیم نماید.

چند روز بعد ترلی و جوزف به دعوی و مخاصمت قصر ویولتی خاتمه دادند. نسیم صبحگاهی مو های لی را در روشنی آفتاب به حرکت در آورده بود. دور از چشمان شان دریا مانند گیسوی بافته شده از نقره در بسترش آرام به پیش میخزید.

لی هرگز نمیتوانست بخاطر داشته باشد که قبل از آن بالای بام قصر ویولتی بر آمده باشد. اما حالا از این کارش خوش به نظر میرسید. بودن در آنجا احساسی به او میبخشید که از بعضی لحاظ او را در کم کردن تأثر و غم و اندوه جدایی دیگران از او کمک میکرد. آنهای که در قصر باقی مانده بودند آنروز را در آمانه کردن و مسدود نمودن قصر برای یک مدت نا معلوم سیری نمودند. این بسته شدن و انتظار در دوباره باز شدن قصر مانند جادوی داستانی ختم شده بود که باید انسان قبل از شروع فصل دیگر انجام آنرا حس نماید. آقای بیگس در آنجا باقی میماند تا از قصر در زمانیکه الفسون شده بود و ارسلی کند.

ایلا و برتا تمام اشیاء و لوازم را پاک کرده و در جاهای مخصوص قرار دادند. اطاق هارا بسته کرده و گلدان تمام اشیاء تهیه نمودند. لی از گوشه و کنار مشاهده کرد که ایلا و برتا و اودیل چیز های را برای خود شان بر میدارند تا از آنها هنگامی که آنجا را ترک میکنند و زندگی تازه را شروع میکنند استفاده نمایند.

از تمام آنها حسب وصیت و خواسته آنتی مراقبت میشد. اما خازنین هنوز توقیف نشده بودند. لی با خود میگفت اگر آنها توقیف شوند چه معامله با ایشان خواهد شد؟ تمک بحرامی آنها با مرگ آنتی به پایان رسیده بود و او متوجه شد که نفرت داشتن دایمی در مقابل آنها از قدرتش خارج است. او آنها را خیلی پیش از بروز این حادثه میشناخت. جنایت آنها امساک کوچکی بود و مسلماً طوریکه او آنتی را مرثیات آنها را نسبت این کار شان میبخشید.

در کنار نرزه نسیم صبحگاهی رشته از موی لی راسوی چهره جوزف به اهتزاز در آورد. جوزف آنرا بوسیده و لی راسوی خود دور داد. نزدیکی آنها سحر آمیز نموده و طوری معلوم مشدعات نموده اند که همیشه این طوری بهم نزدیک شوند. ضرورت بحرف زدن نبود. جوبه آرامی صورت او را لمس کرد و لی سرش را روی شانه او قرار داد. در این لحظه فطرات خوشی را که هرگز حتی در خوابش ندیده می مکید.

بعد به عقب برگشته و راه شانرا از اطاق بزرگ سوی سالون بزرگ پیش گرفتند. در مدخل اطاق نشیمن وقتی که لی میخواست طرف سالون بزرگ برود جو او را بطرف خود کشیده و بایک خواسته ناگهانی در زیر سایه های اطاق بغود فشرد. صورت گردن، گلوی او را با سبیل بوسه پوشانید. تمام وجود لی از خوشی لیریز گردیده بود. او وجو دست بدست سوی مقبره یونانی حرکت کردند.

از این جالی نمیتوانست که تمام قصر ویولتی را تصانبا کند. نمیتوانست تمام ساختمان را کاملاً از نظر بگذراند. قصوبه او احتیاج داشت. به و ارسلی او، به لیافت او اگر چه این مراقبت صدمه به خوشی او میزد. لی گفت:



بقیه در صفحه ده

ژوندون

دژمې خبرې



سخې انتظار

دژمې اوژدی شپې او خوژی کیسې

دژماني له هري شيبې نه دبصيرت خاوندان په بڼه توگه گټه اخلي د ژوند هره لحظه هغه قيمتي ملغلره ده چه د ارزښت اټکل يې نشي کيدی .

د کال هر فصل ځانته خصوصيات لري ، په هر خصوصيت کې يې دژوند فلسفه بير ته ده او دحکمت راز .

د دغو اسرارو له مخې پر دې هغه څوک ليري کولې شي چه واقعا پخپل ټول قدرت ، د فکر او عمل په قوت د طبيعت په مزايو ، ښيگڼو او ځاپکوالي پابندي ځان وپوهوي . هو ، لکه څنگه چه په اوږې کې ورځې اوږدې او شپې لنډې وي په همدې ډول په ژمې کې د دې برعکس ورځې لنډې او شپې اوږدې وي .

ځيني خلک د شپې په تورتم کې د محبوبې ليلا وصال غوازي خو ځيني بيا په ټکنډو غر مو کې ديار وصال حاصلوي ، ځيني له تيارکي څخه وپريږي خو ځيني د سهار له رڼا يې څخه د رسوايي له ويسري تښتي .

دخلکو د عاداتو د اختلاف پشان دژماني دراتک او حرکت شکل هم مختلف وي دانو دهغه لپاره مساعد وخت وي چه د خپلې خوښې په مطابق لنډې او ښتون څخه پوره گټه واخلي .

زمانه خپل طبعي منزل په حتمي ډول سرته رسوي اودهيجا داحسان تابع ندی مگر خلک دې چه دوخت لپاره اړتيا لري او د مطلوبو شرايطو په مرسته د ژماني د سير په مطابق خپل تکاملي پړاو ته د رسيدو هڅه کوي .

په مختلفو ټولنو کې د کال فصلونه مياشتې اوحتي ورځې د ځينو حادثو او يا ملي خصوصياتو له امله په ځانگړې توگه لمانځل کيږي .

ولسونه په هماغو شرايطو سره ځانونه تياروي اومخ په وړاندې ځي په پښتني ټولنه کې د نورو مختلفو شپو ورځو د اختصاص سره سره دژمې د اوږدو شپو د خصوصياتو څخه يو هم دا دی چه دغه اوږدې شپې د کيسو په اوريدلو او د ملي قهرمانانو د ژوند انه د حالاتو څخه د خبريدلو او بيا هم په ښکلې رزمې او بزمې سندرو سره لنډوي .

مثلا هلکان او زلميان د کلي په حجرو کې سره را ټوليري بي له هر رنگه تبعيض او هر ډول تشرف څخه مبرا ، د حجري په نغري کې په کافي اندازه اوربلوي د نغري په گرد چاپيره کې د کلي ځوانان لکه خوازه ورورنه سره کښيني ، دوی چه د ماسختن لمونځ يې په جومات کې په گڼه سره ادا کړي وي نو دهغو سپين گيرو يا قصه ويونکو د راتلو انتظار باسي چه يا د خپل سترگو ليدلي حال و وايي او ياخو په دساتيري ډول له نوروڅخه دپلار نيکونو له خولي دهيواد دقهرمانانو فدا کارانو د توري او ميرانسي افسانې ور سره موجودې وي .

دحجري په گرد چاپيره کې کټونه هم اچول شوي وي چه ځيني يې په کټونه کښيني او ځيني بيا د نغري په شاو خوا تفر کې ډډې لگوي او په خورا شوق او کامل اشتياق سره کيسې اوري ، که څه هم په حجره کې د ناستو خلکو شمير زيات وي مگر دوی دغه نکلونه په داسې پوره پاملرنه اوري چه د چا خبره (سون)

هم نه خيژي .

د کيسو په ترڅ کې کله کله يو نيم ناره هم کيږي (په موزيکال او منظومه توگه د کيسې يوي برخې ته ناره وايي) .

په حجرو کې ربات ، تنبور ، زير بغلي ، ډهل ارمونيه ، او دساز نور آلات معمولا موجود وي چه شوقي ځوانان په خورا ذوق او علاقي سره يې غږوي .

همدا رنگه د نجونو ډلې هم د شپې تر ناوخته پوري نکلونه ، او بيا په گڼه سره سنډري وايي او د نازکو لاسونو ، ښکلې گوتو په واسطه (درياوي) وهي .

پيغلي زياتره د کلي سپين سرو ښځوته بلنه ورکوي چه د دوی په ډله کې د قهرمانانو او مينانو فولکلور يکې کيسې وکړي .

دخومشهورو پښتني کيسونومونه پدې څو کرښو کې په منظوم ډول ترسيم شوي دي چه وايي :

په دنيا کې ډير تير شوي عاشقان رښتياني وو عاشقي کې صاد قان هر يودي ترخپل مراده رسيد لي څکه اورباندي ځان سيزي پتنگان شهزاده ابراهيم يې گوريي سودايي کړ سپين هرونه دگل اندامې سورپيزوان چه مجنون يې ليوني ملنگ کړ خلکه دليلى دتورو سترگو تور زلفان که کيسه چاد ممتاز وي اوريدلي بينظيري پسي تل و په گريان فتح خان اودرابعه کيسه و گوري شه خبر د گل مکې او موسی خان محبوبا چه جلاتي پسي سپره شوه خوشالي پري وکړي ستوري دآسمان عاشقي و دفرهاد و دشيريني په درڅو باندي مين وو آدم خان دکيسو په ترڅ کې د (ناري)خوند

واقعا ډير كيف او خوند کوي ، دومره خوند چه اوريدونکي بيخي هماغې صحنې ته را کاږي .

دنيوزالو پيغلو او ښکلو نجونو ميله د ژمې په شپو کې دومره گرمه وي لکه چه د پيغلتوب وينه دميني په مستي له تودو ځي څخه خپې خپې وهي د پاولو دارو کيسونو شرنکا د داريا د غږ سره داسې خوږ لکي لکه چه پسرلي په سهار کې داوبو دشر هار سره د بلبلو آوازو ته خوندو او په زړه پوري وي .

دوی کله په گڼه سره اتن کوي . دغه اتن دا رنگه شاعرانه منظره جوړوي چه ته به وايي د طبيعت خاوند د گلو باران کړي او يا له آسمانه ښکلې پرښتي رانښکته شوي دي .

هو ، پدغو اوږدو شپو کې دمينو په زړونو کې د مينې لمبي داسې گرمې وي چه د خوب مفهوم تري بيخي وړک شوي وي .

مينان يو بل سره دلپالو اوکتلو وعدې او وعيد هم کوي لکه چه يوه پيغله وايي :

تر نيمو شپو وکتله يارمې رانغې په بالښت گوتي وهم مگر مينی يې چه چير ته پست ولاړدی په نرمه ژبه ورته وايي :
توره تياره ده نه دی وينم په توراوړبل باندي دی بل کړه مشالونه په نيمه شپه مي خوب ته راغلي لکه يتيم مي تر سبا ژپ لي وينه د مينو د ليدلو اوکتلو وخت که هر څومره زيات وي مگر بيا هم دوی داسې فکر کوي چه ډير ژر تماميږي لکه چه دوه مين د ملاقات په وخت کې سره دومره خبرې کړي وي چه پاتي په ۵۷ مخ کې

مردی بانقلاب بقیه

تاینجای داستان :

گستر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد.
 الك معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب
 مایتلند پیر که مرد مرئی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
 میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوا بارتمان لوکس به کرایه گرفته می
 خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای
 ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند
 دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما
 اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

ایلا به چهره ظریفی که در چوکات دروازه
 ایستاده بود تگریسته از دیدن موجودی
 به آن زیبایی بحیرت افتاد صورت زیبای لولا
 سرو وضع مرتبش ، دستهای لطیفش که
 انعجاب می آفرید و طرز لباس پوشیدنش
 همه اینها او را تکان داد .
 لولا سوال کرد، از منزلی که برادر تان
 در آن زندگی میکند خوش شما آمده ؟
 لولا مقابل ایلا به روی آرام چوکی نشسته
 پاها را روی هم انداخت .
 ایلا جواب داد: در اینجا همه چیز قشنگ
 است . بر خلاف اگر رای نزد ، بر گردد
 برای او زندگی در هورسپام خشک و
 بیروح خواهد بود .

بسته شده بود خیره می تگریست.
 رای صدا زد : (بنام خدا ، بگذارید که
 هوای تازه وارد اتاق بشود ، کلکین هارا
 سپس بسته زد و پنجره اتاق را باز
 باز کنید .
 کرده اظهار داشت : (این مرد برای من
 عینا مفهوم مرض طاعون را دارد! ازدواج
 کرده ! و او می خواهد که من حرفش را
 باور کنم ؟ ... ایلا ، تو می روی ؟)
 خواهرش با سر اشاره کرد .
 (به پدرم بگو که برایش می نویسم
 از طرف من با او حرف بزن و اثبات کن
 که اغلب اوقات بدون آنکه حق بطرف باشد
 مرا بیجهت جسویده و سرزنش کرده
 است !)

ایلا دستش را بعنوان خدا حافظی به
 طرف برادرش بالا کرده گفت : (خوش
 باش رای شاید یک روزی نزد ما بر
 گردی به انتظار آنروز برادر .) تکان دادن
 دست اراده اشرا ضعیف ساخت و اشک
 از دیده گانش سر آیز شد . یک بسار
 دگر نزدیک برادرش شده به نجواب رسید
 (اوه رای ، رای ، حقیقت دارد که ؟ آیا
 واقعا به سازمان بقیه ها شامل شدی ؟)
 اما ایلا، حرفهای دیک درباره شمولیت
 من به دارو دسته بقیه ها همانقدر حقیقت
 دارد که مساله ازدواج لولا بسانو بعقیده
 او صحت دارد . هنگامه چویی ؟ گاردون
 همیشه میخواهد هنگامه جاق کند !)
 ایلا باسر بالولا خدا حافظی کرد و لیبو
 برادی وقتی رای ویرا به طرف لفت دهنه ای
 کرد با نگاه های گرسنه یک مرمک ایلا

را تعقیب نمود وقتی لیبو با لولانتها ماندند
 برادی پرسید : (لولا او چه گفت ؟ گاردون
 چیزهایی را میدانند او به یقین از یک
 مقدار مسائل آگاهی دارد تو شنیدی که او
 چه گفت ؟ یک علامت سوالیه بزرگ مقابل
 نام من وجود دارد ! این بد شد لولا من
 از کار برای بقیه ها بیزارم آنها اعصاب
 مرا خراب ساخته اند !)
 لولا به آرامی پاسخ داد : (تو دیوانه
 هستی و گاردون متوجه همین ضعف تو
 شده او ترسی را که میخواست در تو
 ایجاد کند ، به آن موفق شده است .)
 لیبو جواب داد : (ترس ؟ تو نمسی
 ترسی وعلتش هم اینست که قدرت تخیل
 ندراری ولی من در ناراحتی بسر می برم .
 زیرا می بینم که بقیه ها ۱۰ مرتبه بزرگتر
 از آند که من خواب می دیدم: اولها
 درین اواخر میکلان سکاتلندی را کشتند ،
 آنها اگر بخواهند مرا از پیش پای خود
 بر دارند بخود زحمت دو بار فکر کردن را
 نمی دهند . من بقیه هارا خوب می شناسم
 لولا آنها حاضر هستند بهر عمل جنایت
 کارانه دست بزنند. اذقتل گرفته تا هرچه
 تصور شرابکنی ! بقیه بزرگ الهام بخش و
 همه چیز آنها میباشد . به یک اشاره او
 حاضر اند جان شانرا به خطر بیندازند
 تا اورا ضعیف باشد . یک سوالیه دوبرابر
 نام من ؟ من این حرف گاردون را باور می
 کنم ! زیرا در باره آنها یک مرتبه از زبان
 من حرفهای بر آمد و آنها این سبب من را
 نخواهند بخشید .)

رامغاطب ساخت: (بسی از اینجا برویم)
 اما رای مانع رفتن آنها شد و با خشم
 زاید الوصفی پرسید : (آقای گاردون : آیا
 اینجا منزل من است یا خیر ؟ شما بقیه
 سازی وارد می شوید .
 دوستان مرا رنجانیده ، از اینجا می
 رانید . من به این جرات شما حیرا نم
 بفرمایید ، دروازه آنجا است !)
 دیک اظهار داشت : (اگر شما اینطور
 رفتار می کنید ، من از اینجا می روم منتها
 امده بودم تا بشما اخطار بدهم .)
 - (پپو ... به اخطار دادن شما خندهام
 می گیرد !)
 - (من آمده ام بشما بگویم که بقیه تصمیم
 گرفته تا شما بعد ازین پول مودن احتیاج
 تانرا خود پیدا کنید تماشش همین بود...)
 سکوت مرگباری مستولی شد تا اینکه
 صدای لرزان ایلان سکوت وحشتزا را در
 هم شکست و عین کلمه را تکرار کرد :
 (بقیه ؟ اما آقای گاردون : شما فکر
 میکنید که رای در دارو دسته بقیه ها شامل
 باشد ؟)
 (شاید شنیدن این حرف برای او تازه می
 داشته باشد ، اما متاسفانه همینطور است
 که گفتم . رای ، این دو نفر مهمان شما
 چا کران وفادار این جناور است . لولا مثل
 شوهرش از او معاشش می گیرد ...)

رای فریاد زد : (دروغگوی ! لولا اصلا
 از دواج تکرده است شما یک دروغگوی
 سخیف هستید خارج شوید پیش ازآنکه
 من شما را از اینجا بیرون کرده باشیم !)
 ایلا با نگاه خود از گاردون التماس نمود
 خارج شود و گاردون به طرف دروازه رفت در
 آستانه دروازه دور زده نگاه کرد به صورت
 لیبو برادی انگنده گفت: (درکتاب اسمی
 همکاران بقیه علامه سوالیه بزرگ مفا بل
 نام شما گذاشته شده است . برادی متوجه
 جان خود باشید !)
 برادی زیر فشار این کلمات کا ملا
 خرد شد و کلمات دیک راستی ضربتی بود
 که بروی وارد گردید ، اگر جرات آنرا
 میداشت که بدنیال گار دون برود، بدون
 شک این را می کرد و در دهلیز از او
 می پرسید که از کجا به این موضوع پی
 برده است؟ اما او که این دل و گرسه را
 نداشت و او باتمام قد و بالای کشیده اش
 بیحرکت ایستاد ، باتگاه غم آلود
 بلا تکلیف به دروازه اتاق که در عقب دیک

ایستاده بود نشده ، دروازه را خو دشس
 به شدت باز کرد .
 دید گاردون آنجا بود و داخل اتاق
 شد .
 او یکی را بعد دگر با چشمهای خندان
 دیده با رضایت خاطر گفت : تصور میکنم
 دادن علامت بقیه ها بعضی از شما را
 ترسانده باشد ؟)
 لولا زود تر به خود مسلط شده جواب
 داد : (شما خوب تگریدید که خواستید مارا
 بترسانید . من بعد از اینکه در جراید و
 روز نامه در باره بقیه ها و سازمان آنها
 مطالب زیاد خواندهام ، از آنها می ترسم .)
 دیک با لحن جدی و در عین حال
 استیغزی گفت: (این کشف تازه منست
 یک بقیه ایکه در درجه سیام قرار دارد این
 نوع علامت دادن را بمن آموخت و او بمن
 گفت که این زیگنال سر دسته و بزرگتر
 بقیه ها است که هر وقتی خواسته باشد
 یکی از زیر دستان را ببیند ، همین علامت
 را میدهد .)
 لولا پاسخ داد : (این بقیه ۳۳ ساله
 شما دروغ میگوید یغینا میلز این
 اطلاعات را بشما داده است .)
 رخساره های لولا از شدت خشم سرخ
 شده بود .
 دیک پاسخ داد: (من درینجا اصلا از
 میلز نام نبردم .)
 (اما خبر توقیف او را تمام روز نامهها
 نشر کردند .)
 دیک گفت : (در هیچ یک از روز نامه
 ها و جراید راجع به او چیزی نوشته
 نشده است. و اگر این مطلب را کدام
 نشریه بقیه ها چاپ کرده و شما از طریق
 خصوصی به آن دست یافته باشید ، من
 از آن چیزی نمی دانم .)
 رای یکقدم جلو آمده پرسید:
 به چه منظوری اینجا آمده اید ؟

دیک جواب داد: (من میخواهم با شما
 خصوصی صحبت کنم .)
 رای که به تدریج جراتش را از کف
 میداد در پاسخ دیک گفت : هیچ چیزی
 بین ما وجود ندارد که در حضور رفقای من
 گفته نتوانید .)
 دیک جواب داد : (من میخواهم باشما
 (یکانه کسی که حرف تان در باره اشسی
 صدق نمی کند، وجود خواهر شما در اینجا
 هست .)
 لولا شانه هایشرا تکان داده ، لیو برادی

لولا نگاهی به چشمهای رای انگنده
 پرسید : شما میل دارید به هورسپام بر
 گردید ؟)
 رای به قاطعیت و شدت پاسخ داد:
 اصلا فکرش را هم نمی کنم همین یک لحظه
 بیشتر به ایلا گفتم که مشغولیت من در این
 جا بقدری برایم اهمیت دارد که نمی توانم
 کار و بارم را گذاشته به هورسپام بسر
 گردم.
 لولا باسر اشاره از روی رضایت خاطر
 کرد و ایلا متقابلا احساس مجبجه و سردی
 در وجودش نمود تا یک لحظه پیشتر سخت
 نیفته ملاحظت لولا شده بود اما اکنون او
 در نظرش موجود خطر ناکی می آمد که در
 زیر هر یک از خطوط ظریف دهان تش
 خسونت و بیرحمی فراوان نهفته بود .
 رای به دنباله حرفش اضافه نمود :
 (ماد موازل بسانو ، لازم است بدانید که
 گاردون نسبت بمن و شما حکایات مسخره
 آمیز و بد گوی فراوان بخواهرم کرده
 است .)
 لیبو برادی اظهار داشت : (گاردون آدم
 سودایی است . او حتی الک را به سراغ
 پدر محترم شما فرستاد ، و از او تحقیق
 کرده است گاردون تصور میکند که همه
 مردم دنیا چنایتکارند و یکانه کسی که
 می تواند آنها را گرفتار کند خودش است
 و ...) درین لحظه صدای (تق ، تق ،
 تق تق تق ، تق ، تق) دروازه بلند شد . این
 صدا بسیار آرام ، به تانی و غیر محسوس
 بود .
 تاثیر این آواز بالای لیبو برادی چنان
 شدید و بی معابا بود که گویی دستش
 به سیم برق چسبیده باشد .
 اندام قوی و پیکر نیرو مندش سست
 و بیحال شد . رنگ نسواری صورتش
 به سفیدی گرایید .
 (تق ، تق ، تق تق تق ، تق)
 برادی دستش را جلو دهانش گرفت
 دستی که به شدت می لرزید. ایلا نظرش
 را از زبرادی بر گرفته متوجه لولا شد و
 با نهایت تعجب در یافت که رنگ از
 صورت میکاژ شده لولا نیز پرواز کرده بود
 برادی با اضطراب فراوان به طرف دروازه
 رفت نفس هایش بشماره التیسده و به
 خوبی در سکوت موقتی اتاق شنیده می
 شد .
 برادی صدا زد : (داخل شوید ! اما
 او منتظر ورود شخصی که پشت دروازه



لولا اظهار داد : (پست ! صدای قدمها شنیده می شود و رای بر می گردد . خدا را شکر که ایلافت! آخ امروز چه يك روز بد است ، من هر طرف بقیه های سبزه را می بینم مانند يك الكولیس که در حالت تخت شدن نشه و بروز ترس موشها سفید را تخیل میکند .)

لولا قوطی طلائی سگرت خود را باز کرده ، سگرتی روشن میکند و گوگرد نیم سوخته را با سرا انگشتان خاموش می سازد سپس چهره دل انگیزش را بطرف رای بر گشانده از روی شانه خون او را می تگرد و بسر دی می پرسد: نظر تو راجع به بقیه ها چیست ؟ آنها در پوابس خدمات کوچولو کم پولز یاد می پردازند . رای بصورت او خیره شد .

و حیرت زده سوال کرد: (منظورت چیست ؟ آنها مردمان پست فطرتی هستند او باش های هرزه هستند که آدم می کشند .)

لولا سرش را بعلامت نفی شور میدهد همه شان اینطور نیستند که تو می گویی البته جمعیت بقیه ها میکنند اینطور عمل کنند . اما بقیه های بزرگ دگر رقم مردم هستند . منهم یکی از آنها هستم و برادی هم .)

برادی نیمه خشمگین و با ترس و لرزش حرف لولارا قطع میکند : (لعنت به شیطان ، تو چه جفتگ می گویی ؟)

لولا پاسخ داد : (آرام باش لیلو ، او باید دیر یا زود بداند او جوان بسیار زرتک و هوشیار است و نمی شود تأدیر وقت او را به بهانه همکاری یا سفارت جاپان بازی داد . چرا نباید بفهمد که او هم يك بقیه است ؟)

رای در حالیکه موازنه اشرا از دست داده بود دادزد: «يك بقیه» و بصورت يك ماشین حرفهای لولا را تکرار کرد .

لولا خونشرا پشت سر چوکی که رای نشست رسانده گفت : (من نمی فهمم چرا آدم جاسوسی يك کشور خارجی را قبول کند و امداد مملکت خون را به بیگانه ها بفروشد ، اما از وارد شدن در سازمان بقیه ها هراس داشته باشد ؟)

ترا از بین هزار ها نفر انتخاب کرده اند زیرا در تو استعداد فوق العاده یافته اند تو نباید بخشم بیایی ، بلکه این یکنوع تملق گوئیست که از تو می شود. لولا دستهای ظریف و باریک خود را به دور گردن رای حلقه کرد . لولا با زیبایی و رفتار فتنه انگیز خود روح رای را مثل موم در دست خود داشت رای او را بوسید .

رای با تردد پرسید: (کدام عمل؟ راستی بد را از من انتظار نخواهند داشت ؟ من راستی برای چنین کاری ساخته نشده ام که با میله آهنی استخوانهای چمچه کسی را خورد کنم. اما تو راستی حق بطرف هستی نباید تمام بقیه ها را منم به آدم کشی و جنایت کاری گرد . مخصوصا نباید بقیه های بزرگ و رئیس بقیه ها را مسوول اعمالی دانست که نفر های او انجام میدهند .

اما يك مطلب را بتو باید گوشزد کنم که بیچوجه حاضر نیستم روی بازو یسم را خالکوبی کنند :)

لولا در حالیکه دستهای ظریفش را دور گردن او می انداخت اظهار کرد : (تو جوانك احمق ! مگر من را کسی خالکوبی کرده است ؟)

یا در بدن لیلو اثری از خالکوبی دیده میشوند؟

بقیه های بزرگت خالکوبی نمی شوند . تو هنوز نمی فهمی که چه آینده بزرگ و درخشا نی در پیش روی داری عزیزم .)

رای با سر انگشتان خود پوست نرم و لطیف دستهای لولا را تماس کرده گفت (لولا ، و اما در باره آنچه گاردون حکایت کرد چه می گویی ؟ او گفت که تو ازدواج کردی ، آیا این گفته او حقیقت دارد ؟)

لولا موهای رای را نوازش داده در جوابش گفت :

(گاردون حسادت میکند نمی دیگر نپرس . من نمی توانم حالا همه چیز را بتو شرح بدهم . اما البته اینقدر بایسد بدانی که گاردون روی اهداف خاصی میخواهد ترا نسبت بمن متکول بسازد . . .)

چشمهای لولا در خشش عجیبی داشت و با نگاه خون رای را دیوانه میساخت وقتی رای خواست او را در آغوش خود بکشد، لولا به تر نیب ماهرانهی خود راز میان باز وان رای بیرون آورده اظهار کرد :

گوشش بده که چه می گویم . من همین حالا تیلفون می کنم که يك میز ریزرف کنند و تونان را با ما میخوری . ما امروز به سلامتی بقیه کوچک بزرگ می نوشیم به سلامتی کسی که ما همه را نمان میدهد.)

اما وقتی لولا گوشك تیلفون را برداشت متوجه يك جسم فلزی کوچک شد که در زیر تیلفون نصب شده بود.

لولا پرسید ، (این يك اختر اع نو است ؟)

رای جواب داد: اینرا دیروز نصب کرده اند . پسته کار تیلفون بمن گفت يك نفر در اثنای رعد و برق تیلفون کرده و به اثر بر خورد با بر الماسك صدمه شدید دیده بود ، بعد از آن واقعه این آله را بصورت تجربوی در تیلفونها نصب می کنند . اگر چه وزن گوشك تیلفون را زیاد کرده و همچنان بد فواره است . اما ، لولا گوشك را سر جا یش گذاشته روی تیلفون خم شده اظهار نظر نمود :

(این يك دیکتافون است و در طولی تمام لحظاتی که ما باهم صحبت کردیم دیگران توانسته اند بحر فهای ما گوش بدهند لولا بطرف دیوار بخاری رفته ، سیخ مخصوص پس و پیش کردن آتش را آورده ضربتی محکم بروی قوای فلزی فرود آورد.

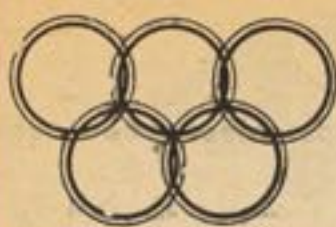
انسیکتر الك که در دفتر خود نشسته و تا آن لحظه گوشك را در گوش گذاشته بود ، قلم پنسل را روی میز نهاد و آهی کشید .

سیس با دفتر پولیس مرکزی تماس تیلفونی گرفت :

(شما می توانید دیکتا فون نمبر ۹۳۷۱۸ را باز کنید .)

الك کتابچه یان داشت استینو گرام خود را جمع کرده ، بطرف میز کار خود رفت آنرا در کنار ماشین باطل گنده اسناد گذاشت و وقتی یان داشت ها بصورت پارچه هایی ریژ ریژ کاغذ تبدیل شد آنها را از گلکین اتاق دفتر به طرف در بسا انداخته ، نگاهی به سطح دریا که انوار طلائی خورشید بر آن می تابید الگند در قلبش احساس آرامش و خوشی کرد.

باقی دارد .



ژوندون



مسابقات پهلوانی

بین کلب های آزاد

مسابقات پهلوانی بین ده کلب آزاد ورزشی در جمنا زیوم پولسی تخنیک روز اول جدی افتتاح گردید مقصد از دایر نمودن این مسابقات تفهیم، تکتیک های جدید برای پهلوانان کشور، همچنین بلند بردن سطح پهلوانی در کشور است.

این مسابقات که در وزن های مختلف صورت میگیرد، در بین تیم های آزاد، آریانا، جمهوری ریت افغان وطن میوند، همت، برومند آراین، بامیان و پنجشیر اجرا می گردد.

چهره های ورزشی

سید بشیر «میر زاده» یکی از ورزشکاران است که علاقه خاصی به بوکس دارد وی که دارای اندام سپورتی بوده و کرکتر سپور تمین را دارد، در کلب ورزشی «میر زاده»

بحیث رهبر و رهنما در میان یک عده علاقمندان بوکس، ایفای وظیفه میکند و میخواهد به این

قسم در تقویه سپورت کشور سهم بگیرد.

«میر زاده» در مورد آینده سپورت در پر تو جمهوریت خوشبین بوده و اخلاق و رویه را در کار و فعالیت سپورتی ورزشکاران سخت مؤثر میدانند.



سید بشیر:

هنوز برای خود در ورزش باسکتبال در میان انانث رقیب نداشته و همواره در مسابقات که شرکت کرده، موفقیت های را کما لسی نموده است که کم نظیر بوده است

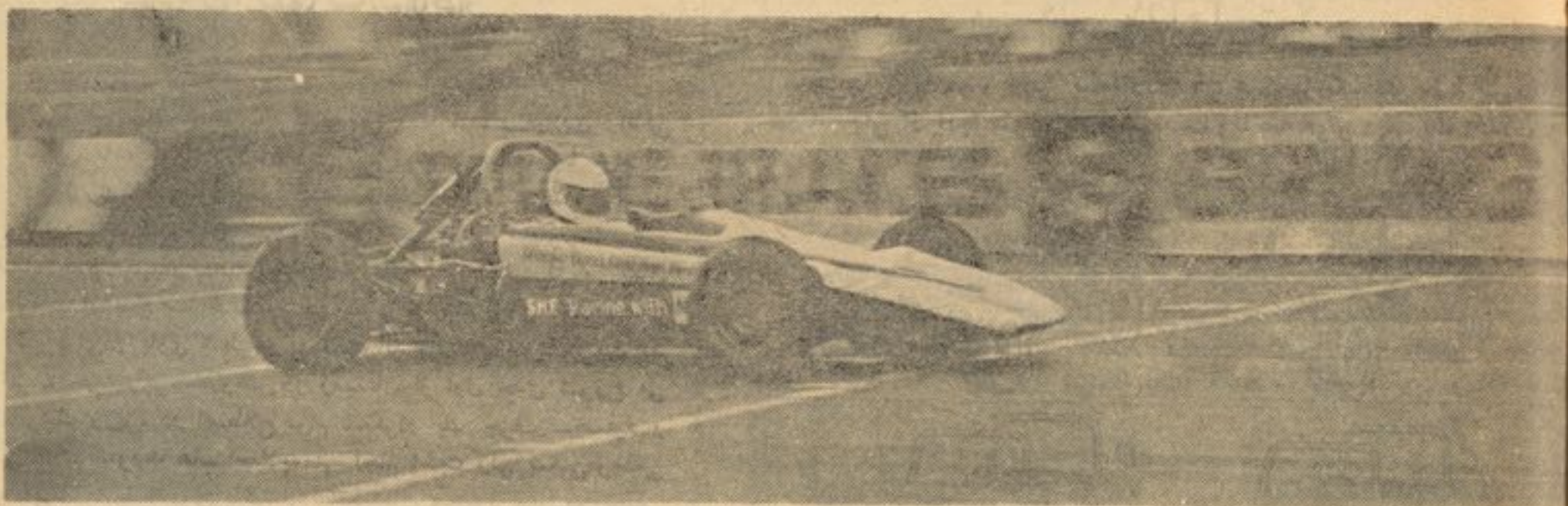
وی که فعلا بحیث معلم در لیسه رابعه بلخی کار می کند، عضو کلب ورزشی بو هنتون بوده، تعدادی زیادی شاگردان لایق در رشته های مختلف سپور تی تربیه کرده است ظاهره به ورزش والیبال نیز دسترس کامل دارد.



ظاهره

درخشان ترین چهره ورزشی نسوان در محیط بو هنتون بوده و تا

موتوردوانی



در جهان غرب، از جمله بازی های راکه ماشینیزم رو یکار آو رده وعده از غربیان آنرا می پسندد و ورزشی تفریحی است، بنام موتوردانی که سالانه چندین بار مسابقات آن در کشورهای مختلف اروپا یسی دایر میگردد و یکتعداد ورزشکاران درین رشته نظر به ذوق خودشان تربیه میگردد و در مسابقات مهم اشتراک میکنند .
میخواهند لقب قهرمانی این ورزش را اختیار نمایند که بدبختانه عده زیادی از کسانیکه میخواهند درین رشته قهرمان شوند، یا جان خود را از دست میدهند و یا هم جراحت مهم در یکی از اعضایشان وارد میگردد که بس خطیر است .
در عکس بالا مسابقه موتوردوانی را مشاهده می کنید که در یکی از کشورهای اروپا بی صورت گرفته است .

نشان زنی

از بازی های که تاریخ بس کهن دارد، یکی هم نشان زنی به هدف است - که اینک تقریباً در کشورهای موجود آن احساس نمیشود، اما در کشورهای دیگر یکتعداد کسانی وجود دارند که علاقه مفراطی به این بازی نشان داده و به آن می پردازند .

این ورزش که با تیرو کمان و تفنگچه های مخصوص عرض وجود می کند مانند هر ورزش دیگر به اثری دست و تمرین زیاد ورزشکار علاقمند به آن را در کارش قهرمان مینسازد و این ورزش در مسابقات بین المللی او لمپیک شامل بوده و تعدادی از کشورهای به خاطر اجرای مسابقات آن، اشخاص ورزیده خود را در میدان مسابقات بزرگ اعزام می نمایند.



وظیفه مربیان در تربیه ورزشکاران

ورزشکاران که در مسابقات شرکت میکنند و با هم بازی های دوستانه بین تیم خود انجام می دهند، بایست از اصول و مقررات وضع شده بازی های مورد نظر اطلاع کامل داشته و از وضعیت میدان مسابقه، و دیگر شخصیات که در بازی موجود است بی خبر نباشد، که در تفهیم این امر مربیان و کسانیکه رهبری تیم ها را بدست دارند، نقش ارزنده و مهم را ایفا میکنند در عکس فوق، مربی یکی از تیم های باسکتبال را مشاهده می کنید که قبل از شروع بازی مادر باره مسابقه با ورزشکاران صحبت میکند .

مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱- بزرگترین شاعر انگلستان که از ۱۵۶۴ تا ۱۶۱۶ میلادی زندگی کرد - ۲- آشکار-قاطر - ۳- در زبان ادبی معنی یک را میدهد اما عوام آن را بمعنی آدم زیرک استعمال می کنند - عاقبت ندارد - دانشور است اما دانش ندارد - حوض میان تپه - ۴- جایز - ما - نیمفرو شیم تو سیم سیاه خود نگهدار - صد و یا زده میشود - ۵- مرکز پرنگال - بیت «بنتو» - از مس ساخته شده - ۶- از مقامهای موسیقی هندی - به مهره ای در بازی شطرنج که نمیتواند از جای خود حرکت کند گویند - ۷- حرف حجد عربی - معکوش در زمستان از اول جدی شروع می شود - ۸- کوچک و ریزه در اصطلاح عوام - تکرار یک حرف - تصنیف و ترانه خوانی - ۹- صورت ها - اصلا بمعنی لجام است ولی بمعنی موضعی که یگانه مدخل قریه یا شهری باشد نیز استعمال میشود - از موسیقی دانهای مشهور آلمان - ۱۰- اشاره بدور - ضمیر جمع متکلم - فهمو در یافت مطلب - معکو شش بد است - ۱۱- دیوار شهر ها را در قدیم می گفتند - حیوانی است اهلی که قوتش را واحد طاقت ماشین قرار داده اند - ۱۲- بزرگترین روز در تاریخ ملی افغانستان .

۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

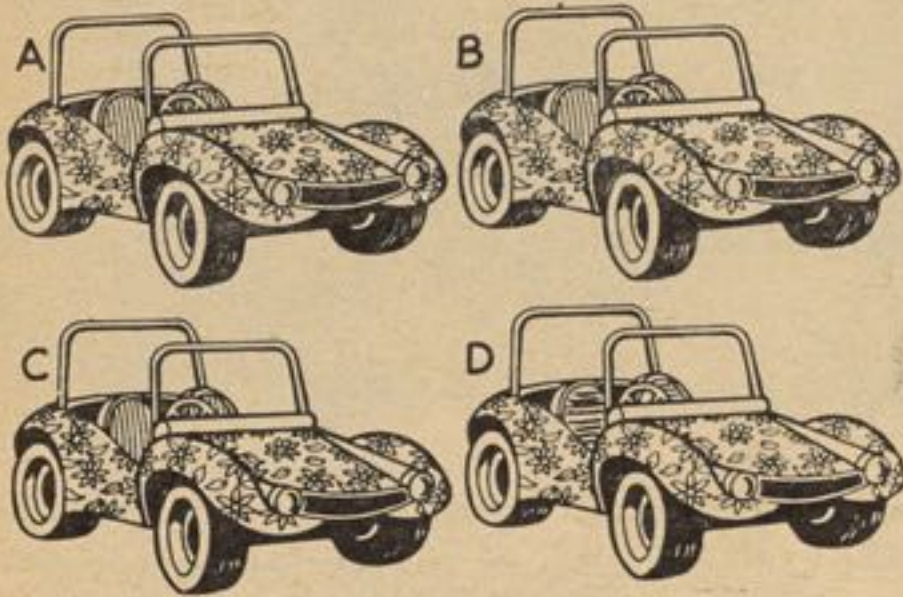
	•			•						•		
		•		•						•		
			•								•	
				•				•				
	•		•		•	•	•				•	
		•			•					•		
				•				•				
					•			•			•	
		•								•		
								•				
										•		

عمودی :

۱- جنگی که ناپلیون در آن شکست خورد - دوست مصحبت - ۲- کوزه شکسته - خروش - ۳- الف الف ندارد - ... اگر آب زندگی با رده مرکز از شاخ بید بر نخوری - زادات ظرف - کافی است - ۴- یک نوع گل است - اسم فاعلش نالان است - در مانده و مپو ته - ضد قهر و جنگ - بسیار نیست - دوا - ۶- از حیوانات مودی - خوب - پسوندی است که مشا بهت را می رساند - ۷- شاید باید - عدد صدر - پینتو - مسد - ۸- گرفتن آفتاب - اسم صوت است و تأثر را میسر - ساند - خوف - ۹- پوشیدن جای نشستن و بحث و مذاکره کردن - شکستن و نیز از جمله اعمال حسابی است - ۱۰- تپه نیست - اسپدم بریده - دارای روغن - مرغابی - ۱۱- پرده - این نیز پسوندی است که مشا بهت را میسر ساند - ۱۲- از ماه های قمری - از ولایات سمت شمال .

موتور قاسم کدام است ؟

در انجا چهار موتور رامی بیند که از هر حیث با یکدیگر مشا بهت دارند ، یکی از آنها متعلق به قاسم است و یا سه موتور دیگر يك اختلاف



جزیی دارند ، اگر خوب دقت کنید می توانید آنها را تشخیص بدید و قاسم را از زحمت خواندن نمبر پلایت ها خلاص کنید . اگر موفق شدید لطفا ما را هم بیخبر نگذارید .



HORSE-BRAND-SOCKS.

بابوشیدن جوانبهای زیبا و

برای دو نفر کما نیکه موفق به محل جدول میشوند بهکم فرعه یک سیت جراب اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود .

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید تقویه صنایع ملی خود هم میشود آن اقتصاد خود را تقویت مینماید

این چیست ؟

باین کلیشه با تو چه ودقت بنگرید و معلوم کنید که تصور چیست ؟ آیا ماهی است یا مار و یا چیز دیگر ؟ جواب خود را برای ما بنویسید .



سفر خوش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر بیست و هفت ساله شرکت عطر فروشی یک وکیل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از هممنفیی های دوره شاگردی اش است. و تصادفا در آنجا یک هممنفیی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و را که یک بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. یک روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خرد و دوسه سرش در پهلوی درس، بعد از چاشست کار میکند چند روز بعد طفل تولد میشود. اما (ابرین) همینکه میشوند «موریس» بعد از چاشست کار میکند، متاثر میگردد. و اینسك بقیه داستان :



چند صحنی را میتوانم شما ایام دهم.

میوالم که شما پریم و بارها هستیید.



بلای بر سر دست میوز. و اندا، با منفی دیگری ازدواج کرده است.

این هم بر نوع کهنه است.



از چه نگاه؟

او در من مطمئن ام که واقعا کسی هستم و بعد از آنم ایمن دست میدهد که قطعا از خاطر او هم داد بر کشته نمخ.



نگری کم که شما هم معینطور.

حقیقتا من دوستی و دوستکاری را خوش دارم. از همین خاطر است که نمیتوانم... متغیر باشم.



شاید و طیف من بالای کرگرم تا شیرازه باشد...
شما که جوی وانه ادر حستید؟

از اینده این سوال دارین کردید،
شکر

۲۳۳



چین معلوم میشود که شما یک شخص هوشمنگ کنده میگردید.

استانلی یک مرد واقعی تان،
از این سوال بپرسید...

۲۳۲



مکن است شما حق بجانب باشید. زیرا او منده با گفته است کرده بود.

چرا وقت این واقعه صورت گرفته؟

۲۳۵



او را بخاطر کار شخصی خود چیتو بکنید و یا اینکه کسی شما از دست است؟

۲۳۴

نه. هیچکس را از دست است. من و دو اندام در میان میسی و جدا نمندی بودیم.
در حال حاضر از حال و احوال او هیچ خبری ندارم. شاید هم مرده باشد!



شاید مکن باشد اما در این وقت هنوز
از این نیست. نه انظاره آزاد است کرد
برای آینده خود تصمیم بگیرد.

۲۳۸

تعمیر دارد

حتی اگر اشتباه هم کنند؟



یعنی از مات مرفی چون و چرا، لم خواهد
آینده ام را از شر بره سازم.

۲۳۷

شما هنوز هم که عاشق دو اندام هستید.



۲۳۶

چین تا میشود من او را در شناخته که میخواستم
از یک دستم عیادت کنم. اطلاعات کریم و انظاره
لی انظاره تا امید بود. می او را یکجا با خاله هم در
خانه خود آوردم و با مال هر روی آنها سرزن زندگی
می کنند.

متن بیانیه پوهاند دوکتور نوین . . .

ایشان از یکطرف از آزادی ابتکار و تسجد بر خود دار باشند و از جانب دیگر ابداعات هنری را در خدمت مردم بکار برند. استفاده نمودن از هر نوع امکانات جهت پیشبرد کلتور مادی و نزدیک ساختن کلتور معنوی با کلتور مادی که لمره پیشرفت های ساینس و تکنالوژی باشد.

آشنا ساختن مردم با سنت و رسوم اقوام مختلف کشور در روشنی اهداف مشترک و روحیه وحدت ملی .

مساعده ساختن زمینه برای قبول پدیده ها و انگیزه های کلتور جهانی که فورا بسوی وحدت و زیست با همی روان است.

تنبه و وسایل اطلاعاتی و تزویر کننده که مردم را برای سبمگیری فعالانه در مقابل فعالیت های کلتوری تشویق و ترغیب نماید.

علاقه مند ساختن مردم با هنر تمثیل و صنایع مستتره . تربیت نمودن پرسونل کلتوری که بتواند در حل مسایل جوانان و رهنمایی آنها بسوی مصروفیت های تعمیری نقش عمده بی را ایفا کند .

مجادله با خرافات و ذهنیت های منفی که مانع پذیرش مفکوره های علمی ، اجتماعی بسبود اقتصادی و مسرق بسپداشیت صحسی میباشد.

تشویق مردم برای اشتراك در ورزشها ، سر گر مینا و سایر پدیده های کلتوری فزیکي .

آماده ساختن زمینه برای انكشاف و تعمیم زبانهای پشتو و دری و زبانهای محلی از طریق وسایل نشرانی و تعلیمی .

حمایه جنبه های امیل میراث فرهنگی و جلوگیری از نفوذ جنبه های زشت و منفی

کلتور های بیگانه . تنبع و تحقیق آکادمیک درباره سنت و رسوم ادبیات عوام و سایر عناصر فولکلوریک جامعه . حفظ نمودن تمام ابدات تاریخی و میراث فرهنگی کشور . معرفی کلتور افغانی بدیگر جوامع و موسسات بین المللی از طریق روابط فرهنگی نندارتون ها . صحنه تمثیل فلمها طبع و نشر کتب و وسایل موسسات و امور تواریخ و سایر ساختن کنفرانس ها و سمینارها و سایر فعالیت های کلتوری .

احیاء و ترویج صنایع دستی و خاص افغانستان .

نکات برجسته و بخصوص که در این پالیسی قابل توجه می باشد حسب آئینست:

باینکه پالیسی مستذکره به پالیسی کلتوری مسمی گردیده پس ایسی اطلاعات و کلتور مردم را احتوا میکند . این پالیسی حاوی اصالت ، میزات و مشخصات ملت افغان و تضمین رژیم جمهوری در مورد حمایه و انكشاف موسسات کلتوری و اطلاعاتی ملی می باشد.

این پالیسی سند نیست که اتخاذ روشها و احتیاجات نوین را در سباحت کلتور سببولت میبخشد . بالفاظ دیگر ، افغانستان با اساس آن پدیده هایی را که برای اصالت کلتوری آن و نیز برای موقف یک کشور بیطرف مفید باشد ، قبول میکند .

پالیسی کلتوری را ادارات مربوط وزارت اطلاعات و کلتور انكشاف میدهند .

تعبیر و تفسیر می نمایند و بمنصه عمل میگذارند این ادارات عبار تند از موزیم ها ، حفلات آثار و ابدات ، موسیقی هنر تمثیلی فولکلور ، هنر فلم ، کتا بخانه ها ، رادیو ، سمعی و بصری مطبوعه و غیره .

بیانلی رئیس !

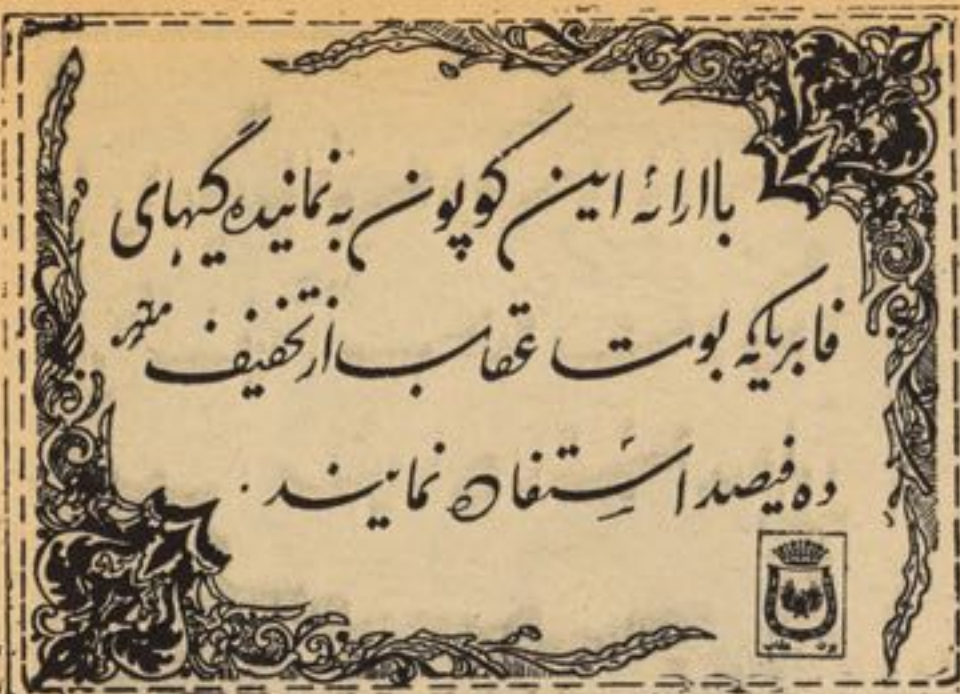
این نکات مقد ماتی ما ربه ایسن سوال منطقی و اساسی رهنمونی می نمایند : ملی دهه که پیش روی ماست برای حفظ ،

لیکن يك طرز العمل آسیایی بر ای حل مسایل آسیایی اثر فوق العاده خوب خواهد داشت . در حالیکه ما مساعی چنین موسسات بین المللی را تمجد میکنیم ما معتقدیم که يك کوشش موثر آسیایی هنوز وجود ندارد .

بیانلی رئیس !

باید این موضوع را بخاطر داشته باشیم که بین مخابرات و مواصلات و فعالیت های کلتوری ارتباط بسیار نزدیک موجود است . مطبوعات و اطلاعات برای داعیه تاسیس شفا سازی کامل کلتوری بین ممالک خدمات زیادی را انجام میدهد . و در عین حال تهدید می نماید که اشکال و انواع اصیل ثقافتی از بین خواهد رفت . لیک بساراهنمایی مفید و مناسب میشود که وسایل تبلیغ و نشر بین نسلها این جرات و آگاهی را بوجود آورد که آنها برای حفظ آنچه با ایشان متعلق است و آرایشان نمایندگی میکند مسئولیت دارند . امید وارم این نظریات مورد مطالعه قرار گیرد .

در خانه بیانلی رئیس ، بنماینده ای هیات جمهورییت افغانستان میخوام به بیانلی سهر منشی یونسکو و اعضای سکرتریت که این



باراز اینم کوپونسه بنماینده کیهایی

فابریکه بوست عقاب از تخفیف متهر

ده فیصد استفا نمایند



بقیه صفحه ۱۸

آیا کنفرانس ژنیو . . .

عربی مصر نتیجه این اجتماع را امید بخش میداند .

و اراضی است از اینکه می بیند لا اقل قدم اولی درین راه برداشته میشود و همکاری دوقدرت بزرگ ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی را در حل این معضله جلب می کند . اردن هم از نتیجه این کنفرانس امیدوار می نماید ، اما سایر کشورهای عربی خصوصاً سوریه ، عراق ، لیبیا و الجزایر که سهم شان در بحران شرقیانه در شکل جبهه عربی و دفاع از منافع جهان عرب قاطع بوده میتواند در مورد نتایج کنفرانس صلح ژنیو مشکوک معلوم میشوند ، از همین سبب است که طرفدار اقدامات جدی تر علیه اسرائیل و کشورهای طرفداران می باشند سایر کشورهای علاقه مند بیشتر ازین موضوع اطمینان دارند که بالاخره اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا دو جانب را بسازش و ادار خواهد ساخت ، سازش که متضمن حل عادلانه مشکل شرقیانه باشد و عربها رابه بحق شان برساند ، اما اگر این متارکه ها و گفتگوها صرف فاصله های بین دو جنگ را در شرقیانه زیادتر سازد و از آن هم اسرائیل به نفع خود استفاده برد و آن صورت نمیتواند به آمدن صلح در شرقیانه امیدوار بود و دیربازود عربها خود را مجبور به آزاد ساختن قلمرو های اشغال شده خود خواهند یافت .

اگر کنفرانس صلح ژنیو را موافقانه هم تصور نماییم نتایج آن بسیار بعد معلوم خواهد شد ، زیرا برقراری او بریند رانمیتواند موفقیتی در پایان این بحران شمرده ، چه بارها تا حال در شرقیانه او بریند برقرار شده آنچه میتواند آغاز پایان این بحران شمرده شود ، آغاز عقب نشینی قوای اشغالگر اسرائیلی از قلمرو های اشغال شده عربی می باشد و هر چه زودتر این کار شروع شود بهتر خواهد بود دیده شود آغاز مذاکرات بین نمایندگان نظامی مصر و اسرائیل در نماینده ملل متحد و ژنیو درین قسمت چه کاری را از پیش خواهد برد ؟

کنفرانس مهم ربه این سوچه عالی دایسرو نموده اند تبریک بگویم . همچنان وظیفه من است نابه اطلاع اعضای محترم برسانم که حکومت جمهوری افغانستان حاضر است جلسه دیگر این کنفرانس را در افغانستان دایر کند . از شما تشکر میکنم .

خاتمه

در شماره گذ شده در را پس و (موسسه های حیوانی عده ای منجر به آدم کشی شده) اشتباها نام «محمد ظاهر» و «حنیفه» آمده است که از نام اولی ذکر می باشد در دوسریه تهیه است و دومی هم اصلا در موضوع دخالتی ندارد . ضمناً دوسریه به ولسوالی میربچه رگوت رجعت داده شده است نه در ولسوالی قره باغ ، و در دوسریه مورد درمستن راپور ولسوالی ، «ولسواله خوانده شود .

هنرمند، هنر را باید

بشکلی در آورد که از محیط و طبقات اجتماع سالهام بگیرد نه اینکه بیگانه باشد.



گروپ آرین در حال اجرای کنسرت

این هفته چهره های جوان يك گروپ هنری بنام (آرین) به خوانندگان عزیز زوندون معرفی میگردد.

چ - یگانه عامل که سبب شد که من و رفقای من این گروپ هنری را بوجود آوریم تشویق از هنرو هنرمند در طبقه جوان کشور است. زیرا هنر موسیقی در جهان امروز اهمیت

بسیاری سه جوان هنرمند که به عرض مصاحبه با ما حاضر شده و به سوالات ما جواب دادند

از ایشان تشکر نموده و مصاحبه شانرا از نظر خوانندگان عزیز گزارش میدهم .

س - بنامی رشا اعظمی لطفا خود و همکاران هنر مند خود را به خوانندگان ما معرفی کنید ؟

ج - اسم من رشا اعظمی و رهبری این گروپ هنری را به عهده دارم و رفقای من عبارت اند از :

بنامی محمد اکبر بیرک، بیانو نواز.

بنامی داؤد رامش ، اکلادیون نواز ، بنامی عبدالله اعتمادی که به جازین آشنایی

دارد ، فریدون رحیمی کنتر نواز ، بنامی صبور انصاری تبله نواز گروپ ما میباشد.

خاصی داشته و تمام کشور های جهان از طبقه هنرمند موسیقی با صمیمیت استقبال می کنند و موسیقی برای کافه مردم

سبب سرگرمی گردیده وآلام زندگی را تسلی میدهد و سروش های آسمانی سبب میشود که مسرت و خوشی را در مجامع بخش کند.

ما برای منافع مادی . این گروپ هنری را بوجود نیا ورده ایم در نگاه ما منافع مادی و شهرت کاذب موجود نبوده و خواستیم با تشکیل این جمعیت هنری در زمره گروپ های هنری محسوب شده و به اجرای پروگرام های خویش خدمتی برای مردم خویش کرده

باشیم . و امید داریم که در این عصر نو ورزیم نو جهان نو که بیش از همه به

ما را در روز های اول زندگی قدم می گذارد هنوز بیشتر از دوماه نیست

که ما این گروپ کوچک هنری را تشکیل دادیم ولی من ده سال است که به این هنر

آشنا بوده و از مدت چهار سال به اینطرف

با رادیو کابل همکاری دارم . و در آرکست

۲۲ نفری رادیو نیز آواز خوانده ام .

س - آواز کدام خواننده بنظر شما جالب است ؟

ج - چون هر يك از خوانندگان ما مکتب خاصی دارند که يك طبقه بدان علاقمند

است پس گفته نمیتوانم کدام يك از دیگری بهتر است و این قضاوت را به شنوندگان

عزیز میگذارم ولی خود من از خوانندگان گمان کلاسیک بیش از همه به استاد سر آهنگ

و از خوانندگان گمان جوان به بنامی خلاند ظاهر هویدا و اکبر رامش علاقه دارم و از طبقه نسوان حنجره میرمن ژیل و قهرگل را ترجیح میدهم .

س - از آواز های که تا امروز بخشش نموده اید کدام يك در نظر شما بهتر می آید ؟



رشاد اعظمی نفر نشسته با همکارانش

ج - به عقیده من از خوانندگان های محلی (بار زیبای من) بیشتر در نظر من محبوب است .

س - نظریه تان در قسمت گروپ های هنری دیگر چیست ؟

ج - اگر نظر مرا میخواهید میتوانم بگویم که از گروپ های هنری آن گروپ با ارزش تر است که از تقلید خود را کنار نموده و هنر

را بشکلی در آورند که از محیط و طبقات اجتماع خود ما الهام بگیرد نه اینکه بیگانه باشد

هنرمند امروز به عقیده من خادم اجتماع خود است خاصه که ما این جمعیت هنری را

مخصوص طبقه عوام بوجود آورده ایم و ما خود را خوانندگان گمان عوام دانسته و از مجمع هنری این جمعیت نمایندگی میکنیم وآرزو

مندیم بدرد های مردم زحمتکش که رکن فعال اجتماع ما محسوب شده و بار پیشرفت

آینده مردم ما را بدوش دارند با آواز خویش

سبب گردیم که در زندگی فعال شان با عت مسرت آنها گردیم .

هر کشور و مردم آن از خود مقتضیات خاصی دارند که نمی توان آنها را با دیگر ممالک

مقایسه کرد مثلا آهنگ سازان ما که در اجتماع جوان امروز مقام شامخی دارند هر چند جوان

هستند ولی چون آهنگ آنها از محیط و اجتماع ما الهام میگردد در قلب مردم ما تاثیر خاصی دارد مثلا خلاند و نینواز ...

س - بیشتر از این زحمتی نداده میخواهم از آرزوی اخیر شما استفسار کنم .

ج - محترما آرزوی ما سعادت مردم ما علاقه ما به رژیم جمهوری ما و وطن ماست و آرزو مندیم که در آینده نزدیک در اطراف

کشور ما در آستان های دور و نزدیک يك سلسله کنسرت های را برای مردم خویش انجام داده واز یمن راه آرامش وجدانی را حاصل کنیم .

هزارو پيگب

- ۵۹ -

با وجودیکه همه ساله در شروع زمستان ابلاغیه های پولیس مبنی بر احتیاط در قسمت استعمال زغال بلوط نشر میشود بازهم بی احتیاطی هایی صورت میگیرد .

در روزنامه انیس خبر مسموم شدن دونفر به اثر گاز زغال چند روز پیشتر نشر شد. فکر میکنم تا وقتیکه خانواده ها خودشان متوجه خطر نشوند و بخصوص مستخدمین خود را از استعمال زغال بلوط در اتاق های در بسته و بدون منفذ بر حذر ندارند.

ابلاغیه پولیس جایی را نمیگیرد. امسال هم طوری که از همین حالا وضع هوا نشان میدهد سردی قابل ملاحظه ای را در زمستان استقبال خواهیم کرد و چون شدت سرما ایجاب میکند وسایل گرم کردن خانه مهیا شود امید است خانواده ها جدی تر ب فکر جلوگیری از مسمومیت ها باشند و همین واقعه ایکه در انیس نشر شد اولین و آخرین حادثه مسمومیت از گاز زغال در پهن زمستان باشد.

- ۶۰ -

این خبر که در روزنامه انیس نشر شده است شاید از جمله خبر هایی باشد که شدیداً به احساسات روغن دوستان برخورد نموده ... چپه شدن موتر لاری حامل روغن، آنهم در اثر تیزرانی و بی احتیاطی دریور و آنهم در داخل شهر حادثه ایست جگر خون کننده ... خوبست درین واقعه کسی تلف نشده است. بهر حال وقتی که وضع خراب و چپه شده موتر را درعکس آن مشاهده کردم جگرم خون شد خداوند به این نیز چلان ها انصاف دهد.

- ۶۱ -

در دفتر مجله نشسته بودم که زنگ تیلیفون بصدا درآمد، گوشی را برداشتم شخصی بنام «امین» بامن صحبت میکرد .

او گفت :

من میخواستم این مطلب را تحریری بنویسم ... اما بهتر است تیلیفونی بشنوید .

گفتم :

- کدام مطلب را ... ؟

- قصه گوشت خریدن و مشکلاتی را که برایم عاید شد .

گفتم :

- بفرمائید ... بنده حاضرم قصه تانرا بشنوم .

او گفت :

- بدنبال گوشت سرو کارم به

کارته ۴ رسید ، در آنجا یک دکان قصابی پیدا کردم یک کیلو گوشت

خواستم و یگانه نوت پنجاه افغانیکی رابه قصاب دادم ب فکر اینکه چون قیمت یک کیلو گوشت مطابق نرخنامه ۴۵ افغانی است، پنج افغانی برایم مسترد خواهد کرد اما غافل ازینکه قصاب انتظار دارد من پنج

افغانی دیگر هم بشکفم، به قصاب گفتم: گل آغا ... تو مگر نرخنامه نداری ... ؟

قصاب بابی اعتنائی گفت: نی آغا... مه نرخنامه ندارم و قیمت گوشت هم پنجاه و پنج است. اتفاقاً یکی از دوستانم از آنجا میگذشت پنج افغانی از او گرفتم و به قصاب دادم. در کنار سرك پولیس ایستاده بود، جریان را به او گفتم. پولیس گفت:

- اینها خیلی بی انصافند ... شما لطفاً به ماموریت پولیس مراجعه کنید جزای او را میدهند .

به ماموریت پولیس مراجعه کردم

مامور پولیس که جوان و وظیفه شناسی بود قصاب را احضار کرد. قصاب وقتی که دید من شکایت کرده ام

فوراً گفت : من بالای این شخص (مرا نشان داد) پنجاه هزار افغانی طلب دارم. مامور پولیس که ازین مکاریها زیاد دیده بود بایک استعلام او را بامن و یک پولیس به بناروالی فرستاد.

موقعی که به بناروالی رسیدیم وکلای صنفی همه جمع شده بودند و از اتفاقات روزگار وکیل صنفی قصابان کاکای همان قصاب بود.



- ای دختر زیبا و قشنگ که گیسوان افشان و اندام زینا نسی داری و رنگ چشمان تان چون آسمان است و قد رسای تان دل می برد. من عاشق سگ تان شده ام امید است آدرس او را بمن بد هید .

درین موقع میخواستند به ذرایع مختلف قصاب متخلف را رهاکنند ولی از آنجائیکه دیروز دیروز بود و امروز امروز است دست های مرئی و نامرئی نتوانست کار کند. قصاب حیلہ گر که چاره را حصر دید یکبار دیگر مقاله ایراکه از برداشت خواند، چشم هارا بست، دست کنار گوش گرفته گفت :

- یا ایها الناس ... این مرد که دعوی دارد من دریک کیلو گوشت مبلغ ناچیزی ده افغانی از او زیادتر اخذ کرده ام، مبلغ سه هزار و چند صد افغانی از من قرضدار است ...

از من گوشت بقرض برده و هر باریکه برای گرفتن پولم بخانه اش میروم بابرادران خود من عاجز مسکین را لت و کوب میکند. و با گفتن این جملات برنگ برنگ گریه کرد .

این حرف های خنده دار، او را طبعاً کسی باور نمیکرد چون اولاً خانه مرا ندیده بود و ثانیاً من بابرادرانم زندگی نمیکنم. گفتم :

- من جهت همکاری با بناروالی که همیشه اعلان کرده اند متخلفین را بما معرفی کنید او را معرفی کردم و بناروالی باید جزای او را در بقلش بگذارد. اما اینکه او بالای من دعوا دارد باید این مسأله را در مرجع دیگری باوی فیصله کنم .

خلاصه درد سر نمیدهم کار ما به رئیس بناروالی رسید و بناروال که آدم جدی و فعالی است گفت :

- این بی انصافان ازین حیلہ ها دارند، آنوقت مقابل چشم من ورقه جریمه برای قصاب متخلف نوشته شد.

این بود قصه از قصابانی که هم متخلف اند وهم دروغگو. بعد آن شخص با من خدا حافظی کرد و گوشی را گذاشت .

حادثه در نیمه شب

من با این فکر چه باید بکنم جو؟ لطفا جوابم را بده. آنتی از من خواسته که باید در اینجا زندگی کنم. آیا در این باشیم؟ جوزف با انگشت سوی نوشته که روی تخت فلزی کشیده شده بود اشاره کرد. در آنجا نوشته شده بود:

هر قدر زود شروع کنید باز هم ناوقت است.

جوزف گفت: فکر میکنم جوابت در آنجا باشد. آنها هر دو روی چوکی که از سنگ مرمر ساخته شده بود نشستند.

جو متفکرانه و با آهستگی گفت: فکر میکنم یکنفر باید متقاعد شود که همه تو جای دیگری برای زندگی کردن نداشت. تصور مینمایم برای او این موضوع طبیعی و حتی قابل قبول بود در دنیای که فکر و تئبی دستی خارج تصور است زنی سالخورده و نهنمایی مجاز است در یک چنین فصری که سی تاجپل اطاق ویا زیان تر دارد و چندین نفر که تعدادشان به هفت هشت به شمول من میرسد از آن وادسی و مراقبت میکنند زندگی نماید؟

و بعد اضافه کرد: خوب. ما او را نسبت این کارش می بخشیم. اما تو خویشتر میفهمی. همین طور نیست؟

لی ترنس عمیقی کرده و خود را از زیر این بار رها نیده و گفت: پس من با این فکر چیکار کنم. فصر ویورلی را بفروشم تا یکنفر دیگر به عین شکل دوران زندگی نماید؟

جوزف گفت: آنقدر زیاد مطمئن نیستیم که تو بتوانی این کار را انجام دهی. بسیاری مردم امروز این طور زندگی نمیکند. فکر میکنم تو آنرا به یک کسی بفروشی که بتواند پاره پارهش نماید. اگر بتوان آنرا برای مقاصد دیگر بکار برد میتوان بصراحت گفت که افلاکاری انجام داده شده است.

لی سوی او دور خورده و گفت: چگونه؟

جوزف گفت: خوب این فصر میتواند مرکز مبارزه با معتادین مواد مخدره ویا خانه برای فقراء باشد وحتی میتواند یک مرکز اجتماع رهبران دنیا باشد که از گوشه و کنار جهان بیایند و روی مشکل فقر و تئبی دستی بحث و مذاکره کنند.

نور عجیبی در عقب مغزلی شروع بدرخشیدن نمود طوری که او فکر میکرد چراغی را در آنجا روشن کرده اند. چراغی که از بین درزیک دروازه می تابید. دروازه که سوی آزادی غیر متکی بودن و خوشی باز میشد.

لی گفت: مقصد تو اینست که من فصر ویورلی را ترک بگویم؟

جو قبل از جواب دادن قدری توقف کرده و گفت: مطمئن نیستیم که کسی حاضر شود آنرا حتی به صفت یک هدیه کوچک از تو قبول کند اگر چه صایل وادسی آن از نگاه مالی قبلا حل شده باشد. اما قسمی که میدانی موسساتی زیادی وجود دارد و میتوان قلب لی از جا کرده شد و گفت:

موسسه اپلیتون. مقصد تو این است که من تمام پول را روی این موضوع بگذارم؟ تمام آنرا؟ تا بدین ترتیب این پول نتواند باعث رنج و اذیت من گردد و در عوض بتواند دیگران را کمک کند جوزف سوی او خندید و گفت:

این یگانه راهی است که می توانیم

هغه هواچه سوژی تنفس .

به امریکا کبسی پروفیسور (کور نیکو ها) له منفی ایون خخه درد دتسکین او په سوخیدلو خایو کبسی د عفو نت د مخنیوی د پاره استفاده کوی او هغه د زکام په تداوی کبسی اغیزه ناک بولی. (میشل کوکلن) وایی:

کله چه انسان دناروغانو د مرینی احصائیی ته متوجه کیبری، تعجب کوی کله چه گوری په سرطان، د خیکر په سیروز اودقند په ناروغیو اخته شوی ناروغان زیاتره په ژمی کبسی مری، زیاته سره او توده هوا دوازه د انسان دینمان دی او زیاتره ناروغی په همدغه حالت کبسی په انسان بانندی بری پیدا کوی.

ژمی، دزپه د درید و فصل

دژمی په فصل کبسی د زپه د دریدو احصائیه لوره خی او له دی امله هغه کسان چه په زپه بانندی د درد احساس کوی او دغه درد دزپه په ناروغانو کبسی شته، باید په دغافصل کبسی خان ته پوره باملرنه وکری. آزمونینه بنودلی ده چه په دغه فصل کبسی دونیو په پلازمانا کبسی دپروتین اندازه جکیبری او همدغه راز په وینو کبسی د همو گلو بین او سپین گلبول شمیر زیاتیری، په دغه فصل کبسی د بدن د داخلی غدوپه تیره بیادتیروئید اودپنستورگو رگو د پاسنی غدی فعالیت زیاتوالی پیدا کوی، روحی بحران زیاتیری او د خان وژلو اندازه لویری.

باید وویل شی چه لمریظوفانونه هم د ناروغیو د زیاتوالی سبب گرخی. (ساردو درنيس) او (اکتر (فارو) د لمریزو طوفانو نو له خیرنو خخه دی نتیجی ته رسیدلی دی چه طوفان د خان وژلو د زیاتیدو او دروحی گپوډیو او نارامیو د پیدا کیدو سبب دی او دغه راز دزپه د دریدو او نورو ناروغیو زیاتوالی منخ ته راوړی دی.

انسانان له پخوا زمانو خخه په دی بو هیدل چه په غرنیو سیمو کبسی استو گنه او د هغو دلمر له وړانگو خخه استفاده انسان روغ او خویش ساتی او هغه ته جسمی او روحی انبوه وریبئی او له همدغه

باتو ازدواج نمایم دراین لحظه لی به اطفالی فکر کرده تدریس آنها را در این تابستان از دست داده بود. اطفال گمشده او. تمام اطفال گمشده و بی پناه جهان. در این جا در فصر ویورلی اومی توانست برای آنها خانه بسازد. می توانست که برای آنها یک پناه گاه باشد برای اطفال معیوب و آنها که از مادر نسا قصی الخلقه زاده شده بودند. برای اطفال همراه و پریشان. برای اطفالی که از زنده بودن رنج می بردند. برای آنها بی که از موقعیتی که به آن نمی توانستند و یا نمی توانند توافق کنند. خاموشی و انزوا پیشه کرد داند تا بدین ترتیب آخرین پناهگاه را بیاند فصر ویورلی برای آنها آخرین پناهگاه خواهد بود. خانه آرزو ها خواهد بود. اعضای آنها مردمان تریبه دیده و بصیر تشکیل خواهد داد که ایمان دارند برای قلب های بسته یک کلید وجود دارند و آن کلید عشق و پرستیدن است.

لی گفت: اما تو مرا کمک میکنی جو. همین طور نیست؟ مسایل زیادی وجود دارد که باید اینجا داده شود من به کمک و مشوره ضرورت دارم.

جوزف خندیده دست او را در دست گرفته و آنرا فشرد و گفت: آه، تو به قدر امکان کمک خواهی شد تومی فبمی که شعبه از مشاورین خوا هستی داشت. مردمان زیادی وجود دارند که باتوو صمیمانه همراهی خواهند کرد.

لی گفت: میدانم. میدانم اما یک چیزی است که من از آن می ترسم من یکنفر ضرورت دارم. یک شخصی که در وجود او بتوانم تمام اعتماد، اطمینان، آینده، سرنوشت، بخت و اقبال را خلاصه کنم.

جوزف گفت: فکر می کنم که تو او را یافته باشی چنین فرصت خوبی برای او قبلا میسر نشده بود. در این هنگام که لی از خوشحالی در پوست نمی گنجید آوازی را شنید که او را به نام صدای زن، از جایش بلند شد در حالیکه پیش دامنه اش را هنوز بستن داشت دستش را مقابل چشمانش گرفته و از بین چهره صدا زد.

لی گفت: من اینجا هستم برتا. اینجا. برای شما تیلیفون آمده. از فاصله دوری صحبت میکند فکر می کنم پدر تان باشد.

لی شروع بدویدن نمود. حالا به کسی ضرورت نداشت که او را رهنمایی کند. همین طوری که میدوید سرش را دور داد تا جوزف را که از دنبالش می آمد صدای زنند. لی گفت: من اول با او صحبت می کنم. به او میگویم که تو کی هستی و بعد تو لطفا با او صحبت کن می خواهم که او آواز ترا بشنود. آه، لی مطمئن بود که جو و پدرش به زودی یکدیگر را درک خواهند کرد. آنها را خواهد دید که شانه به شانه همکاری میکنند مشاهده خواهد کرد که پدرش یعنی مردی که اول انسان بودن و سالم بودن برا یش مطرح بود انتخاب او را تحسین خواهد کرد و در اولین نگاه خواهد دانست که جوزف یک نابغه است یا یک آدم عادی.

لی گفت: یکروز پدرم بمن گفته بود که وقتی من عاشق شدم خواهم فهمید. و حالا می خواهم پدرم بداند که من این موضوع را فهمیده ام. نوشته ام: بنتر بلج مان ترجمه از: غ زمان سدید (پایان)

هغه هواچه موزی تنفس . . .

چه اکسیجن بی د وینو کله وفیل د عملیاتو په واسطه تا مینیری ، خو پند دی . که دغه عمل یعنی (ایونیز اسیون) لږ شی (لکه د بنارونو د هوا په شان) ، ناروغی زیاتره د کپیخ په درې یا خلیروبوچو کینی زیات پینیری اودا هغه موقع ده چه به هوا کینی د منغی ایون اندازه ډیره لږه شوی وی .

د هوا د کیفیت په خپره او د انسان په روغتیا باندی د هغی په اغیزه سره ، پوهان په دی فکر کینی لویدلی دی چه په مخصوصو دستگاوو سره هوا (ایونیزه) کړی او دبنار هواورباندی ککړه کاندی ، مگر دغی ورخی ته تررسیدو پوری د خلکو د روغتیا د تامین د پاره باید دووټکو ته پاملرنه وشی : (دلوگی سره مبارزه او دشنه فضا زیاتوالی)

له لمر څخه مسمو میت

دلمر وړانگی د انسان د روغتیا په تامین کینی ستر نقش لوبوی او پوهانو چه ویتامین (دی) په همدغه وسیله په پوستگی کینی جوړیږی او که انسان له لمر څخه محروم شی د هپو کو د پوستو الی (په ماشومانو کینی) د ناروغی سره به مخامخ شی .

مگر په وروستیو کلو نو کینی دلمر له وړانگو څخه استفاده نسا معقوله بڼه غوره کړیده او د جلدی ناراحتیو سبب شویندی او به حقیقت کینی ویلای شو چه لمر تر پلوشو لاندی لامبیدل خان ته د خلکو دپاره د تشویش نه ډکه مشغولا جوړه کړیده . له بلی خوا د نوومحصولاتو دزیاتوالی له امله چه خینی بی د انسان بدن د لمر د وړانگو په مقابل کینی حساس گرزوی ، دلمر عوارض زیات کړیدی .

باید وویل شی چه د انسان بدن ټول منغی عکس العملونه په شنی وړانگی پوری مربوط دی چه د لمر دهغو ټولو انرژيو تقریبا دوه زرهه برخه تشکیلوی چه دخمکی ته رسیری دلمر دوړانگو په مقابل کینی د انسان عکس العمل دوه ډوله دی . حساسیت او مسمومیت حساسیت

دپوستگی دوج شوی سور والسی سبب او وروستی عوارض بی د (اگزیم) په ډول دی . حال دا چه له لمر څخه مسمو میت دپوستگی دسور والی او پرسوب په شکل دی چه له خو دقیقو څخه تر څوگړیو وروسته پوری لیدل کیږی . عمومی اغیزی بی د خینو نارو غیو او د پوستگی د سرطانی د پیدا کیدو په شکل دی . باید وویل شی هغه کسان چه سپین پوستکی لری ، له لمر څخه زیات تاوان وینی .

د سرواوتو دو په مقابل کینی د انسان مقاومت

د تودوخی د درجی بدلون که د سړی خواته وی یا تودی خوا ته دناروغیو دزیاتیدو سره یو خای دی . سره د دی داسی خلک هم شته چه په اصطلاح تود مزاج دی خو په توده هوا کینی فعال او روغ وی او بالعکس خینی خلک سره هوا خونوی . په حقیقت کینی ویلای شو چه د خلکو مزاج د سرو او تودو په مقابل کینی توپیر لری او هر څوک دخان د پاره د تودو خی

بقیه صفحه ۶

چرا مصری‌ها

ادامه دادند . این يك پيروزی نا چيز بود واما برای تقویت روحی قوای نظامی مصر پيروزی عمده شمرده میشود .

يك سال رادر بر گرفت تا يك هیات ریسرج عسکری تحت ریاست جنرال بدزی حقایق کامل را درمورد قوای مسلح مصر از روزیکه قوای مصری در صحرای سینا انتقال داده شد و تا وقتیکه اور بند نافذ گردید ، تهیه نمود .

روز پنجم جون ۱۹۶۸ درست يك سال بعد از حمله اسرا نیل بر مصر ناصرو ۴۲ نفر از قوما ندا نهایی وی در مقر قوما ندانی قوای مصر راپور بدزی را که با صراحت کامل تهیه شده بود استماع کردند وی در این راپور خود کابی اسناد هدا یات و

مخصوصه درجه لری . به دغه برخه کینی دزی مهم عوامل د خالت لری . ۱- تیروئید غده ، د تیروئید دغدی د عمل لږ والی ، انسان د سړی هوا په مقابل کینی ناتوان کوی او بالعکس د هغه د ترشح زیاتوالی د دی سبب گرخی چه انسان له تودو خی څخه وتبستی . ۲- عصبی دستگاه ، عصبی مزاجه خلک زیاتره د تودوخی احساس کوی او له همدغه امله د سړی هوا خواته شی ، په داسی حال کینی چه بالعکس خلک له سړی هوا څخه تبستی .

۳- غوړانساج ، بدخی د نارینهوو په نسبت زیاتره سره هوا زغمی ځکه چه د دوی تر پوستگی لاندی وازگی زیاتی دی .

بالاخره باید دی ته پاملرنه ولرو چه که انسان له روحی او جسمی نظره روغ وی ، هم سره او هم توده هوا په ښه توگه زغمی او خان دهغو سره تطبیقوی او دا هغه ټکی دی چه انسان د سیند غاړی یا کلیو ته په مسافت سره ورتنه متوجه کیږی نو ویلای شو چه روغ او سالم روح د بدن د تودوخی په تنظیم کینی مهم نقش لوبوی .

صد.ها مصاحبه با صاحب منصبان و افراد را همراه با راپور های بیطرفانه گنجا نیده بود .

وقتی ناصر در اطاقیکه جنرال جمع شده بودند داخل شده گفت : میخواهم تمام حقایق را بدانم در گذشته چندین بارمرا فریب داده اند و حالا باید حقایق را درک کنیم نواقص خود را اصلاح سازیم تا نبرد آینده ما با اسرا نیل طوری باشد که می خوا هییم .

چار ساعت را در بر گرفت تا قرائت راپور بدزی خاتمه یافت این راپور به بسیارصراحت نوشته شده بود و بدزی میگوید در جریان استماع آن رنگ رئیس جمهورتغییر مییافت گویا اینکه مریض شده باشد .

بدتر از مرگ

- طبعا . من جفت کلید آن اتاق را برای خودم ساخته ام .
- کار درستی کرده ای . خوشم آمد . بدرن هم می خوریم .
بعد آندر یوس را درقلب خود تحسین کتان ، ترک گفت و به طرف اتاق خود رفت .
بارچه نبح کوچکی که روی جا کلیدی اتاق خویش گذاشته بود ، تکان نخورده بود . معلوم می شد اتاق او را جستجو نکرده اند . ازالاماری يك بوتل کیناک بیرون آورده گیلای از آن پرکرد و به داخل روشویه ریخت . بعد نشست و روی يك تکه کاغذ چیز حساسی نوشت . این یاد داشت مختصر عبارت بود از : «امیرا الکتریک ، وزیر آن راهم خط کشید سبس رویاک خودرا بیرون آورد و از میان آن تانچه گرجک سمیت میسون کا لیبر ۳۸ را بملامت بیرون آورد و یادقت مرمی های آنرا شهرد .

سبس صدا خلفه کن آنرا بیرون آورده یاک کرد و دوباره بجای خودش گذاشت . کارد بوئر نیز آنجا ریده می شد . گریج بعد از اینکه وسایل خطر ناک خودرا بجای لازم آن گذاشت ، شروع به تفتیش اتاق خود کرد . بظاهر آنکه مبادا آنجا نیز میکروفلونی نصب شده باشد . نه چیزی نبود . این دفعه کمی کیناک نوشید برای اینکه زود خوابش نبرد . بعد بلند شد و اتاق خودرا بقصد اشتراک در ادامه شب نشینی کشتی ، ترک زاد .

فصل هشتم

دیگران هنوز در سالون زیبای کشتی بودند ، می نشستند و دانش میکردند . ناکسوس با فلیپا دست بدست بسوی او آمدند . ناکسوس پرسید :
- خبر را مغایره کردی ؟
- لازم بود بعضی حسابها را قیلا بکنم . هری ، من از معامله باجشم پوشیده چندان خوشم نمی آید .
ناکسوس هم با او شوخی کرد و گفت :
- درآنصورت تو نمی فهمی چطور پول زیاد بدست بیاری . بهتر است بروی و با فلیپا دانش کنی . دیده شود این یکی راهم بلدی یاخیز ؟

هر دورا بهم نزدیک کرده خودش برای آوردن يك گیلای مشروب رفت زیرا دستش خالی مانده بود . یکی از کار سونپا متوجه شد ، دوان دوان گیلای مملو ازرقای به او تقدیم کرد .

گریج و فلیپا به دانش شروع کرده بودند . زن قوی بود ولی درپازوان او نرم ولطیف میرقصید . دستش را روی شانه عضلاتی او نهاده ، سر را بلند نگه داشته بود چشمان شپای آبی رنگش برق مخصوصی بسوی او داشتند . گفت :

- جان ، امیدوارم درکارت موفق شوی . آه . آری شاید .
- اگر به چیزی احتیاج داشته باشی ، ازگفتن آن خود داری نکن .
- چیزی نیست . باور کن .
رقص کتان بهارک نزدیک شدند او باپای مشغول رقص برد . و درعین رقص به پسااز آرکیا لوزی بحث میکرد . گریج آهسته گفت :
- همه چیز خیلی قشنگ است .
فلیپا تبسم خفیفی بولب آورده گفت :
- آدم عجیازی است ، نیست ؟
- آنهم چطور عجیاز! مگراوغیر از صحبت راجع به کار پاسیو چیزی دیگری نمیداند ؟
- رسام مود است . و راستی هم بهترین رسام مود .
- در پارسی ؟
- نه ، آنقدر ها هم خیر . درونیس باپوسه کار میکند .
- بافیدارد .

نجوم و احکام ...

منظومه شمسی

در هیات قدیم، زمین مرکز عالم پنداشته میشد که هفت سیاره بنام قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زحل در اطراف آن گردش میکردند. هیات امروز آفتاب را به جای زمین مرکز عالم میدانند، آنهم عالمی که دو محدوده منظومه شمسی قرار دارد و گرنه هزارها منظومه شمسی با فواصل و ابعاد بزرگتر ازین منظومه وجود دارد.

در هیات جدید از جمله آن هفت سیاره، جای آفتاب را به زمین و جای زمین را به آفتاب داده اند، یعنی آفتاب مرکز عالم شناخته شده و زمین سیاره ای است که گرداگرد آفتاب میچرخد.

در هیات جدید، تنها قمر یعنی همین ماه را که در شبها می بینیم نه بنام سیاره بلکه بنام قمر که تابع سیاره است، گرد نده بدور زمین میدانند و بیسی.

در هیات جدید، سه سیاره دیگر را که قدمانی شناختند بنام اورا، نوس، نبتون و پلوتو، در جمله سیارات منظومه شمسی شامل میدانند ما برای شناختن این سیارات نه گانه، بطور یکه در هیات جدید تعریف شده اند. بهتر است که قبل از همه به سراغ زمین خود مان برویم.

دیگر نحس گمان میکردند، عطارد را با سعد سعد و با نحس نحس تصور می نمودند و ماه را اصلا سعد میدانستند اما در بعضی حالات نحس می شمردند ۲- زحل را بسیار سرد و خشک مشتری را بعد اعتدال گرم و تر، مریخ را بسیار گرم و خشک، آفتاب را کمتر از مریخ گرم و خشک، زهره را بعد اعتدال سرد و تر و عطارد را کمتر از زحل سرد و خشک میدانستند اما معتقد بودند که با هر سیاره دیگر نزدیک شود طبیعت آن را می پذیرد و درباره ماه میگفتند که بسیار سرد و تر است.

۳- مشتری و مریخ و آفتاب را مذکر و زهره و ماه را مؤنث می دانستند، زحل را مذکر میدانستند اما تحت شرایطی و عطارد را با مذکر، مذکر و با مؤنث، مؤنث تصور میکردند.

۴- زحل و مشتری و آفتاب را نهاری (روزی) میدانستند و مریخ و زهره و ماه را لیلی (شبی) می پنداشتند، در مورد عطارد معتقد بود که هم روزی و هم شبی است و نظر به مجاورتش با سیاره یا برج روزی یا شبی درباره آن حکم می کردند.

۵- برای هر سیاره خانه ای از برجها قائل بودند جدی و دلو خانه زحل، قوس و حوت خانه مشتری، حمل و عقرب خانه مریخ، اسد خانه آفتاب، ثور و میزان خانه زهره، جوزا و سنبله خانه عطارد و سرطان خانه ماه شمرده میشد.

از اینگونه پندارها در باره سیارات و همچنان در باره برجهای بسیار اظهار نموده اند که در آینده به بعضی از آنها بخصوص آنچه برای فهم سخن شاعران و نویسندگان پیشین ضروری بنظر رسد با توضیح کافی بیان خواهد شد.

اما دانش امروز، نه تنها این پندارها را نمی پذیرد، بلکه نظر دانشمندان هیات امروز با آنچه ستاره شناسان در باره ستارگان اعم از ثابت و سیاره و سحابی معتقد بودند، بسیار اختلاف دارد که ذیلا به بعضی از این اختلافات اشاره میشود.

شرق بدور محور خود انجام میدهد و مدت یک دوره کامل آن ۸۶۱۹۶ ثانیه (۲۳ ساعت و ۵۶ دقیقه و ۳۶ ثانیه) است و در نتیجه آن شب و روز بوجود می آید که ما برای سهولت کار خود آنرا ۲۴ ساعت حساب میکنیم.

حرکت انتقالی زمین :

زمین در مدت ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۷ ثانیه یکبار بدور آفتاب گردش میکند، درین گردش فاصله آن از آفتاب بین ۱۴۷ میلیون تا ۱۵۲ میلیون کیلو متر میرسد که بطور متوسط ۱۴۹۵۰۰۰۰ کیلو متر میشود. این تفاوت فاصله از آنسبب است که مدار زمین بدور آفتاب دایره ای نیست بلکه بیضوی است و همیشه آفتاب در یکی از دو کانون این بیضی که محیط آن تقریباً ۹۳۱ میلیون کیلو متر میباشد قرار دارد و باز برای همین بیضوی بودن مدار است که چهار فصل سال (بهار، تابستان، خزان و زمستان) پدید می آید و گاهی شبها بلند و روزها کوتاه میشود و زمانی روزها بلند و شبها کوتاه میشود.

لطفاً بقیه این بحث را در شماره آینده بخوانید.

سیاره ای بنام زمین :

زمین سیاره ایست که از خود نور ندارد و روشنی خود را از آفتاب می گیرد. شکل آن کرویه است اما نه کروی کامل، بلکه در دو قطب خود فرو رفتگی و در قسمت استوایی خود برآمدگی دارد و به همین سبب قطر قطبی آن با قطر استوایی آن ۴۲ کیلو متر تفاوت دارد یعنی شعاع استوایی آن (فاصله بین خط استوا و مرکز زمین) ۶۳۷۸ کیلو متر و شعاع قطبی آن (فاصله بین قطب و مرکز زمین) ۶۳۵۶ کیلو متر است.

وزن مخصوص زمین ۵٫۵ است و ۷۱ فیصد سطح آن از آب پوشیده شده و ۲۹ فیصد آن خشک است و مساحت سطح آن ۵۱۰۹۰۰۰۰ کیلو متر مربع میباشد حجم آن یک تریلیون و هشتاد و سه میلیارد و سه صد و بیست میلیون کیلو متر مکعب و وزن آن پنجاه و نه صد و هشتاد و سه میلیون تن است ولی با این عظمت، در مقابل جهان پهناور هستی حکم ذره ای را در برابر صحرا دارد.

اگر این سیاره را از فاصله ای دور مثلاً از کره عطارد یا زهره تماشا کنیم یکی از درخشانترین ستاره های آسمان بنظر میرسد.

حرکت وضعی زمین :

در علم هیات جدید برای زمین دوازده قسم حرکت قائل شده اند که از آن جمله دو حرکت از همه مهمتر است: وضعی و انتقالی. حرکت وضعی زمین، چرخشی است که از سمت غرب با استقامت

بقیه صفحه ۴۳

دزیره خبری

حتی در خصمت او و لگو و خت بی هم هیر کبری چه د پیغلی خه پام شوی نو خپل ملگری ته وایی :
جانانه خه کانی را وشوی !!
بلبلی وینس شوی او چرگان کوی بانگونه خو مین هم د سهار چرگ ته داسی دزیره له سوزه بنیرا شوی. دسهار چرگه غاری و خوری مادآشنا په سینه اوس اینی لاسونه همدارنگه (مینی) هم د سهارله

باو خخه داسی شکایت کوی :
دسهار باده نا مراده مخ دیار به لاپولوندو و جدی کره نه اودردی دنیمی شبی داخوتی هم ولولی په نیمه شبه چه را په یاد شی لکه یتیم درپسی او نیکی تو یومه په نیمه شبه سندی وایه خوک چه به زرمویشتی وی بیدار به شینه دشیی را پاخم ستوری شمارم رادوم دخپل آشنا شینکی خالونه (ته بلی گنی پوری خدای پامان)



مسؤول مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تېلفون : ۳۶۸۴۹

دکور تېلفون ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

په باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

اصل پلان گذاری ملی به مقصد رشد اقتصادی و تکامل اجتماعی و هم چنان سنجش دقیق و استقاده از حد اکثر امکانات و بالاخره هرگونه عملیه علمی و تکنولوژی، مستلزم يك سلسله فعالیت های شعوری مسلسل و مستمر به مقصد جمع آوری، ترکیب، توحید سنجش و ارزیابی معلومات و ارقام جهت شناخت حقایق و اوضاع می باشد. در نظام نوین و متمدنی جمهوری مرکز، توحید و انسجام فعالیت های احصایی و مکلفیت های اداره مرکز احصاییه پیشی از هر وقت دیگر حایز ارزش و اهمیت فوق العاده میباشد. زیرا اجرا و تطبیق موفقانه هر گونه تحول بنیادی و هماهنگ بر اساس پلان گذاری و متکی بر پایه ساینس و تکنولوژی میباشد که توسط يك اداره موثر و سازمان قوی و مسلکی احصایی و تحقیقاتی صورت بگیرد. تخر به کشور های متمدنی جهان نیز ثابت می سازد که انکشاف و توسعه متوازن امور اقتصادی و پلان گذاری بدون موجو دیت علمی احصایی و مشکل و حتی ناممکن است.

منبع اداره مرکز احصاییه ضمن يك سلسله بررسی های دیگر پیرامون نقش احصاییه در جهان امر و افزود: با درك این حقایق و استقاده اعظمی از پرسونل مسلکی موجود مسوده قانون احصاییه و مسود تشکیل و لایحه وظایف اداره ملی مرکز احصاییه، برای چهار سال آینده ترتیب و تدوین گردیده است سوال دیگری را اینطور مطرح می سازم، چگونگی و اواز کدام طریق به جمع آوری معلومات احصاییه می پردا زید؟ منبع میگوید:

اولتر باید توضیح کرد که قبل از جمع آوری هر گونه معلومات احصاییه یوی لازمست پروگرام کار دستور ها، سوال های مورد نظر، جدول ها و فورمه های ضروری به مقصد رهنمایی در امور جمع آوری ارقام و اعداد، طرح و ترتیب گردد. مامور یتکه برای تهیه احصاییه های مورد نیاز تعیین میگردد نخست با اهداف پروگرام احصاییه آشنا گردیده و همچنان نقشه و فوتو های منطقه ساحه، که در آن پروگرام

نقش اعداد و ارقام

عملی میشود با اصل منطقه شهر تطبیق میگردد.

بعد تثبیت میگردد که آیا جمع آوری معلومات احصاییه با استفاده از طریق مکاتبه، مصاحبه یا مشا هده بصورت موثر انجام شده میتواند.

در پهلوی پروگرام تطبیق و جمع آوری، پروگرام مراقبت، نظارت و رهنمایی نیز عملی میشود. تا اعداد، ارقام و معلومات جمع آوری شده قابل اعتماد و اعتبار باشد. در قدم بعدی امور تصحیح و کنترل در باره اعداد و ارقام جمع آوری شده اجرا میگردد و بعد از حصول قناعت در مورد صحت و اعتبار احصاییه های مذکور، معلومات به آمریت اعمال یا پراسس ارقام سپرده می شود تا رمز بندی، تصحیح، تصنیف و ترتیب نموده در سنجش اوسط ها و فیصدی ها توسط کامپیو تر اقدام نماید.

در کدام موارد از احصاییه های جمع آوری شده استفاده بعمل می آید؟ منبع اداره مرکز احصاییه درین باره چنین توضیح کرد:

ازین معلومات در پلان گذاری های اقتصادی و اجتماعی در مطالعه اقتصادی بودن پروژه ها و پروگرام های شامل پلان، در ترتیب قدامت ها بین پروژه ها و پروگرام ها، در پیشبینی های تمایلات قیم و نرخها و تهیه مواد و لوازم مورد ضرورت و بالاخره در پیش بینی های اقتصادی اجتماعی، تحلیل اوضاع اقتصادی، مطالعات ارتباط و مناسبت اندازه تولیدات صنعتی، تخمین تعداد کارگران مامورین دهقانان، و فهمیدن تعداد بیکاران در کشور استفاده می شود.

منبع افزود:

همچنان در تخمین مجموعی عاید ملی و اندازه عاید فی نفر نیز، از احصاییه های این اداره کار گرفته میشود.

تولیدات تعداد کارگران و سرمایه های جمع شده در همین سال ترتیب شده که از آن ها ظرفیت تولیدی سطح استخدام و اندازه سرمایه در فعالیت های صنعتی بدست آمده می تواند.

همچنان تمام موسسات صنعتی با توضیح محل، نوع تولید و ظرفیت فابریکه ثبت گردیده و به همکاری آن ها معلومات احصاییه جمع آوری شده بصورت مسلسل و مستمر ترتیب و تکمیل شده است.

ازین منبع میخواهیم تا کمی پیرامون احصاییه های جنایی نیز توضیح دهد. میگوید:

احصاییه واقعات جنایی، روزانه از تمام ولایات کشور، از طریق جنای مرکزی بدست می آوریم که در اداره مرکز احصاییه توحید و ترتیب میشود.

اداره مرکز احصاییه يك سلسله احصاییه های نمو توی را، اخیرا رو بدست گرفته است، منبع آن اداره در ینمورد میگوید:

از جمله پروگرام های احصاییه نمو توی میتوان از جمع آوری و نشر احصاییه های نمو توی قیم مواد عمده استهلاکی هفته وار کابل و احصاییه عر اذجات، نام برد.

همچنان احصاییه مامورین و اجیران تمام دوایر برای سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ جمع آوری شده و از سال ۱۳۵۲ مامورین و اجیران جریان دارد.

تحلیل احصاییه های مامورین و اجیران، بصورت مقایسوی يك سال با سال دیگر سطح استخدام پرسونل را در دوایر دولت نشان میدهد.

منبع ادامه میدهد: يك سلسله احصاییه های صحی نیز تهیه گردیده و در امر سلامت پراسس تحلیل گردیده است.

در اخیر منبع مذکور بعد از یاد آوری و تذکر مشکلات این اداره و پلان های آینده آن گفت:

معلومات احصاییه یوی را جمع به فابریکات و موسسات و صنعتی های صنعتی کشور به تقریق اندازه

این ارزیابی ها، بدسترس دوایر مربوط گذاشته میشود تا به اساس آن تصمیم ضروری گرفته و پالیسی های خویش را طرح نمایند.

منبع استفاده از تجهیزات تخنیکی و الکترونیکی را در امور احصاییه کشور، پدید آمده ای جدید خوانند و گفت:

این اداره فعلا از ماشین های حساب برقی، ماشین های پنچ و کامپیو ترهای ساده استفاده میکند سوا لی را اینطور مطرح میکنم که در باره جمع آوری ارقام و احصاییه های سال ۱۳۵۲ - با ترتیب و پراسس آن ها، کمی روشنی اندازید.

منبع مذکور به اساس راپور های موقو، اینطور توضیح داد:

این اداره طی سال جاری با وجود مشکلات تخنیکی و فقدان پرسونل مسلکی، در ساحه زراعت صنعت، و سایر امور يك سلسله معلومات و احصاییه ها را تهیه نموده که در باره آن ها، اینطور می توان روشنی انداخت.

منبع پیرامون احصاییه های زراعتی، اینطور گفت:

اداره مرکز احصاییه در سال ۱۳۵۲ موفق گردید تا توحید، ترتیب و نشر احصاییه های مقدماتی و تخمین ساحات زراعتی، تولید گندم آبی و للمی، تعداد دهقانان، زمیندار و مالدار احصاییه موشی، منابع آبی، تعداد قریه جات به تقریق و لسوالی ها را تهیه نماید.

همچنان شاخص های بارندگی در کشور که برای تحلیل و پیشبینی حاصلات زراعتی موثر بوده با احصاییه های تجارتي (واردات و صادرات) جمع آوری، ترتیب و توحید گردیده است.

منبع در باره احصاییه های صنعتی گفت:

معلومات احصاییه یوی را جمع به فابریکات و موسسات و صنعتی های صنعتی کشور به تقریق اندازه

بعد ، مادرم گریه کنان بر آمد و در
کوچه پسر بزاز را دیدیم که مثل همیشه
لباسهای پاکیزه بی به تن داشت ، او از
تحت گریه مادرم پرسید مادرم از انگشتری
سخن گفت و حق حق نالید :
- حق دخترم بود ... حق دخترم ...
به خانه که رفتیم ، پدرم آمده بود .
وقتی از نزدیک دروازه اتاق پایین
گذشتیم ، بوی چرس را شنیدیم و آوازهای
چند نفر به گوشم خورد . کسی گفت :
- چه باید کرد ؟ آخر همه مرگ است .
دیگران دسته جمعی تصدیق کردند :
- آخر همه مرگ است !
بعد کسی دیگر سخنی زد که من نشنیدم و
همه شان را به خنده انداخت . پدرم جمله
صبحش را تکرار کرد :
- عجب مردمی !
در اتاق که در آمدم ، دیدم مادرم بسا
جشمهای سرخ شده و درم کرده جرت میزد
مایوس و غمزه بود . خواهر بزرگم را نیز
جرت برده بود . بعد ، خواهر کوچکم
آمد و به مادرم گفت :
- بچه بزاز کارت دارد .
مادرم لغتی درنگ کرد و سپس گفت :
- بگو بیاید بالا .
بچه همسایه مان به درون آمد و انگشتر
را به مادرم داد :
- همین است ؟
مادرم حیرت زده آن را قاپید :
- ها ، خودش است ! ... چطور ... چه
طور گرفت ؟
پسر جوان سرش را پایین انداخت :
- میدانم ، پدرم ادبی حیث است ... باید
از او به زور گرفت .
مادرم از فرط محبت میخواست او را در
انوش بگیرد و ببوسد . ولی پسر سرش
را به زیر انداخت :
- من بیروم پایین
و رفت نزد پدرم .
مادرم غظه می دراز انگشتر را بسا
علاقه نگریست ، چند بار آن را به کلکش
کرد . سر انجام به خواهر بزرگم گفت :
- وقتی شوهر کردی ، میدهمت که نگاهش
کنی .
ناگهان دروازه کوچه به صدا در آمد
وقتی پایین رفتم ، دیدم که پولیسها به
حوالی ریختند . یک صاحبمنصب پولیس
همراه بزاز همسایه ما نیز به حوالی آمدند
پولیسها ناشیانه اینسو و آنسو دویدند و
بزاز اتاق پایین را نشان شان داد :
- قمار خانه آنجاست !
آب دهانش را قورت کرد و باز هم
فریاد زد :
- چرخخانه هم همانجاست !
دروازه اتاق پایینی باز شد . پدرم و
دوستانش برآمدند . پدرم پرسید :
- چه گپ شده .
پولیسها جوابی ندادند و سوی آنان دویدند
کسی مقاومتی نکرد . همه مخمور و بیحرکت
بودند . تنها پدرم چون گریه چالاکی سوی
باز دوید ، لب بام ایستاد و دست راستش
را تپدید کنان سوی بزاز تکان داد :
- خوب ... باتو کار دارم ! ...
بزاز همسایه مان فریاد زد :
- پنج هزار را بده ... میگویم ترا عرض
نکنند !
پدرم مانند معمول فریاد کشید :
بگو عرض بگیرند ... بگو ... سرا
بیروی قمار باز میگویند ! میفهمی ... بیروی
قمار باز ؟
بزاز اینبار عاجزانه تقریباً التماس
کرد :
- بیرو ، پنج هزار مرابده !
پدرم از لب بام خنده را سر داد لغتی
شماره ۴۱

سکوت کرد و بعد فریاد کشید:
- صد سوداگر ببرد و یک قمارباز نی !
و چون گریه بی به بام همسایه چپید
صاحبمنصب پولیس صدا زد :
- ننگارید فرار کند!
چند تا پولیس به دنبال او به بام همسایه
رفتند .
دوستان پدرم خاموش و انزوده بودند
چند نفر پولیس دستهای آنان را بستند یکی
شان رویش را به سویی که پدرم رفته بود
کرد و مثل آنکه نصیحت کند ، فریاد زد :
- بیرو ... آخر همه مرگ است!
کسی پاسخ او را نداد .
توسیده به اتاق آمدم . رنگت مادرم
سپید پریده بود . چند بار پشت سر هم
گفت :
- خدایا ... این بار سوم است ! ... بار
سوم !
سپس از هوشش رفت .
به کوچه دویدم ، آفتاب داغ مستقیم
کوچه پر از گرد و خاک میتابید مردم جمع
شده بودند . همه میگفتند :
- بیروی قمار باز سرکشی کرده !
ولی دیگر در صدای شان تحقیر و نفرت
دیده نمیشد .
پدرم از بامی به بام دیگر میرفت . گاهی
میاستان ، سوی مردم میدید و فریاد می
زد :
- مرا بیروی قمار باز میگویند !
باز هم چون گریه بی از دیواری می گذشت
و به بامی دیگر میرفت .

راه ...

خواست و پدرم را دیدم که با اندام کوچکش
از بلندی به پایین غلتید .
پدرم را در حالی که غرق در خون بود ،
به کوچه آوردند . گلوله های پولیس به
گرده اش خورده بود . بعد به شفاخانه
بردندش و در آنجا مرگ . خویشاوندان ما
آمدند ، جسد پدرم را بردند گور کردند
سپس همه رفتند دنبال کار خود و ما تنها
ماندیم .
یک ماه بعد از مرگ پدرم ، وضع مسا
بسیار بد شد .
کسی نبود که غم ما را بخورد و ما
خلایی میباید را احساس میکردیم - این
خلا در اثر مرگ پدرم به وجود آمده بود
وقتی که او زنده بود ، هیچ کدام مادر فکر
آب و نان نبود . این بر ایمان خیلی طبیعی
بود که روزانه در خانه چیزی باشد و ما
بخوریم .
وقتی صبح از خواب بر میخاستیم ، در
چشم همه ما یک چیز خوانده میشد ، به
نظرم می آمد که هر کس میخواست از دیگری
پرسد :
- امروز چه بخوریم ؟
مادرم شبها خواب نداشت . دایم آه می
کشید . چهره اش روز بروز چین دار تر
میشد . هر هفته چیزی را از خانه میبرد و
پس نمی آورد یک روز قالیچه راه برد ،
روز دیگر ساعت را و روز دیگر بالشتهای
قالیچه بی را سر انجام نوبت گوشواره
هایش رسید .
آن روز خواهر بزرگم به سختی میگریست

بیمار بود . وقتی سر بالینش رفتم ، رنگش
بیخی ردد شده بود ، چشمهایش در خشننگی
را از دست داده بود . به سختی رویش را
دور داد و مرا نگریست . از میان لبهایش
این کلمه ها پرید :
- پسرم ... من بیمارم !
سرم را پایین انداختم :
پروا ندارد ... خوب میشوی .
به سختی زمزمه کرد :
- این زندگی ما مثل زهر تلخ است !
بعضی گلویم را فشرد و گفتم :
- پروا ندارد .
احساسات میبوی در وجودم به غلیان در
آمد از اتاق بیرون شدم . ختم درنده بی
اعتصاب را خرد ساخته بون احساس میگردم
که سخت تنهاستم . احساس میگردم که همه
نسبت به من کینه دارند . نفرت از همه در
دلم جوش میزد . فشار زندگی تلخی را بر
خودم احساس میگردم - فشار خون کشنده بی
بود .
از دروازه که بر آمدم ، بقال کوچه رادر
انتظار خودم دیدم . بازویم را گرفت و بسا
تسخر گفت :
- برادر ، قرضم را میدی یانی ؟
خیلی جدی پاسخ دادم :
- نی !
بقال رنگش پرید :
- مفت !
با خشم سویش نگریستم . میخواستیم
گلویش را بگذارم . او دور تر رفت و
فحشی داد . من دشنام دادم . بسا
او به من دشنام داد . بعد ، به سوی او
خیز بر داشتم و یخشنش را گرفتم . مردم
جمع شدند و مانند حلقه ها ما را تنگ در
میان گرفتند . زنان سر بامها برآمدند و
کودکان در گنج و کنار به تماشا ایستادند .
خشم در دل جوش میزد و بی اختیار
فحشهای پخته پخته بی به بقال می دادم
بقال فریاد کشید :
- بیسه امرا می خوری .
جواب دادم :
- ها ، می خورم !
او گفت :
- اگر مردهستی ، بخور !
و من ناکامی و بی اختیار از دهنم بر
آمد :
- مرا بجی بیروی قمارباز میگویند ...
میفهمی ، بجی بیروی قمار باز ؟ !
مردم دخالت کردند و مراسوی خانه بردند
منگ شده بودم و از خودم میپرسیدم :
- آخر چرا این کلمه هارا گفتم ؟
جوابی نداشتیم . ذهن در واژه خانه
نشستم .
مردم پراکنده شدند . جوت میزدیم -
مدتها جرت زدم و بیسم از خودم میپرسیدم :
- چرا این کلمه هارا گفتم ؟
و باز هم جوابی نداشتیم .
بعد ، چند نفر نزدیک آمدند . روی زمین
نشستند و سویم لبخند زدند - از دوستان
پدرم بودند . دیده بودمشان که به خانه
ما می آمدند - یکی شان شمردن شماره ده
گفت :
- یادت هست که خانه تان می آمدیم ...؟
پدرت که زنده بود ... چلمی میکشیدیم و
یگان دود هم میزدیم ...
سرم را تکان دادم :
- ها ، یادم است .
و پدرت از ما حق میگرفت .
باز هم گفتم :
- ها ، میدانم .
مرد گفت :
- حالا چطور است که باز بیاییم؟ توجای
پدرت را بگیر .
بقیه در صفحه ۶۰

اعتماد بنفس داشته باشید

نیست؟ آیا فامیل شما فتمند و نجیبی ندارید؟ ویا... در هر صورت هیچوقت فرا موش نکنید که این تنها شما نیستید که به این بدبختی ها دچارید، چه بسا انسان های دیگری که در شرایط خیلی ذیقتر از شما به سر میبرند اگر تحصیلات تان کامل نیست و شما از این لحاظ رنج میبرید و نازا حثید، خوب اینکه آنقدر ها اهمیت ندارد. میتوانید با مطالعه کتب مفید و سودمند بر وسعت دانش و معلومات خود بیفزایید. روز نامه بخوانید، رادیو گوش کنید به اوضاع مهم جهان توجه داشته باشید، در هر ساحه معلومات حاصل کنید، در اجتماعات شرکت کنید و با استفاده از معلومات خود تان با دیگران بحث و گفتگو نمایید، عقاید خود را آزادانه بیان کنید، از مشا جره نترسید. اگر یکی از اطرافیان تان با عقیده و طرز تفکر تان مخالف است، بکوشید با دلایل قانع کننده قناعتش را فراهم آورید. به حرف های دیگران گوش دهید در این صورت متوجه خواهید شد، که نیازی به ششما دنامه تحصیلی ندارند. ویا اگر در چهره و یا اندام خود نقصی دارید متوجه باشید که همه زنان و دختران جهان بیک شکل نیستند و یا برای موفقیت تنها زیبایی کافی نیست شما هم با قدری توجه و دقت می-توانید نواقص تانرا بپوشانید. مثلا با اتخاذ یک رژیم غذایی خوب و مناسب اندام دلخوا تانرا بدست آورید، البته بدون اینکه از گرسنگی خود را به هلاکت برسانید؛ بزرگترین دلیل عقده حقارت، کمرویی است شخص کمرو ضعی متفاوت با دیگران دارد. مثلا دختری که قد خیلی بلندی دارد و از آن خجالت میکشد تصور میکند تنها کسی است که چنین قدی دارد و همگان متوجه قد بلندش نبوده تمسخرش میکنند. غلبه بر کمرویی و حقارت تنها با سعی در ابراز عقیده و معاشرت با دیگران بوجود می آید هر گاه شما موقع حرف زدن با دوستان تان متوجه آنها و حرف های شان باشید، در این صورت خود را راحت حس کرده و میتوانید خوب فکر کنید و خوب حرف بزنید. نکته

پنجگانه انگلی



صحی این سه برادر و دو خواهر پنجگانه را تحت واریسی مستقیم قرار دهد. یک طبیب روانشناس مانند طبیب اطفال برای مدت سه سال وظیفه دارد حالات روانی پنجگانه را مطالعه و تنظیم کند. قرار است این پنج کودک محبوب ملت پولند «شاهل کود-کستان شوند».

برد نیان ریچر، پدر فامیل کثیرالاعضا، که یک صاحب منصب نظامی ارتش پولند است، برای مدت هفت سال آینده، سالانه ده هزار زولاتی «واحد پولی کشور پولند» جهت تهیه البسه و اعاشه فامیلی خویش بطور فوق العاده در یافت می دارد.

میرمن ریچر مادر اطفال و مادرش که هنگام تولد اطفال در یک رستوران کار میکردن اجازه یافتند برای مدت سه سال با تمام معاش و امتیازات، رخصت شوند و بکار واریسی اطفال بپردازند.

فامیل ریچر، امیدوار است تا اواخر سال ۱۹۷۴ به یک خانه شخصی که وسیع و کافی باشد نقل مکان نمایند.

میرمن میرلیو کادیا در حالیکه خندان و شادمان به نظر میرسد گفت: - این اطفال برا ما خوشبختی آورده اند!

و سپس افزود: - در این باره که حاصله بودم تنها انتظار داشتم دختری به دنیا آورم!....

بر علاوه آدم، پیوتر، رومان (سه پسر)، ایوا و گنیسکا (دو دختر) که پنجگانه هستند، دو پسر دیگر نیز دارم که واریسی مستقیم آنها را دولت بعهده گرفته است و از این نهایت ممنون هستم!

طوریکه میرمن ریچر توقع کرد مقام دولتی و از سایر اینک یک خانه چنداتاقی رادریک ویلانز دیک شهر به اختیار فامیل ریچر قرار داده و برای یکسال اول چند قابله و نرس را جهت واریسی اطفال گماشته بودند و علاوه از نظر مالی و ادویه نیز امداد لازم بانها مینماید. یک طبیب اطفال نیز از نزدیکترین شفاخانه محل موظف است تا وضع

راه...

بود. چینی هایشان را مرد شانه هایشان گرفتند. یکی از آنان موشه بی را زیر تاق نشانم داد:

- جای پدرت بشین.

گوشه هایم جرتنگ کرد، ولی به آنچه نشستم.

یکی دیگر شان گفت:

- کم کم کارها را بلد میشوی.

گفتم:

ها، بلد میشوم.

و با گفتن این جمله، اداره قمارخانه بی را به دست گرفتم. در آنوقت سیزده سال داشتم.

(پایان)

کار دیگری خود از دست پوره نیست این هم یک راه است. ۳۰۰ یک راه پیسه پیدا کردن ۳۰۰ یک راه روزی.

خیلی طبیعی گفتم:

- ها، این هم یک راه است. او پرسید:

- بیایم؟

با لحنی مصمم پاسخ دادم:

- بیا پیدا!

سوی هم دیگر تگریستنده لبخند زدند و از دنبالم به حویلی رفتند دروازه اتساق پایینی را باز کردم همه چیز دست نخورده بود کف اتاق با مملی پوشیده شده بود در اتاق چلی به چشم میخورد هوا سرد

خلاند سیگوید . . .

میسازد ، وگرنه همین اکنون خوانندگان حرفه وی مازندگی را حتی دارند و عایدات خوبی که «هم آهنگ» و «رحیم بخش» از آن جمله اند .

من فکر میکنم رادیو میتواند از راه دایر نمودن کنسرت های نما یی هم ساحه فعالیت خود را گسترش دهد و هم امکانات تازه ای را برای تأمین وضع اقتصادی هنر مندان خود میسر گرداند ؟

ترتیب کنسرت های موسیقی مفکوره خوبی است ولی وظیفه رادیو نیست ، دپارتمنت موسیقی میتواند در این باره تصمیم بگیرد و مثلاً با ترتیب کنسرت های در لیسه ها ، پوهنتون ، حربی پوهنتون و حتی استودیوم های ورزشی و فروش تکت ها به قیمت کم هم بشنوندگان زیادی را جلب نماید و هم به عاید نوازندگان و خوانندگان بیفزاید و زمینه رقابت هنری سالم را نیز میان هنر مندان بیشتر سازد .

بر میگردیم بموضوع اول و پروگرامهای موسیقی رادیو ، آوری های خود بگوئید و پروگرامهای تازه ای که نشر نمودید یا آماده نشر دارید ؟

رادیو در بخش موسیقی طر حهایی دارد که بمور عملی میگردد و پروگرامهای جامع تری جا نشین پروگرامهایی کنونی میشود ، بسا اساس این طرح مامیکو بیم پروگرام های برای تمام مردم افغانستان و با در نظر داشت ذوق های گوناگون آنها ترتیب و علی لسویه نشر گردد .

ولی در قسمت موسیقی کلیوالی و آرمو نیزه آن توجه بیشتری مبذول خواهد گردید .

پروگرام «کنسرت رادیو پی» که دو مین آن باواز زیلا نشر گردید و سومین آن باواز قمر گل در دست تهیه است پروگرامی است تازه که به همین زودی به پروگرامی پس رشنونده تبدیل شده است و ما می کوشیم آنرا به شیوه بهتر از این دوام دهیم .

در حال حاضر رادیو دارای چند ارکستر است و توسط چه کسانی رهبری میگردد ؟

رادیو دارای چهار ارکستر می باشد ، آرکستر بزرگ ۳۵ نفری که استاد سرمست و ننگیالی رهبری آن را به عهده دارند آرکستر کلاسیک که توسط استاد هاشم واحمد بخش

رهبری میگردد و آرکستر های کوچکتر هم دارند .

موسیقی در افغانستان در حال حاضر در سطح قناعت بخشی قرار بگیرد ، شما برای رفع این مشکل چه اقدامی نموده اید ؟

نوازندگان ارکسترهای «بزرگ» و «جازه» عموماً با روش نو تیشدن آشنا نیستند و نوازندگان ارکسترهای کلاسیک و کلیوالی نیز آنقدر پیرند که مجالی برای تحصیل ندارند ولی کارشان از نظر فنی بی عیب است در حقیقت آنها آنقدر تجربه و اندوخته دارند که بدون دانستن نوت کارشان کاملاً بی عیب باشد با آنهم رادیو در نظر دارد روش نوگیشدن را تا جای که ممکن است مورد استفاده قرار بدهد .

آقای خلاند با اجازه تان می خواهم بدانم از نظر شما ساده ترین طرق انکشاف موسیقی در افغانستان در چه مواردی خلاصه شده میتواند ؟

من چهار پیشنهاد دارم که فکر میکنم برای انکشاف بیشتر موسیقی و جلوگیری از رکود استعداد های هنری در زمینه موسیقی مؤثر باشد و خلاصه این چهار پیشنهاد اینتر قرار است :

الف : گسترش ساحه فعالیت هنر مندان از راه ترتیب کنسرت های ارزان قیمت .

ب : تنظیم موسیقی بنحوی که با خواسته ، ذوق و روحیه اکثر مردم هم آهنگ باشد .

ج : جمع آوری آما توران با استعداد و استفاده از آنها تفکیک هنر مند از هنر مند نامی متظا هر .

د : تمرین آهنگها زیر نظر استادان فن .

خلاند وعده داد که بعد از این مجله ژوندون را از تازه ترین خبر های هنری رادیو بی خبر نگذارد از او تشکر نمودم و استود یو را ترک گفتم در حالیکه فکر میکردم من تصمیم داشتم راپوری تهیه نما یم اما موضوع شکل مصاحبه بخود گرفت .

پای صحبت عبدالله شادان

ویک رویداد بزرگ اجتماعی مپ بزیم ، بطور مثال رویداد عظیم و شگرف تأسیس جمهوریت در افغانستان که حادثه سیاسی نو ، مترقی و مردمی است و حادثه ای است که از همان روز تأسیس الفت روشن و پسر صلاسی را برای اکثریت مردم سرزمین مان دو برابر چشمها گسترانید اینجامت که شاعر و هنر مند متعهد باید هنرنا را دو خدمت این رژیم مترقی و نوین و مردمی در اوند .

پس التزامی را که من در هنر می پسندم آن است که هنرمند خوب ببیند عمیق و ژرف درک نماید و دید خود را بی آنکه از زشتی ها بپرسد و یا اینکه زیبایی ها را دستکاری نماید در شعر خود نقاشی نماید و آنرا جاودانگی بخشد .

در باره فرم و شکل در شعر چه اندیشه داری و در مورد نوپردازان شعر ددی چه میگوئی ؟

من هم شعر نو را می خوانم و هم شعر کلاسیک را ، اما بحکم زمان جانبدار شعر نوبه مفهوم واقعی آن هستم یعنی طوری که هم شکل افاده نو باشد و هم محتوی شعری استعارات و تشبیهات و کنایات آن تازگی داشته باشد و سمبول هاد آن بکر و خوب بکار برده شده باشد و تصویر سازی که به قول «ت. اس الیوت» ستون فقرات یک پارچه شعر را میسازد بوجه احسن مراعات شده باشد .

نو پردازان شعر ددی را می توان راحت بدو دسته تقسیم نمود ، عده ای که مثلاً با پیروی از اوزان نیمایی و ارائه فرمهای نو فکر میکنند رسالت شعری شان پایا ن یافته است و در محتوی جز تکرار مفاہیم استعارات ، تشبیهات و سمبول ها بی که بار ها گفته شده چیزی ندارند و یا اینکه شعر شان باز تابی از احساس فردی است در قالبی نه گنجه که بازم چنین شعری نمی تواند جفتک نباشد و گروه دوم شاعران آنهایی اند که مضمون نو را در قالب نسو میاندازند و اصل تلازم شکل نوو مضمون نو را رعایت میکنند و سمبول ها و نشانه های شعری شان بکر است و تازگی دارد و خوب و بیجا بکار برده شده است که چنین شعری هنرمندانه است و میتواند هم احساس خواننده اش را تلفیف نماید و هم القاء و انتقال فکری در آن خوب و راحت صورت میگیرد .

می توانید پارچه شعری را که دارای چنین مزایایی باشد برای ما بخوانید ؟

بدر این لحظه شعری را به خاطر آوردم شعری را که پار ها در رادیو خوانده ام . و شما می توانید برداشت عینی شاعر را از شرایط عینی مردمی که شاعر در میان آنان زندگی میکند تشخیص دهید ، همان طوریکه این شاعر آنرا تشخیص داده است و با سمبول های بکر و در عین حال ساده و به کمک کلمات در قالبی آزاد آنرا جاودانگی بخشیده است .

شعر او اینطور است :

تصویر ها در آینه ها نعره می کشند
ما را زچار چوب طلائی رها کنید .
ما در جهان خویشتن آزاد بوده ایم .
دیوار های گور کهن ناله میکنند :
مارا چرا بخل اسارت نشاند هاید ؟
ما خستہا بغامی خود شان بوده ایم .
تک تک ستارگان ، همه با چشمهای تر
دامان باد را به تضرع گرفته اند .
کای باد ! ما ز روز ازل این نبوده ایم .
ما اشکهایی از بی فریاد بوده ایم .

غافل ، که باد نیز عنان شکیب خویش
دیربست کز نیت نم از دست داده است
گوید که ما بگوش جهان ، باد بودیم
من باد نیستم
اما همیشه تشنه فریاد بوده ام
دیوار نیستم
اما اسیر پنجه بیداد بوده ام
نقشی درون آینه سرد نیستم
زیرا هر آنچه هستم بیدرد نیستم :
اینان بناله آتش درد نهبه را
خاموش میکنند و فراموش میکنند
اما من آن ستاره دوام که آپها
خو نایه های چشم مرا نوش میکنند
در باره شعر باندازه کالی صحبت نمود یم
حال از خودت بگو ، تو هم شاعری هم
نویسنده هم حقو قدان ، هم شعر خوان و
و هم مثل چرا اینطور و وجهت را در زندگی
و کار های هنری تعیین نموده ای ؟

در يك كلام من تا هنوز در مرحله آزمایش قرار دارم ، شعر و نثر من بیشتر از آنکه در جایی نشر مگر در ، لاسلای کالغذ پاره هایم جای میگیرد و اگر گاهی جرتی میکنم و نوشته ای را بنشر میسپارم بیشتر برای دیابت نظردیگران در باره کارم میباشد ، اما بیشتر دوست دارم صرف نویسنده باشم و نوشته من انعکاسی باشد راستین از زندگی مردم .

نوشته های تو بیشتر با سامی مستعار (قله) و (فرهو) چاپ میشود ، چرا از گذاشتن اسمت واهمه داری ؟

واهمه ندارم اما می خواهم وقتی نوشته ای از من به دست خسو ازنده برسد که از نظر خودم و دیگران بمرز تکامل نزدیک شده باشد و من بتوانم آنچه را که از مردم میگیرم به همان شکل باز بپردازم .

تو بکار های هنری عشق داری ، مشوق تو کیست و در کار های ادبی ات بجه کسانی م رهونی ؟

(من زندگی مادی و معنوی خود را مرهون احسانهای بیگانه بیستظیر مودی هستم که داغ سجده های نا قضا در پیشانی اشن هوید است ، این مرد غلام دستگیر اوریا) گماگیم است که خود شاعر و نویسنده است ، وقتی کودک نده ساله ای بودم ، گلستان و بوستان را در سم

بقیه در صفحه ۶۲

درد دل جوانان

جوانان میتوانند با بکار انداختن فکر شان از ذوق و سلیقه خود در راه های مثبت تر ، منطقی تر و درست تر استفاده کنند و در همه جا آدم های با شخصیتی محسوب گردند همان طوریکه خوشبختانه در مقابل این دسته «تقلیدگر محض» دختران و پسران دیگری هم هستند که در زمینه لباس پوشیدن و طرز استفاده از مد و وسایل زینتی و آرایش هم نو جویی خود را حفظ نموده اند و هم به عنوان يك جوان شیک ، موقع شناس و با شخصیت و قابل احترام و محبت معرفی شده اند .

پس جوانان عزیز مد را تعقیب کنید اما هماهنگ با موقعیت و شرایط محیطی و زیستی .

(س - غ)

پای صحبت عبدالله . . .

از نطقان رادیو چه کسانی را تأیید می‌کنی؟
من آواز فریده انوری را زیاد دوست دارم، در صدای او صداقت، صمیمیت و ظرافتی نهایت زنانه وجود دارد، او ممکن است از نظر دکلمه خلاقانه داشته باشد ولی ظرافت خاص آواز او از نظر من بی همتا است. سالها پیش وقتی با رادیو سر و کاری نداشتم شعر خوانی اکسیر عثمان را دوست داشتم و حال هم از نظر من شعر خوان ورزیده است. مسعود خیلی که یازش بغیر، از شعر خوان‌های خیلی خوب و خوش آواز است (اقلیم‌مغلی) و (انسه لطف) در کنارشان موفق اند. در مورد نطقان خبر خوان چه می‌گویی؟ اگر صرف نطقی مطرح باشد، نظر نطقا خبر خوان خوبی است و شغیفه حبیبی نیز در همین رده موفق است. می‌بینم که از دلایلی قبل گاه بگناه زیر چشمی نظری بسا عتس می‌اندازد می‌پرسم:

میداد و همو بود که پابین سوالم:
آدم چطور میتواند نویسنده شود؟ به طود مختصر و موجز گفت:
هر گاه توانستی اندیشه و تفکرات را بطور ساده در جملات افاده کنی، آنگاه نخستین قدم رادراهن نویسنده می‌گردد (اشته‌ای). اجازه بده در باره نطقی سخن گوئیم شعر خوانی از نظر تو یک حرفه است، یا یک هنر؟
شعر خوانی را نمیتوانم یک هنر بگویم اما با آن هم شعر اگر خوب خوانده شود بعضی وقتها تا سرحد هنر پیش میرود یک نطقا خوب یک شعر را دو باره می‌آفریند و با آن جان می‌بخشد و این بساز آفرینی چیزی است که حرفه نمیتواند باشد هنر هم نیست بسا قبول نشده است و لی میتوان گفت چیزی است در وسط این هر دو.
موفقیت یک نطقا تابع چه شرا یعنی است؟
سواد و آواز خوب
سواد: منظورت چیست؟
منظور من از سواد در خواندن و نوشتن خلاصه نمیکردن، دسترس‌یابی به کلمات، علم لغت، زبانشناسی و مطالعه کافی در نظم و نثر و حتی معلومات آفاقی نیز می‌گردد شامل آن است.

ساعت دیر تر عیار میکند - یعنی به ۸ برابر ساخته تا بتواند یک ساعت بیشتر بخوابد.
تا جایکه حدس می‌زنم، او در ساعتی که اصلاً میبایست عمارت بسوا بیورد، از خواب بیدار شده و احساس نموده که دو بوتل گاز تقصی پیدا شده است. طبعاً او احساس وحشت کرده و به عمارت ما رفته است تا راجرز را پیش از باز کردن دروازه منزل اخطار کند درست دو ساعت بود که سیمهای ریزستنس مثل قوغ آتش بوده، به اثر باز شدن دروازه جریان هوا انفجار را بار آورد.
تصور میکنم، عامل بروز انفجار جریان هوا شده باشد. کاغذ محترق شده و همین خود سفر آخرت راجرز را فراهم ساخته است.
آه، صدای اورگ شنیده میشود. ما هم به کلیسا برویم! کمی خود را بطرف من خم کنید - این خوبست آن خانم که چادر سیاه دراز بسر دارد، کلاودیسا است. او زیر بار آندوه کاملاً خرد شده و بیچاره هنوز واقعیت را میداند. و آن خانم در آنجا - نی در جوگی دوم از طرف آخر مقبول نیست، هه؟ او لیلی است. بیاید ما هم اینجا می‌نشیم. خدای من، چه اکلیل‌های مقبول گل ساخته اند! شما باید بدانید که هر دو خانم اوراعیفا دوست داشتند. اما این گل‌های قشنگ که به روی تابوت قرار داده می‌شوند، چه بدرد میخورند.

ما دو باره به ساحل برگشتیم. برای بازگشت تازه ساحل تقریباً نیم ساعت وقت به‌کار داشتیم، زیرا موتور قایق بد بختانه جالان نمیشد. در خلال این مدت دو ساعت دگر سپری شده بود. یعنی از وقتی که با قایق از ساحل دور رفتیم و دو باره به ساحل برگشتیم. راجرز یک جست از قایق به خشکه رفت. بطرف عمارتی که گراه کرده بود خیره ماند. هنوز چند دقیقه به ساعت ۸ مانده بود. من از او پرسیدم که چرا وضع مضحکی بخود اختیار کرده و حرکات خنده آوری از او سر می‌زند. اما او جواب را نداد. اما دفعتاً بطرف عمارت نشیمن خود دو بر داشته، دروازه را به شدت باز کرده داخل آن رفت شاید جریان هوایی که به اثر باز شدن دروازه در داخل عمارت پدید آمد، مسوول بشمار رذن با قاطعیت زمان در آن نقش داشت. چه عمارت در همان لحظه و در یک چشم بهم زدن بسوا شد. هنوز فکر میکنم هنوز بازش را از چوکات بدخل نگذاشته بود گسه عمارت منفجر شد. هیچ قابل تصور نبود. با وصف تمام وقت و احتیاط کساری‌ها راجرز مرتکب دو اشتباه کوچک شده بود خوب بهتر است پول قهوه را پرداخته روان شویم. باقیمانده جریان را در راه برای تان باز گو میکنم.
او فراموش کرده بود که همسرش زن بسیار تنبلی هست. به احتمال قوی وقتی راجرز لباس می‌پوشیده او از خواب بر خاسته است و آنقدر صبر کرده تا او از عمارت خارج شود. و آنگاه ساعت را یک

بسیار وقت از خواب بر خاسته - تصور می‌کنم در ساعت ۵ و نیم بوده - چه درست سر ساعت ۶ پشت دروازه عمارت مسن دق‌الباب کرد. او کاملاً عجله داشت که به جیبش رفته قایقرانی کند. وحالا تیوری من اینطور است: او از خواب بر می‌خیزد لباس راهی پوشد و راد یوی شمساً ته دار را طوری عیار میکند که درست یک ساعت بعد ترادوبو واجاق را جالان‌نما بد مسن این مطالب را صرف از محاسبه با انگشتان خود می‌گویم و حدس می‌زنم که همین طور شده باشد. میفهمید که چه می‌گویم؟ من امروز نمی‌توانم راجرز را ببرسم که جریان چطور بوده. خوب قبول میکنم. یک ساعت بعد تر باید ساعت اجاق و رادیو را جالان میکند: در حوالی ساعت ۷ این کار صورت می‌گیرد طبعاً صدای رادیو را از روی احتیاط به درجه بسیار پایین می‌گذارد تا کلاودیسا بسیچو چه از شنیدن آن بیدار نشود. به این ترتیب در جریان ویش موسیقی از رادیو ظرف قهوه جوش به روی اجاق جوش می‌آید.
و من پیش خود فکر میکنم که راجرز یک توته کاغذ را بین ظرف قهوه جوش و سیم ریزستنس اجاق قرار میدهد که وقتی اجاق داغ شود، آنرا محترق بسازد یک جرقه آتش بهر حال برای در گرفتن کاغذ کافی میباشد و راجرز پس از اینکه تمام کار هارا سر برآه میسازد به آشپز خانه رفته و پایپ گاز بخاری را آنقدر سوراخ میکند از تا گازبرو زبان به تمام اتاق جریان پیدا کند. پرو بان طوریکه گفتیم یک گاز سنگین است و به روی زمین اتاق می‌ماند و به این ترتیب راجرز میدانست که کلاودیسا تا وقتی مقدار کافی گاز در اتاقها نریخته متوجه آن نمی‌شود و تا - و حالا کلاودیسا از میان رفته - و راجرز بصفت یک مرد زن مرده خوشحال می‌تواند بالیلی خود ازدواج کند.
همه چیز به بسیار خوبی سنجیده شده بود. حتی راجرز به من هم درست پیشبینی داشت زیرا من می‌توانستم بچیت شاهد راجرز به پایپ سوراخ شده گازو جالان کردن اجاق برای تهیه قهوه در محکمه به نفع او شهادت بدهم. خوب اگر پولیس هم مشکوک میشد - می‌توانست شک پیدا کند. اما اثبات لازم بود - آنچه که پولیس هرگز نمیتوانست ارائه کند صبر کنید. من می‌توانم داستان را تا به آخر برسانم و پیش از آنکه مراسم تشیع جنازه آغاز شود همه ماجرا را برایتان حکایت کنم. در کجا بودم؟ صبح، راجرز به دروازه عمارت مسن تق تق زد. ما بیرون رفتیم و خود رابه قایق رساندیم ماچنگک هارا به آب انداخته. یک ساعت همه چیز غادی بود اما درست یک ساعت بود، یعنی در ساعت ۷ راجرز وضع ناراحتی پیدا کرد و تغییر نمود در قایق ته وبالا می‌رفت و گاهگاهی به طرف ساحل می‌دید. و اما هیچ اتفاقی رخ نداد - مابه ماهیگیری ادامه دادیم در حدود نیم ساعت دگر هم سپری شد وضع راجرز بگلی تغییر کرده دچار ناراحتی شده بود هر لحظه اصرار میکرد، بیا بهتر است بر گردیم. شما علت اصرار او را می‌فهمید - او می‌ترسید از اینکه در یک حصه نقشه اش نقص وجود داشته است که طور دلخواه او عملی نشده است.

حدود ۵۰ متر ازهم فاصله داشت و در شام روز جمعه او نقشه اشرا پیاده کرد امی و من مادر عمارت او بودیم - همه چیسز در حد اعلاي ترتیب و نظم بود. البته به نظر من اینطور آمد. راجرز نقش یک شوهر تمام عیار دودوستی و محبت زن و شوهری را بازی میکرد او دگر انتخابی داشت تا صحنه را همینطور تمثیل مینمود تا کاملاً طبیعی جلوه نماید. او در جریان این بازی ثابت بود که تنها عاشق همسرش می‌باشد بانهایت زوتگی و هوش.
لابد شما میدانید که این عمارت کمینگ چطور ساخته شده است در اینجا از لوله های گاز شهر استفاده نمی‌شود. بلکه از گاز پروپان کار می‌گیرند این گاز مخصوص کمینگ بوده در بوتل ها برای استفاده میسر است.
شام روز جمعه مورد نظر هوا قدری سرد بود و راجرز بخاری کمینگ را روشن کرد اما درست لحظه ایکه کلاودیسا در اتاق نبود او این کار را کرد راجرز حین روشن کردن بخاری گازی بمن تاکید کرد که پایپ گاز در حوضه بین بوتل و بخاری سوراخ می‌باشد فی الواقع پایپ سوراخ بود من خودم آنرا بچشم سر دیدم. پروپان از جمله گاز های سنگینی است که طاقت احتراق آن زیاد بود وقتی مینلق شود، خدا نشان نهد، و حشتناک است!
در شام روز وقتی ما همه گرد هم نشسته بودیم، راجرز پرسید که فردا صبح چه پرو گرامی بگیریم، ابتدا باید قلتر خانمها پرسیده میشد خوب واضحست. در گردش های تفریحی اخیر هفته معمولاً چه میکنند پس از صرف ناشتا شاید یک کمی قایق رانی. پس راجرز پیشنهاد کرد که خانمها می‌توانند خواب شانرا بگیرند در حالیکه ما دو نفر صبح وقت از خواب برخاسته به قصد صید ماهی سوار قایق می‌شویم وقایق رانی میکنیم.
من با این پیشنهاد او موافقت کردم و راجرز اظهار داشت، اما باید سر ساعت ۶ صبح از بستر بیرون بیاییم.
خانمها طبعاً چنان قیافه ها یی به خود گرفتند، مثل آنکه حرفهای ما را شنیده باشند و کلاودیسا گفت، قطعاً حاضر نیست که آنقدر وقت بر خیزد و برای ما چسای درست کند راجرز خنده دوستانه کرده جواب داد، درست کردن ناشتای صبح اصلاً هم لازم نیست، چه ما میخواستیم پس از صید ماهی در باز گشت از قایق وانی ناشتا کنیم. راجرز با نهایت زوتگی این موضوع را پیش کشید. راجرز گفت، او اجاق برقی را جالان کرده جای جوش را بالای آن میگذازد و آنرا با رادیوی شمانه دار وصل میکند. به این ترتیب برای کلاودیسا هم قهوه تازه مهیا شده همراه با موسیقی دلنشینی از خواب بیدار خوا هد شد و البته وقتی ما برگشتیم چسای نغری ناشتای مکملی را بسا نتر میخوریم کلاودیسا پیشنهاد سخت خوشش آمد.
راجرز همینطور هم کرد. من دگر راهی نداشتم جز اینکه در قید سوگند تمام وقایع را بدقت و یک یک شهادت بدهم تا وقتی که صدای انفجار بلند شد بشما می‌گویم که وقتی عمارت منفجر شد - نه، من چنین چیزی را در زندگی ندیده بودم. تمام عمارت - از بین رفت - یک خاکدان مبدل شد! غیر قابل باور کردن است.
هیچکس نمی‌تواند دقیقانه امروز بگو بد که تمام چیز چطور روی داد راجرز غالباً

ملوک نیمروز

زال در سیستان مدتی حکم راند تا سر انجام مرگ گلو گیرش شده چشم از جهان که تاریخ سیستان درین مورد به آب و باب سخن میراند و متعقد است که مردمان سیستان به جهت آنکه موی زال را ست به زرشک کشیده بود و سیستان اعمار کرد، از آنرو با افتخار آن سیستان را (زر و رنگ) نامیدند و محلی را که زال ساخته بود «زرنگ» خواند اما اگر در زر فنای مسئله داخل شویم خواهیم دید که این

قول اساس متینی ندارد. زیرا زال بنا به تصریح شاهنامه فر دوسی و غیره کتب لغت بکسی گفته میشود که مویش سفید باشد و تا امروز در زبان مکالمه مردم ماین کلمه زرشک و موی استعمال داشته بزنانیکه موی شان سفید و کهن سال باشند زال میگویند نه بکسی که مویش به زر کشیده شده باشد.

اسم دیگر این خطه نیمروز است که درین مقاله بیشتر مطمح نظر ماست. مورخان در مورد این اسم

وجوه اطلاق آن نظریات مختلفی دارند که نگارنده این سطور به منظور ایضاح بیشتر مسئله پیرامون آن مطالبی را مینگارم.

مؤلف تاریخ سیستان در مورد وجه تسمیه نیمروز چنین نگاشته است که: (اما نیمروز و قول گویند یکی آنکه خردانرا در سالی یکروز بودی که داوری یکساله را مظالم کردند آن همه جهان به نیمروز راست گشتم.

ومظلومان سیستانی را جداگانه نیمروز بایستی بدین سبب نیمروز نام کردند و بوالفرج گوید نه چنین است: اما حکمای عالم بها نرا بخشش

کردند به بر آمدن و فروشند نخرشید به نیمروز، وحد آنچنان باشد که از سوی مشرق از آنجا که خورشید بکوتاه ترین روز و از سوی مغرب از آنجا که خورشید به دراز ترین روزی فرو شود و این علم بحساب معلوم گردد.

مؤلف برهان قاطع ذیل کلمه نیمروز و چنین معلوم ما تی را بدسترس ما میگذارد که: نیمروز معروف است یعنی نصف روز و آنر سیدن آفتاب است بر دایره نصف النهار و ولایت سیستان را نیز گویند، باین سبب چون سلیمان «ع» با نجا رسید زمین آن را بر آب دید، دیوانرا فرمود تا خاک بریزند، در نیم روز پر خاکش کردند و بعضی گویند خسرو چین تا نیمروز آنجا را لشکر گاه کرده بود

داکتر محمد معین نیمروز را از زبان پهلوی ماخوذ دانسته مرکب از «نیم روز پهلوی» میداند. و هم نیمروز بمعنی جنوب نیز آمده است (برهان قاطع «۹۰» طبع داکتر معین سال ۱۳۳۵).

نویسندگان ممالک الممالک نیز تا حدی جانب نیمروز از لحاظ لغت و علت اطلاق آن بذل توجه

بقیه صفحه ۵

پروگرام تعاونی...

اخوت اسلامی می باشد و نوع سومی آنگونه همسایه ای است که هم از نگاه همسایه داری و هم از جهت اخوت اسلامی و هم از حق پیوند قرابت می باشد. لحاظ داشتن قرابت، دارای سه حقوق، یعنی حق همسایه داری، حق اخوت اسلامی دین اسلام بمنظور پایدار شدن پیوند های اجتماعی انسان ها، روابط و علائق مردم را بر اساس دوستی و صمیمیت پی ریزی کرده و توصیه ها و اوامر اکیدی نیز در زمینه مسا در نموده چنان د ستور میدهد که یک فرد با ایسان نسبت به برادرش همچون اجزای بهم پیوسته یک بنا هستند که همدیگر را نگاه میدارند.

اسلام خوشبختی و سعادت انسان هارا در اعمال و تبارز همدردی و تسامد با همی دانسته خاطر نشان میسازد که مردم تا آنگامی که در زندگی اجتماعی و همگانی خویش شیوه تعاون و معاشرت را در پیش نگیرند و از صمیمیت دیگران متأثر نشده از خوشبختی شان احساس راحت و سرور ننمایند، نیکی و سعادت را نصیب نخواهد شد.

چرا اسلام باینگونه مسایل بیش از هر چیز زندگی توجه بیشتر بچرخ میدهد و بخاطر چه اینقدر بسوسوخت تعاون و همدردی می پیچد؟ برای اینکه آئین اسلام یک آئین جهانی و انسانی بوده برای سعادت کافه جهانیان هدایت میدهد و پیروزی واقعی را در جهت سعادت همگانی بشریت و انمود میکند و همه کوشش های خود را درین مورد، روی یک اساس و پایه کلی که عبارت از وحدت و همبستگی دنیای انسانیت و سهیمگیری همه در مزیت های بشری است، بنا مینماید.

اسلام ایسانها را باهم چنان یکسان میداند که ساده ترین و رساترین تشبیه را در زمینه چنین میفرماید: «انسان ها همه چون دانه های شانه باهم برابرند». اسلام هنوز هم پیش میرود و اضافه میکند که یگانه راه منحصر بفرود، برای تحقق بخشیدن اهداف بزرگ زندگانی همین رواداری و دستگیری هایی است که میان افراد و جماعات انسانی انجام می پذیرد.

میرسید (سوره الارض ابن حوقل ص ۱۴۹ تا ۱۵۹ ترجمه محمود عرفان طبع تهران سال ۱۳۴۵ ملوک نیمروز که اساس مقاله مابالای تحلیل امارت آنها استوار است، از سلسله حکام محلی کشور ما در قرون وسطی محسوب میشوند که علی الرغم موجودیت حکومت مقتدرو نیرومند مرکزی، فرمان این دودمان در نیمروز نافذ بوده و درین سر زمین قدرت بهم رسا نیده بودند، ملوک نیمروز از بدو تاسیس حکومت شان در امور داخلی خود مستقل بوده در شیرازه بندی نظام اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی سر زمین خویش تر دستی کاملی داشتند. اما در مسایل خارجی همیشه به حکومت های بزرگتر و با سیطره خراسان متقاد بودند که بعد درین باره مطالبی نگاشته می شود.

بقیه صفحه ۳

مذاکرات معین های وزارت خارجه دو کشور به تاریخ اول و دوم جدی ۱۳۲۵ صورت گرفت. طرفین هنگام مذاکره بر علائق و همکاری های دوجانبه انکشاف روابط دوستانه عنعنوی بین دو کشور را مورد مطالعه قرار داده آرزو مندی و آمادگی خویش را برای انکشاف و توسعه همکاریهای شان در همه ساحات مخصوصا در ساحة اقتصادی بر اساس روحیه احترام متقابل مساوات و دوستی بین دو کشور غیر منسلک اظهار کردند.

طرفین ضرورت همکاری تسامد و وحدت نزدیکتر را بین کشور های غیر منسلک جهت تطبیق تصامیم کنفرانس سران کشورهای غیر منسلک در الجزایر تا بید کردند.

هر دو طرف لزوم سهیمگیری فعال کشور های غیر منسلک را جهت یافتن یک راه حل عادلانه برای معضله شرق میانه و استقرار صلح مستحکم و دایمی در این قسمت دنیا از طریق کمک به کشور ها و ملل عربی و پشتیبانی لاینقطع از مطالبات حق ایشان تأیید نمودند.

طرفین بر پروبلم هاییکه کشور های غیر منسلک با آن مواجه میباشند مخصوصا پروبلم های مربوط به وضع پولی جهان و اوضاع اقتصادی تبادل افکار نمودند.

طرفین داجع به تمایلات و انکشاف اوضاع در منطقه های مربوطه شان و سایر قسمت های جهان نیز تبادل افکار کردند.

معین وزارت امور خارجه یوگو سلاویا بناغلی یاسکا پتریچ از بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه دولت جمهوری افغانستان دعوت نمود تا از یوگو سلاویا بازدید بعمل آورند این دعوت بامتنان پذیرفته شد.

دولتی مطبعه



مود و فیشن

دو نمونه جاکت با پتلون که از
تازه ترین مودهای زمستانی است
برای خانم های مود پسند انتخاب
کرده ایم .

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**